

## پنج پرسش آرش

۱- با توجه به بحران‌های اقتصادی- سیاسی نظام سرمایه داری در مناطق مختلف جهان و افزایش اعتراضات شدید طبقه کارگر جهانی و تأثیرات آن در ایران، باضافه‌ی بحران موجودیت خود جمهوری اسلامی با تضادهای مختلف‌اش و افزایش فشارهای گرانی، تورم و کمبودهای حاصل از تحریم‌های اقتصادی و نزدیک شدن به فروپاشی اقتصادی، انتظار می‌رفت اعتراضات که تقریباً تا یک سال قبل هر ۵ روز یک اعتصاب اتفاق می‌افتاد، باید این روزها در ایران، شاهد چند اعتصاب در روز باشیم. اما عملاً نه تنها این امر رخ نداده، بلکه بسیار کمتر شده، و در عوض بیشتر به نوشتن نامه و طومار تقلیل یافته است. در واقع نتیجه حاصله از افزایش بحران و خراب‌تر شدن وضعیت، باید منجر به افزایش اعتراضات می‌شد، اما بر عکس شده است. این امر در ظاهر تناقضی برای جنبش طبقه کارگر به شمار می‌رود. فشارهایی که در بالا به آن اشاره شد باعث شده ترس در میان کارگران به میزانی افزایش یابد که با افت اعتراضات و نوع آن روبه رو باشیم. این ترس ناشی از چیست؟ ارزیابی شما از تأثیر تحریم‌های اقتصادی غرب بر مبارزات کارگران ایران، چیست؟ آیا جنبش کارگری و پیکارهای طبقاتی پیش‌رو، در شرایط فلاکت و فروپاشی اقتصادی شانس بهتری دارند یا نه؟

۲- آیا می‌توان انتظار داشت که وضعیت عقب نشینی کنونی جنبش کارگری به وضعیت حمله بدل شود؟ اگر پاسخ شما مثبت است، وظیفه پیشروان و آگاهان طبقه کارگر پیش و پس از پیدایش تهاجم طبقه کارگر به نظام سرمایه داری چیست؟

۳- با توجه به اینکه بیشتر کارگران می‌دانند تنها راه مبارزه با مشکلات (از جمله کاهش دستمزدها، اخراج و بیکاری، تعطیل کارخانه ها و...) و به طور کلی تنها راه مبارزه برای دستیابی به مطالبات متشکل شدن است، چگونه می‌توان در جهت متشکل کردن کارگران فعالیت کرد؟ و چه نوع تشکل‌هایی را برای طبقه کارگر لازم می‌دانید؟ لطفاً توجه داشته باشید که منظور صرفاً تشکل‌های محل کار آن هم فقط کارخانه‌ها نیست بلکه مراد از تشکل‌های طبقه کارگر در اینجا علاوه بر تشکل‌های کارخانه هم تشکل محلات است و هم تشکل‌های معلمان، پرستاران، رفتگران، کارگران حمل و نقل، بیکاران و...

۴- میان مبارزه اقتصادی طبقه کارگر با مبارزه سیاسی این طبقه برای برچیدن بساط سرمایه داری چه ارتباطی می‌تواند وجود داشته باشد؟ در همین رابطه، ارزیابی شما از نقش زنان و محلات کارگری و زحمت‌کش نشین، در تقویت مقاومت و مبارزه‌ی جنبش کارگری، چیست؟

۵- برخی اعتقاد دارند تنها راه طبقه کارگر برای الغای نظام سرمایه داری ایجاد حزب طبقه کارگر است تا بتواند مبارزات و جنبش کارگری را برای مقابله با هجوم کارفرمایان و کسب پیروزی آماده نماید. نظر شما چیست؟

مجله‌ی آرش

\*



## مبارزه تدافعی طبقه کارگر

### شرایط تبدیل آن به تهاجم و وظایف پیشروان کارگری

در اثر تشدید تحریم‌های غرب و احتمال حمله نظامی، به همراه سیاست‌های ارتجاعی رژیم دیکتاتوری اسلامی در زمینه‌های مختلف سیاسی- اقتصادی، شرایط طاقت‌فرسایی در ایران بوجود آمده است که هر لحظه امکان دارد با شورش مردم جان به لب رسیده در داخل روبرو شویم! در یک چنین موقعیتی، به سراغ فعالان جنبش کارگری در ایران رفتیم تا از موقعیت و کم و کیف فعالیت آنان در رابطه با تشکلات مختلف کارگری و نقشه این تشکلات در این لحظه حساس ایران، جويا شویم.

با مشورت تنی چند از همکاران و دوستان مجله، و طرح پنج سوال برای فعالان جنبش کارگری اقدام به تدارک ویژه‌نامه‌ی زیر نمودیم. در زیر علاوه بر پاسخ محسن حکیمی، نیما پور یعقوب، علیرضا تقفی، محمد عبدی‌پور، آیت نیافر، غلام‌رضا غلامحسینی، محمد حسین مهرزاد، بهروز خباز و محمد اشرفی به پنج پرسش ما، مقالاتی نیز از سعید رهنما، ریچارد وولف، بهروز فراهانی، حشمت محسنی و مصاحبه با وحید فریدونی راننده‌ی اخراجی شرکت واحد و عضو سندیکای رانندگان شرکت واحد تهران و حومه درج شده است.

\*\*\*\*\*

# شرکت مستقل و متشکل

## در جنبش‌های سیاسی

محسن حکیمی

### پاسخ اول:

واقعی آنها را سخت کاهش داده است. به این ترتیب، اکنون کارگران در معرض حمله‌ی گزاف‌نبری سرمایه قرار گرفته‌اند: هم دستمزد اسمی‌شان کاهش یافته و هم دستمزد واقعی‌شان کم شده است. با این همه، می‌بینیم که آنها دارند این فقر و فلاکت فزاینده را تحمل می‌کنند. تازه، این وضع کارگران شاغل است. اوضاع کارگران بیکار به مراتب وخیم‌تر است. «ترس»ی که شما به آن اشاره کرده‌اید ناشی از همین وخامت اوضاع اقتصادی و چشم‌انداز گسترش‌یابنده‌ی آن است. بازهم همان انتخاب وضع «بد» برای گریز از دچار شدن به وضع «بدتر». عامل دیگری که در اوضاع کنونی ایران مزید بر علت این «ترس» می‌شود و کارگران را بیش از پیش به سوی انتخاب «بد» در مقابل «بدتر» سوق می‌دهد، تحریم‌های اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری غرب است. تا آنجا که به مبارزه‌ی کارگران مربوط می‌شود، تأثیر این تحریم‌ها یکسره منفی و بازدارنده بوده، زیرا فقر و فلاکت کارگران را تشدید و روحیه‌ی اعتراضی آنان را تضعیف کرده است. از این نظر، باید گفت که تحریم‌های اقتصادی به سود جمهوری اسلامی بوده است. بنابراین، اگر کارگران محکوم به ماندن در چهارچوب سرمایه‌داری باشند و مبارزه‌ی آنان با این نظام مبارزه‌ی صرفاً اقتصادی باشد، با قطعیت کامل می‌توان گفت که اوضاع کنونی ایران یکسره در جهت اسارت بیش از پیش طبقه‌ی کارگر در چنگ سرمایه و تحکیم سلطه‌ی بورژوازی و دولت او پیش می‌رود. به بیان دیگر، و آن گونه که در سؤال شما آمده است، کارگران «در شرایط فلاکت و فروپاشی اقتصادی» به هیچ وجه «شانس بهتری» برای مبارزه‌ی اقتصادی با نظام سرمایه‌داری ندارند. گسترش فقر و فلاکت، کارگران را - به ویژه کارگران ایران را که از حداقل تشکل نیز محروم‌اند - چنان ذلیل و درمانده می‌کند که حتا همان حد از مبارزه‌ی اقتصادی پیشین نیز برای آنان دشوار می‌شود. از سوی دیگر، و مهم‌تر از آن، در شرایط افزایش فقر و فلاکت، مبارزه‌ی اقتصادی نیز کارایی خود را برای مقابله با گستره‌ی عظیم معضلات اقتصادی از دست می‌دهد. مثل این می‌ماند که کسی بخواهد با سوزنی کوچک تونلی را در کوهی بزرگ حفر کند. اکتفا به سلاح ناکارآمد مبارزه‌ی صرفاً اقتصادی در شرایط فقر و فلاکت فزاینده هیچ معنایی جز عقب نشینی در مقابل نظام سرمایه‌داری و تن دادن بیش از پیش به معضلات و مصائب ناشی از این نظام ندارد.

### پاسخ دوم:

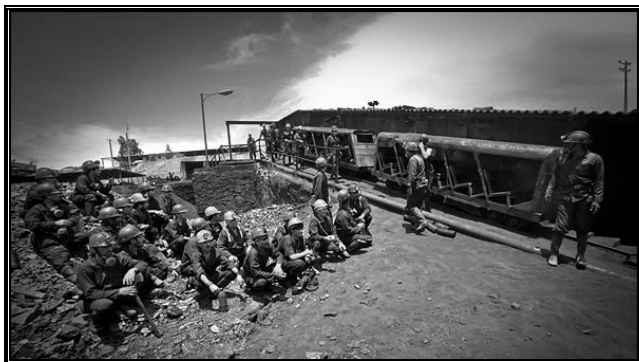
با توجه به نکات بالا، من از آنچه که شما از آن به عنوان «عقب نشینی» و «حمله»ی جنبش کارگری یاد کرده‌اید، تعبیر خاص خود را دارم. برای من، قسمت نخست پرسش دوم شما به این صورت مطرح است: آیا می‌توان انتظار داشت که جنبش کارگری ایران در چهارچوب مبارزه‌ی صرفاً اقتصادی نماند و به مبارزه‌ی سیاسی بر ضد نظام سرمایه‌داری روی آورد؟ تعبیر «عقب نشینی» و «حمله» نیز حاوی همین معناست، زیرا ماندن طبقه‌ی کارگر در چهارچوب مبارزه‌ی صرفاً اقتصادی هیچ معنایی جز «عقب نشینی» در مقابل سرمایه‌داری ندارد و «حمله» به سرمایه‌داری نیز مستلزم ورود به عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی است. شاید بهتر آن باشد که بیان پدیده‌های اجتماعی و سیاسی با این استعاره‌ها را برای متون تهبیجی بگذاریم. در متون تحلیلی، این استعاره‌ها از دقت مطلب می‌کاهد. جنبش کارگری ایران می‌تواند از چهارچوب مبارزه‌ی صرفاً اقتصادی بیرون آید و به مبارزه‌ی سیاسی بر ضد نظام سرمایه‌داری گذر کند، به این شرط که اولاً به ابزار و وسیله‌ی پیمودن این راه یعنی تشکل ضدسرمایه‌داری مجهز باشد و، ثانیاً، راه درست این گذار را تشخیص دهد. شرط نخست را در پاسخ به پرسش بعدی توضیح می‌دهم، و در اینجا به تشخیص درست راه گذار از مبارزه‌ی صرفاً اقتصادی به مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری می‌پردازم.

پرسش نخست شما ممکن است این تصور را به وجود آورد که گویا جنبش سیاسی مردم به طور کامل سرکوب شده و اکنون سکوتی گورستانی بر اوضاع سیاسی ایران حاکم شده است. این تصور، باطل است و با قطعیت می‌توان گفت که مردم معترض ایران به هیچ وجه مرعوب سرکوب اخیر حکومت نشده‌اند. شاید بتوان گفت که در رویارویی با حکومت محتاط‌تر شده‌اند، چرا که انتظار این حد از شدت عمل در سرکوب اعتراضات مسالمت‌آمیز خود را نداشتند. اما مرعوب و مقهور جمهوری اسلامی نشده‌اند. اعدام و شلاق و قطع دست نیز، که این روزها همه در ملاء عام و با هدف ایجاد رعب و وحشت انجام می‌گیرد، نه تنها مردم را مرعوب نکرده بلکه باعث نفرت و انزجار بیش از پیش آنان از این نحوه‌ی مجازات وحشیانه و قرون وسطایی شده است. مردم، اعم از کارگران، زنان، دانشجویان، نویسندگان، انبوه میلیونی مبارزان ضدسانسور یعنی استفاده‌کنندگان از ماهواره و در رأس همه‌ی آنها زندانیان سیاسی، همچنان مخالفت خود را با این رژیم به شکل‌های مختلف بیان می‌کنند، هرچند نه با شدت و حدت و گستردگی سال‌های ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹. با این همه، سخن شما در باره‌ی اُفت مبارزه‌ی اقتصادی کارگران درست است. یعنی اعتصاب‌ها و اعتراض‌های اقتصادی در یکی دو سال اخیر سیری نزولی داشته است. البته فکر نمی‌کنم بین سیر نزولی مبارزات اقتصادی کارگران و سرکوب اعتراضات پس از انتخابات ۱۳۸۸ رابطه‌ی مستقیمی وجود داشته باشد. به نظر من، علت اصلی این اُفت مبارزات کارگران نه سیاسی بلکه اقتصادی است. و این همان تناقضی است که شما به آن اشاره کرده‌اید، و اصلاً هم «ظاهری» نیست. وضع اقتصادی کارگران بدتر شده است، و این امر از دیدگاهی که شما مطرح کرده‌اید باید به افزایش اعتصاب‌ها و اعتراض‌های کارگران منجر می‌شد. حال آن که، برعکس، این وضع بد اقتصادی باعث اُفت این اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها شده است. اشکال در مبارزه‌ی کارگران نیست. اشکال در این دیدگاه است. این دیدگاه بر این فرض نادرست مبتنی است که هرچه فشار اقتصادی بیشتر شود مبارزه‌ی کارگران نیز تشدید می‌شود. اصلاً چنین نیست. برعکس است. یعنی کارگران در شرایط تشدید بحران سرمایه‌داری محافظه‌کارتر و دست به عصاتر می‌شوند و سطح مبارزه‌ی آنها اُفت می‌کند، به این دلیل ساده که امکان اخراج و بیکار شدن آنها بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر، چشم‌انداز وخامت فزاینده‌ی اوضاع اقتصادی بر اثر تشدید بحران سرمایه‌داری کارگران را وامی‌دارد که دو دستی به کار خود و شرایط وخیم آن بچسبند، مبادا همان راه هم از دست بدهند و به ورطه‌ی مرگ بر اثر گرسنگی بیفتند. برای مثال، اکنون در خودروسازی‌ها، که بسیاری از کارگران حسرت استخدام در آنها را دارند، اضافه‌کاری‌ها یا به طور کامل قطع شده یا بسیار کاهش یافته، آکورد کارگران بسیار پایین آمده و در مجموع دریافتی ماهانه‌ی کارگران بسیار کاهش یافته است. در بسیاری از مراکز کار و تولید، دستمزدها با تأخیر و به صورت سر و دُم بریده پرداخت می‌شود. از سوی دیگر، قیمت مایحتاج کارگران بسیار بالا رفته و دستمزد

بی‌تردید، مبارزه برای افزایش دستمزد و کاهش زمان کار و نظایر آن‌ها مبارزه‌ای ضدسرمایه‌داری است. همچنین، این مبارزه آن گاه که ابعادی سراسری به خود می‌گیرد به مبارزه‌ای طبقاتی تبدیل می‌شود، و هر مبارزه‌ی طبقاتی کارگران، ضمن آن که آنان را برای برانداختن رابطه‌ی اجتماعی سرمایه آماده می‌کند، مبارزه‌ای است سیاسی که کارگران را رو در روی دولت سرمایه‌داری قرار می‌دهد. با این همه، این مبارزه با سرمایه‌داری مبارزه‌ای است خودانگیخته، و نه خودآگاهانه. ارتقای سطح مبارزه‌ی خودانگیخته‌ی طبقه‌ی کارگر (مبارزه‌ی «درخود») به سطح مبارزه‌ی خودآگاهانه با سرمایه‌داری (مبارزه‌ی «برای خود») مستلزم حرکت خلاف جریان یعنی فرارفتن از چهارچوب اندیشه و عمل رایج در جامعه‌ی سرمایه‌داری است. اما این فرارفتن مثل رفتن از طبقه‌ی اول یک ساختمان (ساختمانی البته کلنگی) به طبقه‌ی دوم آن نیست، بلکه به معنی بیرون آمدن از کل این ساختمان و نگرستن به آن از بیرون است، برای ریختن نقشی ویرانی آن و ساختن بنایی جدید بر روی زمین‌اش. به بیان دیگر، عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر لزوماً ادامه‌ی بلافصل مبارزه‌ی اقتصادی این طبقه برای افزایش دستمزد و خواسته‌هایی از این دست نیست. یعنی، ورود به عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری لزوماً در گرو عزیمت از مبارزه‌ی اقتصادی نیست، هر چند این مبارزه - به ویژه اگر متشکل باشد - توان کارگران را برای ورود به عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی تقویت می‌کند. انگیزه‌ی ورود طبقه‌ی کارگر به عرصه‌ی سیاست رهایی از چنگ معضلات اقتصادی است، اما کانال ورود طبقه‌ی کارگر به این عرصه لزوماً مبارزه‌ی اقتصادی خود این طبقه نیست. ورود به عرصه‌ی سیاست می‌تواند از دریچه‌ی سیاست عمومی جامعه صورت گیرد. توده‌ی کارگران می‌توانند و باید با شرکت مستقل و متشکل در جنبش‌های سیاسی بورژوازی وارد عرصه‌ی سیاست شوند. اینجا همان جایی است که خود بورژوازی با دست خود راه را برای گریز طبقه‌ی کارگر از چنگ فقر و فلاکت و اسارت اقتصادی باز می‌کند، و طبقه‌ی کارگر اگر این راه را درست تشخیص دهد و درست از آن استفاده کند می‌تواند آن را به ضد خود بورژوازی تبدیل کند.

عوارض بحران سرمایه‌داری خود را فقط در مناسبات بین کار و سرمایه نشان نمی‌دهد. یک عرصه‌ی مهم بروز این بحران و تشدید آن بر اثر عواملی چون تحریم‌های اقتصادی عرصه‌ی جدال بخش‌های مختلف طبقه‌ی سرمایه‌دار است. تشدید بحران سرمایه‌داری تضادهای درون بورژوازی را حدت می‌بخشد و بخش‌های مختلف آن را به جان هم می‌اندازد. آنها می‌کوشند ناتوانی نظام سرمایه‌داری از اداره‌ی جامعه را به گردن یکدیگر بیندازند و در این راه حتی تا پای نابودی یکدیگر پیش می‌روند. غالباً همین کشمکش‌های سیاسی درون طبقه‌ی سرمایه‌دار است که به نقطه‌ی شروع تغییرات اساسی در جامعه تبدیل می‌شود. برای مثال، دولت آمریکا در زمان ریاست جمهوری جیمی کارتر با حکومت شاه بر سر نقض حقوق بشر در ایران اختلاف داشت، و همین اختلاف بود که منجر به بازشدن فضای سیاسی و ورود احزاب بورژوازی به عرصه‌ی سیاست و شروع انقلاب ۱۳۵۷ ایران شد. همچنین، جنبش اعتراضی سال ۱۳۸۸ بر اثر تضاد جناح اصلاح-طلب جمهوری اسلامی و جناح حاکم آن آغاز گردید. یا، اخیراً، اعتراضی که در بازارهای چند شهر بزرگ ایران شکل گرفت از دل تضاد بورژوازی بازار و سرمایه‌داری دولتی بیرون آمد. طبقه‌ی کارگر ایران در تمام این جنبش‌های سیاسی حضور داشته است، در قالب شوراها، کارگری در انقلاب ۱۳۵۷ با شعارهایی چون آزادی زندانیان سیاسی، انحلال ساواک و الغای حکومت نظامی، و به صورت پراکنده و انفرادی در جنبش سال ۱۳۸۸ با شعار مرگ بر دیکتاتور، و در راه‌پیمایی بازار با اعتراض به گرانی دلار. بی‌شک، شرکت کارگران ایران در جنبش‌های سیاسی بورژوازی، در هیچ یک از این موارد، شرکتی مستقل و ضدسرمایه‌داری نبوده است. اما این ناکامی کوچک‌ترین

خداشه‌ای به لزوم این شرکت وارد نمی‌کند. این شرکت شرط لازم - اما نه کافی - ورود طبقه‌ی کارگر به عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری است. تلاش برای بازداشتن کارگران از حضور و شرکت در این جنبش‌ها معمولاً با دو توجیه صورت می‌گیرد. توجیه نخست این است که زمین این جنبش‌ها زمین بازی بورژوازی است و طبقه‌ی کارگر نباید وارد این زمین شود. این توجیه چیزی نیست جز زستی چپ‌نمایانه که هیچ حاصلی برای کارگران ندارد مگر انفعال و در نهایت دنباله‌روی سیاسی آنها از این یا آن بخش از طبقه‌ی سرمایه‌دار. تمام جامعه‌ی سرمایه‌داری زمین بازی بورژوازی است و کسی که فکر می‌کند در این جامعه زمینی اختصاصی برای بازی کارگران وجود دارد سراپایش توهم نسبت به این جامعه است. کارگران فقط و فقط با مبارزه و از جمله با شرکت فعال و سازمان‌یافته و مستقل در جنبش‌های بورژوازی می‌توانند زمینی از جامعه‌ی سرمایه‌داری را به بازی خود اختصاص دهند. توجیه دوم نیز این است که این جنبش‌ها چنان سازمان‌یافته‌اند و از چنان اهداف و شعارهایی برخوردارند که کارگران نمی‌توانند صف مستقل خود را در آنها به وجود آورند و شرکت آنان در این جنبش‌ها نتیجه‌ای جز تبدیل‌شان به سیاهی لشکر ندارد. در مقابل این توجیه باید گفت، اولاً، طبقه‌ی کارگر باید صف مستقل خود را در واقعیت جامعه‌ی سرمایه‌داری و از جمله در همین جنبش‌های سیاسی بورژوازی به دست آورد. صف مستقل مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر در خلأ و جدا از جنبش‌های سیاسی رایج و فراگیر در جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل نمی‌گیرد. ثانیاً، درست است که چهارچوب این جنبش‌ها چهارچوبی بورژوازی است اما این نکته را اصلاً نباید به این معنا گرفت که آنها از همان بطن تولدشان دارای سازماندهی منسجم و شعارهای شکل‌گرفته و جاافتاده هستند. این جنبش‌ها، بسته به این که جریان‌های سرمایه‌داری در آن دست بالا را پیدا کنند یا کارگران متشکل و سرمایه‌ستیز، مسیرهای مختلفی را می‌پیمایند. اصلاً چنین نیست که این مسیرها از پیش یا از بدو پیدایش این جنبش‌ها تعیین شده باشد. در نیمه‌ی اول سال ۱۳۵۶، آن گاه که هنوز جریانی که جمهوری اسلامی را برپاداشت شکل نگرفته بود و حتا فکرش را هم نمی‌کرد که به زودی به قدرت برسد، دانشجویان و فعالان سیاسی با تظاهرات موضعی در مناطق پُر رفت و آمد تهران علیه رژیم شاه شعار می‌دادند و سپس، با پیداشدن سر و کله‌ی پلیس، پراکنده می‌شدند و می‌گریختند. یکی از شعارهای آنها این بود: «مرگ بر این حکومت فاشیستی!». گاه از سوی کسی یا کسانی در صفوف تظاهرات‌کنندگان این شعار به این شکل سر داده می‌شد: «مرگ بر این حکومت یزیدی!». خوب به خاطر دارم که شعار اخیر اغلب با اعتراض اکثر شرکت‌کنندگان در این تظاهرات موضعی رو به رو می‌شد. گویی آنها از همان زمان بوی ناخوش استبداد مذهبی را از خلال این شعار استشمام می‌کردند. نکته‌ی مورد نظر من در اینجا این است که، با اعتراض دیگران، افرادی که این شعار را می‌دادند عقب می‌نشستند و سکوت می‌کردند، زیرا در اقلیت محض بودند و در این حرکت‌های موضعی اصلاً دست بالا را نداشتند. اما رفته‌رفته، و به ویژه از زمستان ۱۳۵۶ به بعد، وزنه‌ی آنها چربید به طوری که در تظاهرات میلیونی پاییز و زمستان ۱۳۵۷ کار را به جایی رساندند که هرکس را که شعارهای غیرمذهبی می‌داد از صفوف تظاهرات بیرون می‌انداختند. و البته پس از سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی نیز می‌دانیم که بر سر کسانی که این شعارها را می‌دادند، چه آوردند. همچون روز برای من روشن است که اگر طبقه‌ی کارگر ایران، حتا از همان سال ۱۳۵۶، به صورت شورایی، با مطالبات خاص خود و با افق ضدسرمایه‌داری در جنبش ضدسلطنتی-ضدامپریالیستی علیه رژیم شاه شرکت می‌کرد، می‌توانست مَهر خود را به طور کامل بر این جنبش حک کند و با نهادینه ساختن رفاه و آزادی‌های سیاسی در گام نخست خود مسیر تاریخ ایران را یکسره تغییر دهد. انقلاب ۱۳۵۷ ایران انقلابی بود که هم بخش‌هایی از طبقه‌ی سرمایه-



و جنبش‌های سیاسی گسترده در آینده‌ی نزدیک است. ثانیاً، ورود کارگران به این عرصه باید با هویت طبقاتی مستقل و شعارها و مطالبات ضدسرمایه‌داری صورت گیرد. وظیفه‌ی پیشروان و آگاهان طبقه‌ی کارگر ترویج و تبلیغ این استراتژی و سازمان دادن شورایی کارگران برای مادیت بخشیدن به آن است.

#### پاسخ سوم:

من تشکلی را برای طبقه‌ی کارگر لازم می‌دانم که فلسفه‌ی وجودی آن رهایی این طبقه به نیروی خودش باشد. تشکل لازم برای کارگران سازمانی است که جنبش سراسری طبقه‌ی کارگر برای رهایی از سرمایه را به یک نیروی اجتماعی متحد و متشکل تبدیل کند. به بیان دیگر، تشکل لازم برای طبقه‌ی کارگر سازمان سراسری و ضدسرمایه‌داری این طبقه است. بدیهی است که هر بخش از طبقه‌ی کارگر، از جمله کارگران صنایع، معلمان، پرستاران، رفتگران و دیگر کارگران شهرداری، کارگران حمل و نقل، کارگران ساختمانی، کارگران خدمات، شاغلان در کارخانگی، کارگران بیکار و... نخست باید تشکل خاص خود را به وجود آورد. اما برای آن که هر یک از این تشکلهای بتواند خواست خود را بر سرمایه و دولت‌اش تحمیل کند همه‌ی آنها باید در یک سازمان سراسری متحد شوند. هر یک از این تشکلهای، ضمن آن که مبارزه‌ی اقتصادی کارگران برای خواسته‌هایی چون افزایش دستمزد و نظایر آن را هدایت می‌کند، تضمین کننده‌ی صف مستقل طبقه‌ی کارگر در مبارزه‌ی برای الغای رابطه‌ی سرمایه است و احاد کارگران را در این مبارزه شرکت می‌دهد. در تاریخ مبارزات طبقه‌ی کارگر، چه در سطح بین‌المللی و چه در ایران، نزدیک‌ترین تشکل به چنین تعریفی شورای کارگری است. شورای کارگری هم تشکل «اوضاع عادی» و مبارزه‌ی روزمره‌ی کارگران است و هم سازمان انقلابی برای رهایی از سرمایه‌داری. درک این نکته برای کارگران اهمیت زیادی دارد و از همین رو لازم است آن را بیشتر توضیح دهیم.

مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر با نظام سرمایه‌داری واقعه‌ای نیست که ناگهان از آسمان به زمین فرواید، بلکه مبارزه‌ای است که نطفه‌اش در سطوح «پایین‌تر» مبارزات توده‌های کارگر بسته می‌شود. به سخن دیگر، واکنش دگرگون‌ساز کارگران نسبت به سرمایه در اوضاع انقلابی پیامد مستقیم تجربه‌ی روزمره‌ی استثمار و ستم طبقاتی است که در طول زمان در وجود کارگران انباشته می‌شود. به این معنا، مبارزه‌ی انقلابی با سرمایه‌داری فقط نوک کوه یخی است که بدنه‌اش در اعماق مبارزه‌ی روزمره‌ی کارگران نهفته است. بنابراین، مبارزه‌ی کارگران در «اوضاع عادی» نیز مبارزه‌ای است ضدسرمایه‌داری، گیرم به صورت جنبینی و خودانگیخته. بی‌گمان، یک شرط پیروزی سیاسی طبقه‌ی کارگر بر طبقه‌ی سرمایه‌دار و کسب قدرت سیاسی ارتقای این ضدیت خودانگیخته با سرمایه‌داری به سطح مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری خودآگاهانه است. اما، همان گونه که نوک

دار در آن شرکت داشتند و هم کل طبقه‌ی کارگر. هر کدام از این دو طبقه زورش می‌چربید می‌توانست آن را به طرف خود ببرد. واپسگراترین بخش طبقه‌ی سرمایه‌دار زورش چربید و آن را به طرف خود برد. زمینه‌های این چربش، یعنی مذهب و مساجد به عنوان گسترده‌ترین مراکز سازماندهی و جهت‌دهی اعتراضات مردم و نیز حمایت بورژوازی در سطح بین‌المللی، البته در داخل و خارج جامعه وجود داشت. اما این زمینه‌ها عواملی صرفاً بالقوه بودند و فقط در جریان انقلاب علیه رژیم شاه و بر بستر فعالیت شگفت‌آور این بخش از بورژوازی و نماینده‌ی فکری و سیاسی‌اش یعنی روحانیت به عوامل بالفعل تبدیل شدند. بدیهی است که طبقه‌ی کارگر از چنین زمینه‌هایی محروم بود. اما، در مقابل، از نقطه‌ی قوتی برخوردار بود که بورژوازی از آن محروم بود، و آن جمعیت عظیم‌اش بود. اگر، در همان انقلاب ۱۳۵۷، این جمعیت عظیم به سینه‌زن روحانیت و بورژوازی بازار و در واقع به زائده‌ی سیاسی این جریان سیاسی تبدیل نمی‌شد و بدین سان با دست خود زنجیرهای دست و پای خویش را محکم‌تر نمی‌کرد بلکه با چشم‌انداز الغای سرمایه از طریق قدرت‌گیری شوراها خود را حول مطالبات پایه‌ای‌اش یعنی «آزادی» و «رفاه» سازمان می‌داد، بی‌تردید می‌شد از آنچه که در این انقلاب روی داد جلوگیری کرد. به این معنا، آنچه که در جریان انقلاب ۱۳۵۷ برای جامعه‌ی ایران روی داد به هیچ وجه سرنوشت محتوم و مقدر این جامعه نبود. جنبش سال ۱۳۸۸ نیز به عنوان یک جنبش سیاسی بورژوایی شکل گرفت و شعار اصلی‌اش اعتراض به تقلب در انتخابات (و سپس «مرگ بر دیکتاتور») بود، اما راه شرکت متشکل و مستقل طبقه‌ی کارگر در آن کاملاً باز بود. روز ۲۵ خرداد ۱۳۸۸، که میلیون‌ها نفر مردم معترض تهران به خیابان‌ها آمدند، فضا کاملاً آماده بود که کارگران متشکل مطالبات خود را مطرح کنند و شعارهای خود را سر دهند. اینجا نیز هر نیرویی که زورش می‌چربید می‌توانست آن را به طرف خود ببرد. زور «اصلاح‌طلبان» چربید و از دل اعتراض مردم، که کارگران بسیاری نیز به صورت منفرد در آن حضور داشتند، «جنبش سبز» بیرون آمد. حتا در مورد جنبش‌های سیاسی کاملاً سازمان‌یافته و دارای شعارهای مشخص بورژوایی نیز تأثیر شرکت متشکل و مستقل طبقه‌ی کارگر به هیچ وجه منفی نیست. برای مثال، مراسم «خانه‌ی کارگر» در اول ماه مه سال‌های ۱۳۸۴، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ مراسمی کاملاً بورژوایی با شعارها و اهدافی یکسره سرمایه‌دارانه بود. اما فعالان کارگری مستقل به درستی در این مراسم شرکت کردند و با طرح شعارهای خود توانستند در حد توان خود بر این مراسم تأثیر گذارند. در سال ۱۳۸۵، که مراسم «خانه‌ی کارگر» در مقابل سفارت پیشین آمریکا برگزار شده بود، فعالان کارگری ضدسرمایه‌داری (از جمله زنده یاد سلمان یگانه که نقش بسیار فعالی در این حرکت داشت) توانستند جمعیتی حدوداً ده هزار نفره را از بدنه‌ی کارگران شرکت‌کننده در مراسم «خانه‌ی کارگر» جدا کنند، به طوری که این کارگران به گونه‌ای خودجوش راه‌پیمایی کردند و شعارهای رادیکال کارگری سر دادند. این تظاهرات را پلیس به زور و با دستگیری چند تن از کارگران فعال توانست در میدان فلسطین متوقف کند.

به این ترتیب، طبقه‌ی کارگر می‌تواند سطح کنونی مبارزه‌ی خود را به سطح مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری ارتقا دهد، مشروط به آن که، در کنار مجهزشدن به ابزار این ارتقا یعنی تشکل شورایی، راه این ارتقا را درست تشخیص دهد، یعنی به خودآگاهی دست یابد. خودآگاهی طبقه‌ی کارگر مستلزم این شناخت است که، اولاً، راه گریز این طبقه از روند گرفتارآمدن در سه‌کنج تشدید استثمار و بدین سان تن‌دادن به فقر و فلاکت بی‌پایان - روندی که بورژوازی برای خروج از بحران ناچار است آن را به کارگران تحمیل کند - خروج از فضای مبارزه‌ی صرفاً اقتصادی برای تهاجم به سرمایه از طریق ورود به عرصه‌ی سیاست است، عرصه‌ای که با توجه به حدت اوضاع درونی طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت‌اش آستن تلاطم‌ها

الف- شورا در هر محل کار و هر محل زندگی بر تک تک کارگران آن محل کار و آن محل زندگی متکی است. به عبارت دیگر، بالاترین و تعیین‌کننده‌ترین رکن هر شورایی مجمع عمومیِ دربرگیرنده‌ی آحاد کارگران محل کار و محل زندگی است.

ب- منتخبان شورا در هر لحظه در مقابل انتخاب‌کنندگان پاسخگویند، و انتخاب‌کنندگان هر لحظه اراده کنند می‌توانند با تشکیل مجمع عمومی منتخبان خود را عزل و کسان دیگری را به جای آنان انتخاب کنند.

پ- شورای کارگری نه فقط از دولت و کارفرما بلکه از کل نظام سرمایه‌داری مستقل است.

ت- شورا هم تشکل مبارزه‌ی اقتصادی - سیاسی در چهارچوب نظام سرمایه‌داری است و هم سازمان مبارزه برای رهایی از سرمایه‌داری. بنابراین، شورا صرفاً مختص مبارزه برای رهایی از سرمایه‌داری نیست و کارگران می‌توانند و باید در «اوضاع عادی» و در زیر سلطه‌ی سرمایه‌داری نیز در شوراهای خود متشکل شوند. با این همه، فرق مهم مبارزه‌ی اقتصادی - سیاسی شورا در چهارچوب سرمایه‌داری با مبارزه‌ی اتحادیه‌ی کارگری در این است که شورا این مبارزه را با هدف و افق افزایش توان مادی و فکری کارگران برای مبارزه با سرمایه‌داری انجام می‌دهد، حال آن که اتحادیه‌ی کارگری فاقد چنین هدف و افقی است.

ث- شورا تشکلی است که، ضمن برخورداری از افق و هدف مبارزه با سرمایه‌داری، به دلیل خصلت جنبشی و غیرایدئولوژیک‌اش و اتکا به دموکراسی مستقیم و انتخاب از پایین، آحاد کارگران را مستقل از عقایدشان دربرمی‌گیرد و، از همین رو، می‌تواند توده‌ی کارگران پراکنده را به یک نیروی اجتماعی متحد و متشکل تبدیل کند، برخلاف «حزب طبقه‌ی کارگر» (یا «حزب کمونیست» یا همان «سازمان انقلابیون حرفه‌ای») که به علت خصلت ایدئولوژیک، نخبه‌گرا و مرکزیت‌گرای آن هیچ‌گاه نمی‌تواند به یک نیروی اجتماعی بدل شود و در حد فرقه باقی می‌ماند.

ج- بدین سان، شورا تجلی اراده‌ی واحد کل طبقه‌ی کارگر - و نه این یا آن بخش از آن - برای رهایی از چنگ سرمایه‌داری است، زیرا از یک سو آحاد کارگران را به عنوان یک نیروی اجتماعی و همچون تنی واحد به صف می‌کند و، از سوی دیگر، پرچم این صف متحد را به هدف الغای رابطه‌ی اجتماعی سرمایه‌میزین می‌سازد.

چ- شورا تشکل به وجودآورنده‌ی اعتماد به نفس در میان کارگران است و آنان را آموزش می‌دهد که نیرویی را که از جسم و جان آنان بیرون کشیده شده و به هیئت مبدل قدرت بیگانه‌ی سرمایه و دولت آن درآمده است به عنوان نیروی خود بازشناسند و بدین سان بر احساس ضعف و ناتوانی و گوش به فرمانی خود غلبه کنند، روی پای خود بایستند و فقط به نیروی خود متکی باشند. در غیر این صورت، به سیاهی لشکر احزاب سیاسی چپ و راست و اتحادیه‌های کارگری رفرمیست و بوروکرات تبدیل می‌شوند.

ح- شورا هرگونه جنبش سیاسی را تابع هدف رهایی اقتصادی - اجتماعی طبقه‌ی کارگر می‌کند. به بیان دیگر، شورای کارگری نه از موضع رژیم-ستیزی فراطبقاتی بلکه از موضع طبقاتی رهایی طبقه‌ی کارگر از چنگ رابطه‌ی خرید و فروش نیروی کار با نظام‌های سیاسی مبارزه می‌کند، و از جنبش‌های سیاسی اپوزیسیون نیز فقط تا آنجا حمایت می‌کند که در راستای این هدف باشند.

خ- شورا به عنوان دولت آینده باید برای اداره‌ی جامعه برنامه داشته باشد و موضع خود را در قبال برنامه‌ی دیگر جریان‌های سیاسی مدعی اداره‌ی جامعه تعریف و مشخص کند.

د- دولت شورایی کارگران هم قانون‌گذار است و هم مجری قانون، و قائل به تفکیک بوروکراتیک جدایی قوه‌ی مجریه از قوه‌ی مقننه نیست.

کوه یخ نمی‌تواند جز بر بدنه‌ی نهفته‌ی آن متکی باشد، مبنا و اساس خودآگاهی کارگران نیز چیزی نمی‌تواند باشد مگر خودآنگیختگی آنان. پس، اگر بین مبارزه‌ی اقتصادی - سیاسی در چهارچوب سرمایه‌داری و مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری دیوار چین وجود ندارد، و اگر بین مبارزه‌ی خودآنگیخته و مبارزه‌ی خودآگاهانه تداوم و پیوستگی ناگزیری وجود دارد که آن‌ها را به کلیتی یکپارچه و جدایی‌ناپذیر تبدیل می‌کند، چرا این یکپارچگی در زمینه‌ی تشکیلات نمی‌تواند و یا نباید وجود داشته باشد؟ به عبارت روشن‌تر و گویاتر، چرا کارگران نمی‌توانند و یا نباید شورای کارگری را همچون تجلی تشکیلاتی اراده‌ی واحد کارگران در مبارزه‌ی رهایی‌بخش با سرمایه‌داری ایجاد کنند، تشکیلاتی که در «اوضاع عادی» مبارزات روزمره‌ی کارگران با سرمایه‌داری را هدایت می‌کند و در اوضاع انقلابی برای برچیدن بساط سرمایه به سوی قدرت سیاسی خیز برمی‌دارد؟ تجربیات تاریخی مبارزات طبقه‌ی کارگر در سطح جهانی نیز صحت این نکته را نشان می‌دهد. مثلاً شورای کارگران پتروگراد در روسیه‌ی تزاری در سال ۱۹۰۵ در جریان اعتصاب کارگران حروف‌چین برای خواست محاسبه-ی علائم نقطه‌گذاری (نقطه، ویرگول، علامت سؤال و...) به عنوان حروف شکل گرفت، اما مبارزه‌اش تا سطح اقدام برای براندازی استبداد تزاری پیش رفت. یا، در انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ در همان روسیه‌ی تزاری، شوراهای کارگری در جریان اعتصاب زنان کارگر بافنده و اعتراض به کمبود نان به وجود آمدند. اما چند ماه بعد خواهان برکناری دولت موقت کرسکی شدند. یا، در ایتالای سال ۱۹۲۰، زنان کارگری که مجبور بودند روزی ۱۲ ساعت کار کنند و در همان حال برای دریافت جیره‌ی ناچیزشان ساعت‌ها در صف می‌ایستادند، نخست در اعتراض به گرسنگی متشکل شدند، اما همین که مبارزه‌ی آنان به مبارزه‌ی کارگران صنایع بزرگ گره خورد اعتصاب‌شان علیه گرسنگی به قیام برضد دولت انجامید. شوراهای کارگری سال‌های انقلاب ۱۳۵۷ ایران نیز، پیش از آن که جامعه‌ی ایران وارد مرحله‌ی تغییر انقلابی رژیم شاه شود، از مبارزه برای افزایش دستمزد و نظایر آن آغاز کردند و «کمیته‌های اعتصاب» نام داشتند، اما با پیدایش اوضاع انقلابی در این سطح باقی نماندند و مبارزه‌ی خود را به سطح خواست‌های سیاسی چون آزادی زندانیان سیاسی، انحلال ساواک و الغای حکومت نظامی ارتقا دادند و حتا خواهان حضور نماینده‌ی خود در «شورای انقلاب» شدند. من در اینجا نمی‌خواهم به نقاط ضعف این شوراها به ویژه به دنباله‌روی فاجعه‌بار آنها از بخشی از طبقه‌ی سرمایه‌دار علیه بخش دیگر آن بپردازم. این، مسئله‌ی بسیار مهمی است که کارگران پیشرو و فعالان کارگری درجای خود باید به آن بپردازند و من نیز به سهم خود این کار را کرده‌ام و بازهم خواهم کرد. منظور من در اینجا فقط این است که، برخلاف این تحریف تاریخی که گویا شورا فقط در اوضاع سیاسی انقلابی تشکیل می‌شود، شوراهای کارگری پیش از انقلاب ۱۳۵۷ در کوران مبارزه‌ی اقتصادی به وجود آمدند و به سادگی و به گونه‌ای طبیعی وارد مبارزه‌ی سیاسی شدند، زیرا بین این دو شکل از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر دیوار چین نمی‌دیدند. بنابراین، اولاً، وجود سطوح مختلف در مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر نافی گذار اجتناب‌ناپذیر این سطوح به یکدیگر نیست و، به همین دلیل، شورای کارگری فقط به کسب قدرت سیاسی اختصاص ندارد. ثانیاً، آگاهی طبقه‌ی کارگر بر بستر هستی مادی و مبارزه‌ی روزمره‌ی خود کارگران شکل می‌گیرد و این آگاهی نمی‌تواند از بیرون این طبقه (روشنفکران طبقه‌ی سرمایه‌دار که گویا به طبقه‌ی خود پشت کرده‌اند و به طبقه‌ی کارگر پیوسته‌اند) اخذ شود.

با توجه به نکات بالا، ویژگی‌های شورا به عنوان جنبش متشکل کارگران برای رهایی از سرمایه‌داری به نیروی خود آنان را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد :

ذ- دولت شورایی مطالبات پایه‌ای کارگران ایران را به صورت قانون درمی‌آورد و آن‌ها را بی‌درنگ اجرا می‌کند، مطالباتی چون جدایی مذهب از حکومت و آموزش و پرورش، آزادی گردهمایی و تظاهرات و تشکل و بیان و مطبوعات، برابری حقوقی زن و مرد، الغای کار کودک، آموزش رایگان، بهداشت و درمان رایگان، مسکن مناسب، افزایش دستمزد به نسبت ثروت تولیدشده توسط کارگران و به طور کلی تمام مطالباتی که توان مادی و فکری کارگران را برای مبارزه با سرمایه‌داری افزایش می‌دهد و آن‌ها را می‌توان تحت عنوان «آزادی و رفاه» خلاصه کرد.

بی‌گمان، هم اکنون در هیچ کجای دنیا جنبش سازمان‌یافته‌ای وجود ندارد که از تمام این ویژگی‌ها برخوردار باشد. اما این بدان معنی نیست که چنین جنبشی نمی‌تواند به وجود آید. تاریخ جنبش جهانی طبقه‌ی کارگر نشان داده است که پیدایش جنبش شورایی کارگران برای رهایی از سرمایه‌داری امکان‌پذیر است. هم اکنون نیز، جنبش تصرف وال استریت در آمریکا شباهت‌های زیادی به این جنبش دارد و می‌تواند به مصداق هرچه نزدیک‌تری از آن تبدیل شود، مشروط بر آن که بر نقاط ضعف و نارسایی‌های خود چیره شود.

اما برای پاسخ به این پرسش که «چگونه می‌توان در جهت متشکل کردن کارگران فعالیت کرد؟» ابتدا باید یک نکته را روشن کنیم و آن این است که ممانعت دولت از ایجاد تشکل کارگری حتا به صورت قانونی هیچ معنایی ندارد جز این که طبقه‌ی کارگر ایران راهی جز متشکل شدن در خارج از مدار قانون ندارد. مستقل از این که اقدام خارج از مدار قانون را چگونه تعریف کنیم، در این واقعیت هیچ تردیدی نیست که استناد به قانون کار جمهوری اسلامی برای ایجاد تشکل کارگری هیچ راهی به هیچ کوره‌دهی نمی‌برد. اما آیا این واقعیت به معنای روی آوردن به تشکل مخفی است؟ به بیان دیگر، آیا چاره‌ی کار رفتن به زیرزمین و ایجاد هسته‌های کارگری مخفی است؟ این که نقض غرض است. اگر غرض از ایجاد تشکل به ویژه شورای کارگری تبدیل کارگران پراکنده به یک نیروی اجتماعی متحد و متشکل است که در گام نخست دست کم بتواند یورش بی‌امان سرمایه را به سطح زندگی کارگران عقب براند، هسته یا کمیته‌ی مخفی به هیچ رو نمی‌تواند چنین نیرویی باشد. همان گونه که چرخه‌ی تاریخی شکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری و سپس سرکوب آنها نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد که اکنون نیز تنها راه برون‌رفت کارگران از اوضاع کنونی برای تبدیل شدن به یک نیروی اجتماعی و بدین سان عقب‌راندن فشار سرمایه **تحمیل تشکل کارگری علنی** به نظام سرمایه‌داری به صورت **فراقانونی** و **غیررسمی** (دوفاکتو) است، که صد البته به آسانی و بدون دردسر ممکن نمی‌شود و باید برای آن هزینه‌ی بسیار داد. تاریخ مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر برای ایجاد تشکل کارگری نشان می‌دهد که در نظام سرمایه‌داری به طور اعم - چه رسد به سرمایه داری های استبدادی نظیر سرمایه‌داری ایران - به دست آوردن حق تشکل مستلزم پرداخت هزینه است. اساساً هیچ حقی بدون مبارزه و پرداخت هزینه به دست نیامده است و نمی‌آید. به قول خود کارگران، بچه تا گریه نکند به او شیر نمی‌دهند. به همین جامعه‌ی خودمان در طول دهه‌های اخیر نگاه کنیم. اعتصاب اکنون نه تنها غیرقانونی بلکه حرام است. اما کارگران ایران هر زمان اراده کرده و هزینه‌های اعتصاب را پذیرفته‌اند دست به این کار زده‌اند و رژیم نیز نتوانسته است مانع آنان شود. اگر جنبش زنان نتوانسته است فشار ناشی از تبعیض جنسیتی و بی‌حقوقی تحمیلی را تا حدودی عقب براند و به طور کامل به این تبعیض و بی‌حقوقی تن در نداده است، علت‌اش ایستادگی و تحمل هزینه‌هایی است که زنان بیش از سی سال است پرداخت می‌کنند. یک نمونه‌ی دیگر مقاومت جنبشی و علنی مردم ایران در مقابل فشار استبداد سرمایه‌داری، ایستادگی در مقابل سانسور صوتی - تصویری از طریق فشار بی‌وقفه و بی‌امان برای درهم‌شکستن و نابودی آنتن‌های ماهواره‌ای است. از موارد



دیگری که مردم با مقاومت خود برای گرفتن حق خویش عملاً قانون را زیر پا گذاشته‌اند می‌توان به پخش آواز خوانندگان زن در مکان‌های عمومی اشاره کرد. این امر هم اکنون نیز ممنوع است زیرا هیچ قانونی آن را مجاز نکرده است. با این همه، بسیاری از رانندگان وسایل نقلیه‌ی عمومی، چه درون شهری و چه برون شهری، آواز خوانندگان زن را در وسیله‌ی خود پخش می‌کنند و مسافران نیز از این کار استقبال می‌کنند. یا، تا همین چند سال پیش پخش و فروش کاست‌های ویدئو و سی دی‌های غیرمجاز ممنوع بود، اما اکنون سی دی فیلم‌های غیرمجاز به راحتی خرید و فروش می‌شود بدون آن که دولت رسماً این امر را پذیرفته باشد. در سال‌های پایانی رژیم شاه نیز مبارزه با سانسور کتاب شکل یک جنبش فراقانونی را به خود گرفت، به طوری که ناشران بی‌آن که مجوز چاپ بگیرند کتاب‌های ممنوعه را منتشر می‌کردند، کتاب‌هایی که به «جلد سفید» مشهور شدند. حال که بیش از سی سال است که جمهوری اسلامی نتوانسته است مانع اعتصاب کارگران شود، حال که فشار مداوم و پیوسته برای تحمیل تبعیض و بی‌حقوقی مطلق بر زنان نتوانسته است به طور کامل موفق شود، و حال که تحمیل سانسور از طریق تجاوز به حریم خصوصی مردم حتا به شکل فرود آمدن با هلیکوپتر در پشت بام‌ها برای درهم‌شکستن آنتن‌های ماهواره‌ای نیز قادر نبوده است مردم را به تمکین کامل در مقابل سانسور وادارد، چرا کارگران با ایستادگی و تحمل هزینه نتوانند شورا‌های کارگری خود را به نظام سرمایه‌داری حاکم تحمیل کنند؟ بدیهی است که این نظام آن گونه که به آزادی بیان در مورد ماهواره و سی دی و آواز زن تن در داده است به ایجاد شورا‌های کارگری تن در نخواهد داد. اما این تفاوت فقط ضرورت تلاش و پشتکار و پرداخت هزینه‌ی بیشتر را به ما گوشزد می‌کند و نه چیز دیگر. راه تبدیل شدن کارگران به یک نیروی اجتماعی متحد و متشکل برای تهاجم شورایی و سراسری به رابطه‌ی انسان سوز سرمایه همین است. راه دیگری وجود ندارد.

#### پاسخ چهارم:

پاسخ من به این پرسش نوعی جمع‌بندی پاسخ به دو پرسش قبلی است. همان گونه در پاسخ به پرسش سوم گفتم، مبارزه‌ی اقتصادی طبقه کارگر و مبارزه‌ی سیاسی این طبقه برای برچیدن بساط سرمایه‌داری دو سطح مختلف از یک کلیت یکپارچه و جدایی‌ناپذیرند و بین آنها دیوار چین وجود ندارد. نطفه‌ی مبارزه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر با سرمایه‌داری در همان مبارزه‌ی اقتصادی بسته می‌شود و آن نوک کوه بر این بدنه استوار است. اما، این بدنه‌ی عظیم بیان خودانگیختگی مبارزه‌ی ضدسرمایه داری است و با خودآگاهی این مبارزه فاصله دارد. مبارزه‌ی اقتصادی طبقه‌ی کارگر خود به خود به مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه داری تبدیل نمی‌شود. لازمه‌ی این گذار دستیابی طبقه‌ی کارگر به **خودآگاهی** است. اما خودآگاهی در جریان و کوران مبارزه‌ی خود توده‌های کارگر شکل می‌گیرد، و البته توسط

پیشروان و فعالان طبقه نظریه‌پردازان و فرمول‌بندی می‌شود. تأکید بر این دو نکته ضروری است. نخست آن که خودآگاهی به معنای **آگاهی به خود** است. کارگر آن گاه خودآگاه می‌شود که به خویشتن خود به عنوان انسانی سرمایه‌ستیز آگاه شود. شرط لازم برای این امر قرارداداشتن در جریان و کوران مبارزه‌ی ضدسرمایه داری به طور **واقعی و مادی** است. یعنی خودآگاهی فقط می‌تواند به معنای **یک هستی کارگری خودآگاه** باشد، و جدا از این هستی مادی هیچ معنایی ندارد. همین نکته‌ی ساده برای بطلان این نظریه‌ی لنین کافی است که آگاهی از بیرون و توسط «روشنفکران بورژوازی» به درون طبقه‌ی کارگر برده می‌شود. دوم آن که نمی‌توان منکر سطوح مختلف خودآگاهی در میان کارگران شد. اقلیتی از کارگران، به این دلیل که از رفاه نسبی و آموزش و تحصیل بیشتری نسبت به توده‌ی کارگران برخوردار بوده‌اند، استعداد بیشتری برای کسب خودآگاهی دارند و، به همین دلیل، در صورتی که در صحنه‌ی مبارزه‌ی روزمره نیز مورد اعتماد کارگران قرارگیرند اغلب برای کارگران نقش نظریه‌پرداز و مرجع و نماینده را ایفا می‌کنند. این قشر از کارگران را می‌توان «کارگران پیشرو و فعال» نامید. بی‌شک، وجود اینان در میان کارگران نقطه‌ی قوت طبقه‌ی کارگر است. اما، اینان، به دلیل سطح دستمزد و رفاه نسبتاً بالاتر و نیز به علت جایگاه‌شان در میان کارگران که ممکن است آنها را نسبت به خود متوهم سازد، به همان میزان ممکن است به نقطه‌ی ضعف طبقه‌ی کارگر تبدیل شوند، یعنی مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری کارگران را به سازش بکشانند. بدین‌سان، از یک سو، تا زمانی که تضاد بین کار فکری و کار دستی وجود دارد، طبیعی است که کارگران پیشرو و فعال نقش نماینده و مرجع و نظریه‌پرداز کارگران را ایفا کنند و، از سوی دیگر، آنها ممکن است مبارزه‌ی توده‌ی کارگران را وثیقه‌ی صعود خود به قدرت و ثروت سازند و آن را به خدمت سرمایه درآورند. این تناقض را فقط با یک مکانیسم شورایی و مبتنی بر دموکراسی مستقیم و از پایین می‌توان حل کرد. هرچه امکان آموزش توده‌ی کارگران و فضای اندیشیدن مستقل آنها و نیز تبادل و رشد آزادانه‌ی افکار بیشتر شود و، از سوی دیگر، هرچه امکان پاسخ‌گویی نمایندگان و انتخابات آزاد و عزل و نصب بی‌درنگ آنان افزایش یابد، امکان به انحراف کشیده شدن مبارزه‌ی ضدسرمایه داری کارگران کمتر می‌گردد. چنین امکاناتی فقط در یک شکل شورایی می‌تواند وجود داشته باشد. یک نیاز حیاتی کارگران دادن جرأت اندیشیدن مستقل به خود (همان شعار مهم جنبش روشنگری) است، و شورا است که می‌تواند این نیاز حیاتی را برآورده سازد.

### پاسخ پنجم:

اگر منظور شما از «حزب طبقه‌ی کارگر» همان است که لنین آن را «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» نامیده است، چنین سازمانی نه تنها به الغای نظام سرمایه‌داری هیچ کمکی نمی‌کند بلکه حداکثر کاری که می‌تواند بکند جایگزینی سرمایه‌داری «آزاد» و خصوصی با **سرمایه‌داری دولتی - حزبی** است. تجربه‌ی ناکام کشورهای «سوسیالیستی» از قبیل شوروی و چین و کوبا و کره‌ی شمالی و... و لجنزار سرمایه‌داری دولتی - حزبی در این کشورها این واقعیت را به روشنی نشان می‌دهد. به لحاظ نظری نیز به راحتی می‌توان نشان داد که نظریه‌ی لنین تحریف کامل نظریه‌ی مارکس و انگلس درباره‌ی «حزب طبقه‌ی کارگر» است. منظور مارکس و انگلس از «حزب طبقه‌ی کارگر» **جنبش سازمان‌یافته‌ی توده‌های کارگر** است. آنها در «مانیفست کمونیسم» به صراحت **جنبش چارتریست‌ها** را «حزب طبقه‌ی کارگر» می‌نامند و به روشنی اعلام می‌کنند که کمونیست‌ها نباید در مقابل این جنبش سازمان‌یافته (و جنبش‌های سازمان‌یافته‌ی دیگر نظیر آن) حزبی «جداگانه» به وجود آورند، گویی دارند از پیش نسبت به ایجاد چیزی شبیه به «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» هشدار می‌دهند. این نکته آن

قدر روشن است و آن قدر تکرار شده که نیازی به نقل قول آن در اینجا نمی‌بینم. در عوض، قول دیگری از انگلس را نقل می‌کنم که تا آنجا که می‌دانم به زبان فارسی ترجمه نشده است. در اواخر سال ۱۸۷۲، در شعبه‌ی انترناسیونال اول در انگلستان میان طرفداران مارکس و انگلس در یک سو و گروهی رفرمیست به رهبری «جان هیلز» در سوی دیگر شکافی به وجود آمد. گروه اخیر در دسامبر ۱۸۷۲ اطلاعیه‌ی منتشر کرد و در آن به شورای عمومی جدید انترناسیونال (که به نیویورک نقل مکان کرده بود) و سایر تصمیم‌های کنفرانس انترناسیونال در «هاگ» (سپتامبر ۱۸۷۲) حمله کرد. این اطلاعیه به ویژه قطع‌نامه‌ی انترناسیونال در کنفرانس لندن در سال ۱۸۷۱ درباره‌ی فعالیت سیاسی طبقه‌ی کارگر را مورد حمله قرار می‌داد. انگلس در ۲۰ دسامبر ۱۸۷۲ در پاسخ به این اطلاعیه نوشت: «اطلاعیه، مقصود این قطع‌نامه را به کلی تحریف می‌کند... قطع‌نامه، آن گونه که این اطلاعیه مدعی می‌شود، فعالیت سیاسی را برای اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمان‌های به لحاظ سیاسی بی‌طرف الزامی نمی‌کند، بلکه صرفاً خواهان تشکیل حزب طبقه‌ی کارگر جدا از تمام احزاب طبقه‌ی متوسط در هر کشور است. یعنی اینجا در انگلستان از طبقه‌ی کارگر می‌خواهد که دیگر سیاهی لشکر «حزب بزرگ لیبرال» نباشد و حزب مستقل خودش را تشکیل دهد، همان گونه که در دوران باشکوه جنبش چارتریسم تشکیل داد.» (در *بارمی بریتانیا*، انتشارات زبان‌های خارجی، مسکو، ۱۹۶۲، صص ۵۰۰-۴۹۹، تأکید از من است). صرف نظر از این نکته که اتحادیه‌ی کارگری نمی‌تواند به لحاظ سیاسی بی‌طرف باشد، و به نظر می‌رسد که در این مورد بین دیدگاه مارکس و انگلس اختلاف وجود دارد (مارکس به صراحت و در جاهای مختلف خواهان شرکت اتحادیه‌های کارگری در مبارزه برای «الغای نظام کار مزدی و حاکمیت سرمایه» و «رهایی میلیون‌ها انسان ستمدیده» می‌شود)، یک نکته مسلم است و آن این که به نظر هر دو آنان «حزب طبقه‌ی کارگر» چیزی جز جنبش سازمان‌یافته‌ی طبقه‌ی کارگر نیست، و این نظر با نظریه‌ی «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» زمین تا آسمان فرق دارد. نظریه‌ی «تشکیلات دوگانه» («سازمان انقلابیون حرفه‌ای» در یک سو و «سازمان کارگران» یا اتحادیه‌ی کارگری در سوی دیگر) محصول شکست طبقه‌ی کارگر در مبارزه با دو گرایش بورژوایی درون جنبش کارگری یعنی رفرمیسم و سکتاریسم بود. این شکست خود را در ناکامی تقریباً همزمان انترناسیونال اول و کمون پاریس نشان داد. انترناسیونال اول و کمون پاریس به مثابه‌ی تجربه‌های کارگری اولیه‌ای که از دل جامعه‌ی سرمایه‌داری بیرون آمده بودند نمی‌توانستند به ایدئولوژی‌های سرمایه‌دارانه آغشته نباشند. از همین رو، با آن که نسبت به تجربه‌ی های پیشتر از خود از گرایش‌های سرمایه‌دارانه‌ی درون طبقه‌ی کارگر فاصله‌ی به مراتب بیشتری گرفته و به همان نسبت به تحقق رهایی طبقه‌ی کارگر به نیروی خود این طبقه نزدیک‌تر شده بودند، هنوز هم ضعیف‌تر و بی‌تجربه‌تر از آن بودند که بتوانند از پس مبارزه با گرایش‌های بورژوایی درون جنبش کارگری برآیند. شکست کمون پاریس، گذشته از آن که بیش از هر چیز دیگر برتری قدرت سیاسی و نظامی سرمایه‌داری را به وضوح نشان داد، بیانگر نفوذ ایدئولوژیک طبقه‌ی سرمایه‌دار در صفوف طبقه‌ی کارگر نیز بود. رویکرد جنبشی و غیرایدئولوژیک انترناسیونال اول، که در عین حال خود از نفوذ آنارشیزم و گرایش‌های بورژوایی دیگر رنج می‌برد، تأثیر اندکی بر کمون پاریس داشت و این دولت کارگری نوپا در سیطره‌ی ایدئولوژی‌های فرقه‌گرایانه‌ای چون بلانکیسم و پرودونیسم قرار گرفت. پس از شکست کمون پاریس حتا همان تأثیر اندک انترناسیونال اول بر جنبش کارگری نیز از میان رفت. منتها این بی‌تأثیری و به حاشیه رانده شدن انترناسیونال اول شکل دروغین تداوم راه آن را به خود گرفت. انترناسیونال اول می‌خواست تشکیل کارگران برای رهایی به نیروی خود کارگران باشد و کمون پاریس نیز اقدامی عملی برای تحقق این رهایی بود.



کارگری که پس از انقلاب مشروطیت، در اوایل دوران رضاشاه، پس از شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در دوران انقلاب ۱۳۵۷ و در سال‌های اخیر شکل گرفتند هیچ کدام مستقل از احزاب سیاسی و به دنبال منافع طبقاتی خود ایجاد نشدند بلکه دقیقاً در پی نیازهای احزاب سیاسی به وجود آمدند. اولین اتحادیه‌ی کارگری در ایران، «اتحادیه‌ی کارگران چاپ» بود که در سال ۱۲۸۵ و در اوج جنبش مشروطیت توسط حزب سوسیال دموکرات تشکیل شد. «شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران» را - که متشکل از چندین اتحادیه بود - حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۰ در اوایل به قدرت رسیدن رضاخان ایجاد کرد. پس از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، در سال‌های نخست سلطنت محمدرضا شاه، حزب توده‌ی ایران «شورای متحده‌ی مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران» را تشکیل داد که دربرگیرنده‌ی ده‌ها اتحادیه و ده‌ها هزار کارگر بود. در همین سال‌ها، اتحادیه‌ی کارگری دیگری تشکیل شد که هرچند همچون «شورای متحده» زائده‌ی سیاسی حزب توده و شوروی نبود، اما به گرایش سیاسی یوسف افتخاری وابسته بود که، اگرچه در شوروی تحصیل کرده و با مأموریت راه اندازی اعتصاب کارگران شرکت نفت در سال ۱۳۰۸ به ایران آمده بود، دیدگاهی ملی را نمایندگی می‌کرد، دیدگاهی سیاسی که به هر حال نه تنها ربطی به سرمایه‌ستیزی طبقه‌ی کارگر نداشت بلکه نقطه‌ی مقابل آن بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب و انحلال تمام تشکل‌های غیردولتی، تا دوران انقلاب ۱۳۵۷، جز فعالیت‌های پراکنده‌ی بازماندگان اتحادیه‌های دوره‌ی پیش از کودتا و، از همه مشخص‌تر، دو سندیکای کارگران بافنده سوزنی و فلزکارمکانیک (که دو تن از اعضای آن به جنبش چریکی پیوستند و کشته شدند)، تشکلی که نام کارگران را بر خود داشت «سازمان کارگران ایران» بود که در واقع ساواک شاه آن را برای شکار پیشروان و فعالان کارگری ساخته بود. در جریان انقلاب ۱۳۵۷ و تا سال ۱۳۶۰ نیز کارگران بیکاری که محل همین «سازمان کارگران ایران» را تصرف کردند و نام «خانه‌ی کارگر» را بر آن گذاشتند بیش از آن که به عنوان کارگر یا حتا فعال کارگری شناخته شده باشند به مثابه اعضای سازمان‌ها و احزاب سیاسی معروف بودند، به طوری که هویت طبقاتی آنان

گرایشی که پس از انحلال انترناسیونال اول و شکست کمون پاریس بر جنبش کارگری حاکم شد، ضمن قبول ظاهری اصل رهایی طبقه‌ی کارگر به نیروی خود این طبقه، آن را از محتوایش خالی کرد و ایجاد دو نوع تشکل را برای کارگران تجویز نمود، تشکل‌هایی که هیچ کدام تشکل رهایی طبقه‌ی کارگر به نیروی خود این طبقه نبودند: اتحادیه کارگری (که در فرانسه به آن «سندیکا» می‌گویند) برای مبارزه‌ی اقتصادی توده‌های کارگر در چهارچوب سرمایه‌داری و «حزب» برای مبارزه‌ی سیاسی روشنفکران و نخبگان طبقه‌ی کارگر، مبارزه‌ای که هدفش در واقع چیزی نبود جز جایگزینی سرمایه‌داری خصوصی با سرمایه‌داری دولتی - حزبی. بنیان‌گذاران و نمایندگان اصلی این گرایش، ابتدا سوسیال دموکراسی آلمان به ویژه شخص کائوتسکی و سپس سوسیال دموکراسی روسیه و بلشویسم به رهبری شخص لینین بودند. انقلاب کارگری آلمان را جناح راست سوسیال دموکراسی به خون کشید و شکست خورد، اما انقلاب کارگری روسیه ظاهراً پیروز شد تا به نام «سوسیالیسم» امپراتوری سرمایه داری دولتی - حزبی شوروی را برقرار سازد تا هفتاد و چند سال بعد فروپاشد.

بحث تشکل کارگری در جنبش کارگری ایران نیز، که بیش از یک قرن سابقه دارد، حول همین سنت تشکیلات دوگانه شکل گرفت، سنتی که با نظریه‌ی لینین در کتاب چه باید کرد؟ مبنی بر «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» در یک سو و «سازمان کارگران» در سوی دیگر مستقیماً از طریق سوسیال دموکراسی روسیه و سپس بلشویسم به جنبش کارگری ایران منتقل شد. اگر قرار بر مقایسه‌ی جنبش کارگری ایران با جنبش‌های کارگری انگلستان و فرانسه باشد، باید گفت که جنبش کارگری ایران نه به جنبش انگلستان بلکه به جنبش فرانسه شبیه است، البته در مقیاسی به مراتب ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن. در ایران نیز، همچون فرانسه، اتحادیه‌های کارگری نه در جریان مبارزه‌ی خود کارگران بلکه توسط احزاب سیاسی به وجود آمدند. در ایران نیز، همچون فرانسه، جنبش کارگری به سان جنبشی سیاسی اما غیرطبقاتی یا به عرصه‌ی وجود گذاشت. بی‌گمان، در ایران نیز همچون هر جای دیگر فشار سرمایه کارگران را به مبارزه وا می‌داشت و طبیعی بود که آنان خواسته‌هایی چون افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، ایمنی محیط کار و نظایر آنها را از کارفرما مطالبه کنند. اما وقتی این مطالبات به فضای سیاسی و متلاطم جامعه و عرصه‌ی فعالیت احزاب سیاسی گره می‌خورند، آنها در غیاب یک جنبش مستقل ضدسرمایه‌داری به دستاویز احزاب سیاسی برای کسب قدرت تبدیل می‌شدند. جامعه‌ی ایران، از انقلاب مشروطیت به بعد، بسیار بیش از آن که عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی باشد، عرصه‌ی فعالیت احزاب راست و چپ و میانه بود و، به همین دلیل، مبارزه‌ی خودانگیخته‌ی کارگران به راحتی به سکوی پرش این احزاب برای رسیدن به قدرت سیاسی تبدیل می‌شد. به این ترتیب، کارگر به مبارزه‌ی سیاسی کشیده می‌شد اما نه در زمین طبقه‌ی خود بلکه در زمین طبقات دیگر و به سود آنان. به عبارت دیگر، کارگران از موضع منافع طبقاتی خود تشکل خود را به وجود نمی‌آوردند تا با تکیه بر این تشکل و با اتکا به قدرت آن وارد مبارزه‌ی سیاسی با سرمایه‌داری شوند بلکه ابتدا به عضویت احزاب سیاسی طالب قدرت سیاسی درمی‌آمدند تا بعداً به کمک این احزاب تشکل کارگری وابسته به این احزاب را ایجاد کنند. به این معناست که می‌گوییم در ایران اتحادیه‌های کارگری را احزاب سیاسی به وجود آوردند نه خود کارگران. بدیهی است که اعضای احزاب سیاسی نیز در درون طبقه‌ی کارگر وجود دارند و طبعاً می‌توانند به عضویت تشکل‌های کارگری درآیند. این، به معنای وابسته بودن تشکل کارگری به احزاب سیاسی و برنامه‌های آنها نیست، مشروط به این که تشکل کارگری نه به دنبال نیاز احزاب سیاسی به کسب قدرت سیاسی بلکه مستقل از این احزاب و در پی جنبش طبقاتی و طبعاً ضدسرمایه‌داری کارگران به وجود آمده باشد. اتحادیه‌ها و سندیکاهای



خصوصی نجات خود را از بورژوازی دولتی - حزبی طلب کنند. تا آنجا که به طلب نجات مربوط می‌شود برای طبقه‌ی کارگر فرق نمی‌کند که آن را از بورژوازی خصوصی انتظار داشته باشد یا از بورژوازی دولتی - حزبی. در هر حال، طلب نجات طبقه‌ای است که خود را بی‌خویشتن احساس می‌کند و، به قول حافظ، آنچه را که خود دارد از بیگانه تمنا می‌کند. یک پیش‌فرض نظریه‌ی «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» (یا «حزب طبقه‌ی کارگر») توجیه بیگانگی کارگران با نیروی خویش و بدین سان گُشتن روحیه‌ی اعتماد به نفس در آنان است.

بهمن ۱۳۹۱

\*



## دفاع از آزادی بیان، قلم و نشر

نیما پوریعقوب

### پاسخ اول:

در ابتدا لازم به ذکر است که پس از مدتی افول، ما در روزهای اخیر دوباره با یک اوج گیری در اعتصابات کارگری مواجه هستیم. اعتصاب کارگران نی بر هفت تپه و پالایشگاه آبادان از آن جمله‌اند. باید توجه داشته باشیم که اعتصابات کارگری در سطحی که در چندین سال گذشته در جریان بوده است هرگز توانایی در هم شکستن ماشین سرکوب رژیم جمهوری اسلامی و اعمال هژمونی طبقاتی را در روند سرنگونی این حکومت نداشته‌اند. آن چه که بیش تر در این میان خودنمایی می‌کند حرکت‌های خود به خودی و کوتاه مدت و حتی بدون برنامه‌ی مشخص برای یک اعتصاب مشخص است. این مساله ناشی از خلا عنصر ذهنی است. در شرایطی که رژیم در بدترین وضعیت دوران حیات خود قرار دارد و روز به روز ضعیف‌تر می‌شود. شکاف‌های درونی آن هر روز تعمیق شده و منجر به حذف قسمتی از بدنه‌ی حاکمیت توسط باند خامنهای می‌شود. ناراضیاتی عمیق موجود در سطح جامعه، وضعیت به شدت نابه سامان اقتصادی و فشار روزافزون خارجی رژیم را در آستانه‌ی سرنگونی قرار داده است، آن چه که فراموش شده است ضرورت وجود عنصر آگاهی بخش در میان طبقه‌ی کارگر است. طبقه‌ی کارگر ایران بدون سازمان‌های مشخص اقتصادی و سیاسی خود قادر نخواهد بود حداقلی از خواسته‌های خود را در مقابل حکومتی که از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند پیش ببرد. در واقع آن چه را که شما از آن به

زیر هویت گروهی - سازمانی‌شان رفته و گم شده بود. درواقع، این سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی چپ بودند که «خانه‌ی کارگر» را تصرف کردند، منتها به دست اعضای کارگوشان، کارگرانی که در جریان سرکوب سال ۱۳۶۰ یا کشته شدند یا به زندان افتادند یا از کشور فرار کردند یا ماندند و حرکت لاک‌پشتی در داخل را به فرار ترجیح دادند. کارگری که، بر اساس سنت تحمیلی تشکیلات‌سازی دوگانه، در زمینه‌ی اقتصادی به چانی‌زنی صرف بر سر افزایش نازل دستمزد محکوم بود و در عرصه‌ی سیاسی باید نقش سیاهی لشکر احزاب سیاسی را بازی می‌کرد بهتر از این نمی‌توانست در مقابل سرکوب سرمایه و دولت او مقاومت کند.

بدین سان، بر بستر شکست انترناسیونال اول و کمون پاریس، نخست کائوتسکی و سپس لنین نظریه‌ی تشکیلات دوگانه را مطرح کردند و در واقع با طرح این نظریه شکست طبقه‌ی کارگر را پیروزی نشان دادند، و در عمل آن را به ابزاری برای استقرار سرمایه‌داری دولتی - حزبی تبدیل کردند. این نظریه بر دو پیش‌فرض سرمایه‌دارانه مبتنی است: اول جدایی مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر از مبارزه‌ی اقتصادی او و بدین سان توجیه فرم‌میسیم اتحادیه‌ای و، دوم، بیگانگی کارگران با نیروی خویش و سپردن رهایی خود به دست یک منجی به نام «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» یا «حزب طبقه‌ی کارگر»، و تبدیل شدن به سرباز گوش به فرمان آن برای رساندن‌اش به قدرت سیاسی. در مورد رابطه‌ی مبارزه‌ی اقتصادی و مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری در پاسخ به پرسش چهارم نشان دادم که این دو شکل از مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در عین تفاوت با یکدیگر سازنده‌ی کلیتی یکپارچه و جدایی‌ناپذیرند، و مبارزه‌ی اقتصادی از طریق خودآگاهی کارگران به مبارزه‌ی سیاسی ضدسرمایه‌داری ارتقا می‌یابد، بی آن که این امر به «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» نیاز داشته باشد. درباره‌ی بیگانگی کارگران نیز باید بگویم که علت این عارضه‌ی سرمایه‌دارانه آن است که کارگر با فروش نیروی کارش برای امرار معاش در واقع خود را از قدرتی که دارد تهی می‌کند و آن را به خریدار نیروی کار یعنی سرمایه‌دار می‌سپارد؛ در این خرید و فروش، فرایند کار، محصول کار و قدرت کارگر از وجود کارگر منفک و مستقل می‌شوند و در بیرون از وجود او به دشمنان خونی - اش بدل می‌گردند. کار، که نیاز حیاتی انسان است، در نظام سرمایه‌داری به دشمنی بدل می‌شود که کارگر از دست آن می‌گریزد زیرا در جریان آن شیره‌ی جان‌اش مکیده می‌شود. محصول کار نیز به سرمایه‌ی انباشت شده یا کار مُرده تبدیل می‌شود که هیچ گریزی ندارد جز این که خود پیوسته و ثانیه به ثانیه فربه‌تر شود و کارگر را به طرف مرگ ناشی از گرسنگی براند تا شاید اشتباه‌های سیری‌ناپذیر خود را برای بلعیدن سود هرچه بیشتر ارضا کند. قدرت کارگر نیز خارج از وجود او شکل دولت و ماشین اداری - نظامی را به خود می‌گیرد و نقش مدیریت جامعه‌ی سرمایه‌داری و سرکوب خود کارگر را ایفا می‌کند. اما، پیامد این بی‌خویشتنی از خود آن ویرانگرتر است: طلب نجات از چنگ بدبختی‌ها و مصائب خرید و فروش نیروی کار از همان نیروهایی که خود طبقه‌ی کارگر آنها را قدرتمند کرده است. این واقعیت را نمی‌توان منکر شد که کارگران علی‌العموم از طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت او انتظار دارند که آنها را از فقر و فلاکت نجات دهند. جریانی که خود را متعلق به طبقه‌ی کارگر می‌داند و می‌خواهد کارگران برای نجات خود نه به طبقه‌ی سرمایه‌دار بلکه به نیروی خودشان متکی باشند باید ضمن توضیح این نکته و دمیدن روح اعتماد به نفس در کارگران در عمل نیز بکوشد که طبقه‌ی کارگر در مبارزه با سرمایه‌داری روی پای خود بایستد و خودش سازمان رهایی‌بخش خویش را به وجود آورد، نه این که با ایجاد یک «سازمان حرفه‌ای» جدا از طبقه و ایجاد این تلقی که نجات کارگران در گرو پیوستن به این سازمان است، روحیه‌ی منجی‌طلبی را در آنان تقویت کند. به این معناست که می‌گویم فلسفه‌ی وجودی «سازمان انقلابیون حرفه‌ای» هیچ نیست جز این که کارگران به جای طلب نجات از بورژوازی

توده‌ها را در آستانه‌ی انفجار قرار داده است. شرایط می‌تواند برای بروز اعتراضات گسترده مهیا شود. اما باز هم سوال اساسی این جاست که آیا اعتراضات خود به خودی کارگران می‌تواند کاری از پیش ببرد؟ به ویژه در مقابله با یک حکومت فاشیستی. آن چه که در تمامی طول مبارزه و در این برهه‌ی تاریخی مشخص نقش تعیین کننده دارد وجود عنصر انقلابی و سازمان مشخص سیاسی است. بدون وجود عنصر سازمان ده و آگاه این مبارزات نمی‌تواند طبقه‌ی کارگر را به سرمنزل مقصود برساند. بالطبع نقش پیش روان و آگاهان طبقه‌ی کارگر نیز در این راستا تعریف می‌شود. مبارزات پراکنده و بی هدف و به ویژه آلوده به اکونومیزم نمی‌تواند وضعیت موجود را به اندازه‌ی حتی یک افزایش حقوق ماهیانه نیز تغییر دهد. اتحاد عمل بر روی خواسته‌های حداقلی طبقه‌ی کارگر و تلاش برای ایجاد سازمان‌های صنفی و سازمان مشخص سیاسی کارگران وظیفه‌ی میرم هر فعال آگاه و پیشرو این طبقه است.

### پاسخ سوم:

مشکل کردن کارگران و سازمان دهی مبارزه‌ی طبقاتی در مرحله‌ی کنونی و با توجه به وجود تنها برخی حداقل‌ها در امر سازمان دهی و از طرفی سرکوب فاشیستی حاکم، به اشکال متفاوتی می‌تواند انجام شود. در اولین مرحله می‌توان بر روی خواسته‌های حداقلی کارگران هسته‌هایی را در محل کار و زندگی سازمان داد، این خواسته‌ها می‌تواند در برگیرنده‌ی مطالبات اقتصادی و سیاسی طیف وسیعی از اقشار مختلف مردم مانند معلمان، پرستاران و اقشار متوسط و دانش جویان باشد. در کارخانه‌ها نیز می‌توان حول خواسته‌های اقتصادی و سیاسی کارگران را متشکل کرد. توجه داشته باشیم که نمی‌توان یک شبه ره صد ساله پیمود و بایستی قدم به قدم پیش رفت. از طرفی هم نمی‌توان با درک اکونومیستی تنها و تنها به کارخانه‌ها پرداخته و از طرف دیگر به تخطئه‌ی مبارزات سایر اقشار زحمت کش و اقشار متوسط پرداخت. با توجه به حاکمیت حکومتی قرون وسطایی در سی و چهار ساله‌ی اخیر در ایران طیف وسیعی از مطالبات و حقوق احقاق نشده در سطح جامعه وجود دارد که برای پیش برد یک مبارزه‌ی عملی و رسیدن به هدف، سازمان دهی و پاسخ به این مطالبات یک ضرورت است. این درک اکونومیستی در نهایت راه به جایی می‌برد که پیروان آن به بی مفهوم بودن شعار محوری "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" اشاره کرده و تنها از آزادی کارگران زندانی صحبت می‌کنند. در حالی که آزادی زندانیان سیاسی بخش مهمی از مبارزه‌ی طبقاتی و در واقع گامی اساسی در از میان برداشتن دشمن ضدبشر و به منزله‌ی فرو ریختن تور اختناق کشیده شده از طرف حاکمیت بر روی بند بند جامعه است. تلاش برای جلوه دادن مبارزات کارگران تنها به عنوان مبارزه‌ی "کارگری" و نه سیاسی، نهایت چنین دیدگاهی است که راه را بر روی هرگونه سازمان دهی سیاسی طبقه‌ی کارگر و تلاش برای تصاحب قدرت سیاسی می‌بندد. سازمان دهی حول مطالبات اقتصادی بایستی آگاهانه و در راستای اهداف سیاسی باشد. در مقابل حکومتی که هرگونه اعتراض صنفی را نیز با خشن‌ترین شیوه‌ها سرکوب می‌کند، متوقف شدن در سطح افزایش دست مزد و حق بیمه ... به معنای عدم جدیت در مبارزه و به دست آوردن هیچ چیز و بیش‌تر شبیه اصلاح موی سری کسی است که در اثر اصابت ترکش خمپاره پایش را از دست داده و از خون ریزی در حال مرگ به سر می‌برد بدون این که به درد اصلی او یعنی خون ریزی‌اش رسیدگی شود.

### پاسخ چهارم:

اگر بپذیریم که دعوی طبقاتی دعوی اضافه دست مزد و مرخصی سالیانه و حق بیمه نیست بلکه بحث بر سر استثمار و بهره کشی انسان از انسان است و هدف نهایی مبارزه نفی هرگونه بهره کشی فرد از فرد است در آن صورت

عنوان ترس یاد می‌کنید من بیشتر به عنوان نبود سازمان های مشخص صنفی و سیاسی می بینم. به طور طبیعی توده های مردم و کارگران در تعادل قوا که ناشی از آرایش نیروهای سیاسی و میزان سرکوب از طرف حکومت است ممکن است دچار رخوت و سستی شوند. در این لحظه عنصر انقلابی و آگاه است که با فداکاری و پیشتازی خود صف دشمن را آماج حمله قرار داده و توده ها را علیه دشمن متحد می کند. این تهاجم هم نمی تواند خود به خودی و بی هدف باشد. به طور مشخص بایستی با تبلیغ، ترویج و سازمان دهی کمونیستی، کارگران را علیه حکومت بسیج و آن ها را به میدان کشید. این در حالی است که اکثریت فعالین کارگری تنها و تنها به تحسین آن چه که هست اشتغال دارند، اما بایستی لختی نیز به آن چه که باید باشد اندیشید. حرکت خود به خودی کارگران به هر اندازه هم که رادیکال و مقاوم به نظر برسد به هیچ عنوان توانایی سرنگونی حکومت و کسب قدرت سیاسی را ندارد.

در رابطه با تحریم ها، ذکر چند نکته ضروری است. نخست این که بایستی همواره در نظر داشت که جمهوری اسلامی به دنبال دستیابی به بمب اتمی است تا بتواند هژمونی ارتجاعی خود را در منطقه تثبیت و طرف غربی را در به رسمیت شناختن این هژمونی مجبور کند. از طرفی دستیابی این رژیم ضدبشری به سلاح اتمی موجب افسار گسیختگی هر چه بیش تر آن شده و تمام ظرفیت های سرکوب آن را بالفعل خواهد کرد. بنابراین وقتی از تحریم های اقتصادی صحبت می کنیم بایستی توجه داشته باشیم که غرب سال ها با جمهوری اسلامی کنار آمد و با نشستن سر میز مذاکره امکان های فراوانی به این حکومت داد، در همان زمان بدون تحریم و در حالی که شرکت های بزرگ نفتی مانند توتال قراردادهای میلیارد دلاری با دولت خاتمی امضا می کردند، هیچ اقدام موثری برای سازمان دهی کارگران انجام نشد و سرکوب کارگران نیز به طور کیفی تفاوتی با قبل و بعد آن نداشت، نمونه ی خاتون آباد را همگان به یاد دارند و در نهایت این جمهوری اسلامی بود که با اصرار به یکه تازی در پروژه ای اتمی مردم ایران را به این وضعیت فلاکت بار انداخت. هر فردی انقلابی که دغدغه ی مردم ایران را دارد و از فلاکت ناشی از تحریم ها رنج می برد بایستی در عمل و به طور مشخص مبارزه ی خود را با رژیم مستقر در ایران برای سرنگونی آن صد برابر کند. در وضعیتی که مخالفت با تحریم ها - حتی اگر با نیت خیر نیز انجام شود - تماماً به سود رژیم تمام می شود، تنها راه خاتمه دادن به این درد و رنج و تمامی فجایع رخ داده در ایران مبارزه ی هر چه بیش تر و جدی تر و پیگیرتر با رژیم ضد بشری ولایت فقیه تا سرنگونی آن به عنوان نخستین و ضروری ترین گام در احقاق حقوق طبقه ی کارگر ایران است.

آن چه که به طبقه ی کارگر ایران و مبارزات آن شانس پیروزی می دهد، نه شرایط عینی مانند فلاکت اقتصادی و یا رونق اقتصادی - که البته شناخت علمی آن نقش تعیین کننده در مبارزات دارد - بلکه وجود عنصر انقلابی و آگاه است. همان طور که پیش تر نیز گفتم بدون وجود سازمان سیاسی مکمل سازمان های صنفی که مبارزات کارگران را از حالت خود به خودی و در خود خارج و آن را به حالتی برای خود و آگاهانه تبدیل کند، صحبت از هرگونه پیروزی توهمی بیش نیست.

### پاسخ دوم:

ممکن است شرایطی مهیا شود و توده های مردم و طبقه ی کارگر به اعتراض علیه جمهوری اسلامی برخیزند، این چشم انداز البته چندان هم دور نیست، شاید بتوان انتخابات آینده ی ریاست جمهوری رژیم را موعودی مناسب برای چنین اعتراضاتی در نظر گرفت. با توجه به این که در طول انتخابات شکاف درون حاکمیت بین باند خامنه ای و باند احمدی نژاد به بلوغ رسیده و منجر به حذف یکی از آن ها - به احتمال قریب به یقین باند احمدی نژاد - خواهد شد و از سویی ناراضیاتی موجود در سطح جامعه



## حزب دارای نقش اساسی است

محمد عبدی پور

عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری

\* با توجه به بحران‌های اقتصادی - سیاسی نظامی سرمایه داری در مناطق مختلف جهان و افزایش اعتراضات شدید طبقه کارگر جهانی و تأثیرات آن در ایران، باضافه‌ی بحران موجودیت خود جمهوری اسلامی با تضادهای مختلف‌اش و افزایش فشارهای گرانی، تورم و کمبودهای حاصل از تحریم‌های اقتصادی و نزدیک شدن به فروپاشی اقتصادی، انتظار می‌رفت اعتراضات که تقریباً تا یک سال قبل هر ۵ روز یک اعتصاب اتفاق می‌افتاد، باید این روزها در ایران، شاهد چند اعتصاب در روز باشیم. اما عملاً نه تنها این امر رخ نداده، بلکه بسیار کمتر شده، و در عوض بیشتر به نوشتن نامه و طومار تقلیل یافته است. در واقع نتیجه حاصله از افزایش بحران و خراب تر شدن وضعیت، باید منجر به افزایش اعتراضات می‌شد، اما بر عکس شده است. این امر در ظاهر تناقضی برای جنبش طبقه کارگر به شمار می‌رود. فشارهایی که در بالا به آن اشاره شد باعث ترس در میان کارگران به میزانی افزایش یابد که با افت اعتراضات و نوع آن روبه رو باشیم. این ترس ناشی از چیست؟ ارزیابی شما از تأثیر تحریم‌های اقتصادی غرب بر مبارزات کارگران ایران، چیست؟ آیا جنبش کارگری و پیکارهای طبقاتی پیش رو، در شرایط فلاکت و فروپاشی اقتصادی شانس بهتری دارند یا نه؟

**عبدی پور:** باوجود خیل عظیم بیکاران در اقصی نقاط ایران و نبود هیچ گونه امکانات مالی و معیشتی (حتی حساب پس انداز خانواده) که بتواند چند صباحی هزینه‌های سرسام آور زندگیشان را تأمین نماید و هزاران اما و اگر دیگر باعث آن شده که ترس از فقر و بیکاری تا روپود کارگران را در نوردد. همین باعث آن شده کارگران همانگونه که گفته شد به علت عدم پشتوانه مالی و کاری نتوانند به خیزهای صنفی اقتصادی ادامه دهند. تحریم‌های اعمال شده از طرف کشورهای غربی نیز مزید بر علت است. این تحریم‌ها باعث آن شده که هزینه‌های زیستی مردم نیز از حد متعارف بالاتر رفته و با توجه به این که حقوق کارگران، ثابت بوده و کارگران فصلی نیز تنها چند ماهی از سال به کار مشغولند و این هیچ‌گونه همخوانی با افزایش بهای کالاهای مورد نیاز آنان را نداشته و سفره‌شان هر روز از روز پیش بیشتر خالی می‌شود نبود صندوق تعاون همیاری که بتواند مددکار روزهای بیکاری و یا اخراج کارگران باشد باعث شکستگی آنان از روند خیزش مبارزایشان باشد.

ما را بر این عقیده است که در این شرایط فلاکت بار اقتصادی هزینه‌های سرسام آور معیشتی - مسکن - بیماری و تحصیلی (فرزندانشان) آنان را از حالت مقابله به حالت تدافعی کشانده و اگر این روند ادامه داشته باشد می

لاجرم بایستی به خصلت سیاسی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر اذعان کنیم. تنها در این بستر است که مبارزه برای خواسته‌های اقتصادی معنا و مفهوم پیدا می‌کند. در غیر این صورت و با توجه به حاکمیت فاشیستی موجود در ایران عملاً نمی‌توان کاری از پیش برد. در همین راستا پاسخ مشخص به مطالبات برحق تمامی طبقات و اقشار اجتماعی وظیفه‌ای میرم است. همان گونه که در پاسخ سوال قبلی نیز اشاره کردم نمی‌توان با درکی اکنومیمیستی از مبارزه‌ی طبقاتی به تخطئه‌ی مطالبات سایر اقشار و لایه‌های مبارزاتی و نیز تعطیلی مبارزه در سایر سطوح فرمان داد. بایستی توجه داشته باشیم که به دلیل خصلت قرون وسطایی حاکمیت جمهوری اسلامی، زنان ایران تحت وحشیانه‌ترین انواع سرکوب قرار گرفته‌اند و به دلیل منزه طلبی صوری از یک طرف و فساد اخلاقی درونی حکام از طرف دیگر همواره تیغ سرکوب بر گردن زنان ایران بوده است. به همین ترتیب در مورد ملیت‌هایی که در چهارچوب جغرافیایی ایران زندگی می‌کنند، بایستی حق تعیین سرنوشت آن‌ها را به رسمیت شناخت و با برخوردی اصولی آن‌ها را متوجه تضاد اصلی کرد. در همین راستا بایستی از خواسته‌های حداقلی دموکراتیک مانند آزادی بیان، قلم و نشر دفاع کرد و این حقوق را برای همگان به رسمیت شناخت. بایستی مرز مشخصی با مجازات اعدام و سرکوبی که از این طریق بر جامعه اعمال می‌شود داشت. قبلاً نیز اشاره کردم که می‌توان بر روی همین خواسته‌های حداقلی طیف وسیعی از توده‌ها را بسیج کرد و در خدمت مبارزه قرار داد. بایستی توجه داشته باشیم که مبارزه طبقاتی لایه‌های گوناگون دارد و بایستی در تمامی این لایه‌ها به فراخور ضرورت و شناخت علمی از وضعیت فعال بود. از طرفی محلات زحمت کش نشین و کارگری با توجه به اوضاع نا به سامان اقتصادی هر لحظه در آستانه‌ی انفجار قرار دارند. وظیفه‌ی نخست هر فرد انقلابی می‌باید که سازمان دهی این پتانسیل انفجاری و تبلیغ و ترویج کمونیستی در این محلات باشد. این محلات با توجه به درصد بالای جمعیتی که در آن‌ها زندگی می‌کنند از نقش تعیین کننده‌ای در هرگونه اعتراض اجتماعی برخوردار هستند. مضاف بر این که پوشش امنیتی فعالیت در این محلات نیز بیش تر از فضای محدود کارخانه‌ها است.

### پاسخ پنجم:

همان‌طور که بارها نیز در پاسخ سوالات قبلی اشاره کردم، طبقه‌ی کارگر بدون وجود سازمان‌های صنفی و سازمان سیاسی مشخص خود نمی‌تواند مبارزات خود را به نتیجه برساند. از ارتباطات ارگانیک و بلوغ این سازمان‌های صنفی با سازمان‌ها و محافل سوسیالیستی انقلابی حزب طبقه‌ی کارگر که مکمل سازمان‌های صنفی طبقه‌ی کارگر در جهت به ثمر رساندن انقلاب و تسخیر قدرت است ممکن می‌شود. اساساً در هیچ کجای تاریخ سراغ نداریم که مبارزه‌ای بدون رهبری مشخص و سازمان یافتگی منسجم و انقلابی به نتیجه رسیده باشد. وجود سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای درون این حزب برای تبلیغ، ترویج و سازمان دهی کمونیستی کارگران یک ضرورت همیشگی تا الغای سیستم سرمایه داری است. همان گونه که دشمن دارای سازمان و برنامه ریزی مشخص برای ادامه‌ی حیات خود است، طرف مقابل نیز بایستی برنامه و سازمان مشخص خود را برای پایان دادن به حیات او دارا باشد، در واقع می‌توان این‌طور گفت که مبارزه خارج از چهارچوب تشکیلات بی مفهوم و بی ثمر خواهد بود. بنابراین وظیفه‌ی شماره‌ی یک تمامی فعالین کارگری تلاش برای هر چه متشکل‌تر و آگاهانه کردن مبارزات کارگران و تلفیق این مبارزه با آگاهی سوسیالیستی است.

\*

تواند به خاطر تنازع بقاء هم شده به خیلی از خواسته های کارفرمایان تمکین نمایند.

\* آیا می توان انتظار داشت که وضعیت عقب نشینی کنونی جنبش کارگری به وضعیت حمله بدل شود؟ اگر پاسخ شما مثبت است ، وظیفه پیشروان و آگاهانه طبقه کارگر پیش و پس از پیدایش تهاجم طبقه کارگر به نظام سرمایه داری چیست؟

**عبدی پور:** هیچ چیز در این شرایط غیر ممکن نیست. وظیفه پیشروان طبقه ی کارگر (پیشروان به این معنی که در بطن مبارزات عملی کارگران به وجود آمده باشند) آن است که به رشد فرهنگی هم طبقه ای هار خویش بهار بیشتری داده و فرهنگ خودباوری و دفاع از خواسته های مشروع را در آنان نهادینده نمایند. اگر کارگران با بستر فرهنگی آگاه گرانه آشنا شوند بهتر می توانند از منافع اقتصادی خود که همانا منافع اکثریت مردم تهری دست است دفاع نمایند و این زمانی میسر است که به این مهم نیز پی برده که با تشکل و وحدت عمل است هم می توانند به اهداف خود رسیده هیچ از منافع سایر زحمتکشان جانبداری نمایند . وحدت عمل بین کارگران شاغل و آزاد سدی محکم در مقابل کارفرمایان است.

\* با توجه به اینکه بیشتر کارگران می دانند تنها راه مبارزه با مشکلات (از جمله کاهش دستمزها ، اخراج و بیکاری ، تعطیل کارخانه ها و ...) و به طور کلی تنها راه مبارزه برای دستیابی به مطالبات متشکل شدن است، چگونه می توان در جهت متشکل کردن کارگران فعالیت کرد؟ و چه نوع تشکل‌هایی را برای طبقه کارگر لازم می‌دانید؟ لطفاً توجه داشته باشید که منظور صرفاً تشکل های محل کار آن هم فقط کارخانه‌ها نیست بلکه مراد از تشکل‌های طبقه کارگر در اینجا علاوه بر تشکل‌های کارخانه هم تشکل محلات است و هم تشکل‌های معلمان ، پرستاران، رفتگران، کارگران حمل و نقل، بیکاران و ...

**عبدی پور:** تشکل در هر شرایط یکنانه وسیله ای رسیدن به مقصود است. زیرا هیچ کارگری نمی تواند به تنهایی خود یا به اتکا به نیرو و بینش خویش به اهدافش برسد. همواره مبارزات فردی به نا کجا آباد سوق پیدا کرده است . همانگونه که نوشته شد گام نهادن به بستر فرهنگ مبارزاتی و بردن آگاهی به میان آنان وسیله پیشروان و آگاهانه طبقه ی کارگر که از میان خود آنان برخاسته و به این مهم رسیده اند می تواند در متشکل کردنشان نقش بسزایی داشته باشد. پیچیدن نسخه از طرف فرد ، افراد ، دسته ، گروه و یا هر حزبی که از بیرون و با ذره بین خود به مبارزاتشان نگاه می کنند کاری عبث و بیهوده است . کارگران در راه رسیدن به تشکلهای کارگری می توانند به این مهم برسند نه از بیرون به آنان دیکته شود اگر طبقه ی کارگر چشم بهراه نسخه پیچی از طرف خارج از گود نشینان و تماشا گران باشند و یا منتظر اتحاد عمل آنان برای رسیدن به خواسته هایشان باشند زهی خیال باطل ، زیرا تجربه ی مبارزاتی کارگران در سده ها و سالیان گذشته نشان داده است که هر اتحاد عملی از جانب آنان چند صباحی طول نکشیده و یا شکست مواجه شده هیچ کارگران را نیز به حال خود رها نموده اند . کارگران بایستی با دانشجویان (کارگران فردا) پرستاران و ... تمامی آنانی که با فروختن نیروی کارشان به امرار معاشی مشغولند و از خود هیچ گونه ابزار کارو پولی جز فروشی نیروی کارشان برای امرار معاش ندارند به اتحاد عمل برسند. همگام با تشکلهای کارگری به تشکلهای دانشجویی ، پرستاری ، معلمی و ... اهتمام داده قاصف مبارزایتشان در برابر سرمایه محکم بوده و با اتحاد عملشان به منزله سعادت برسند.

ش میان مبارزه اقتصادی طبقه کارگر با مبارزه سیاسی این طبقه برای برچیدن بساط سرمایه داری چه ارتباطی می تواند وجود داشته باشد؟ در

همین رابطه ، ارزیابی شما از نقش زنان و محلات کارگری و زحمت کش نشین ، در تقویت مقاومت و مبارزه ی جنبش کارگری ، چیست؟

**عبدی پور:** زنان نیمی از جمعیت کره زمینی را تشکیل می دهند هر نیرو و ساختاری که وجود آنان را نادیده بگیرند تحت هیچ شرایطی نمی توانند به پیروزی برسند . مبارزاتی به پیروزی می رسد که زنان در آن بتوانند نقش خویش را به خوبی ایفا و از نیروی مبارزاتی خویش استفاده نمایند.

زنان در عین حال مربیان جامعه نیز بوده و اگر آنان با یتانسیل مبارزاتی خویش آگاهی پیدا کنند می توانند در باروری و رشد جامعه مثمر ثمر باشند و نسلی که در دامان آنان پرورش می یابند به نسلی انقلابی تبدیل شوند پس رکن اصلی هر مبارزه ای زن است. نادیده گرفتن این مهم جز یاس و شکست هیچ پیامدی نخواهد داشت .آنان در هر مبارزه ای آشتی ناپذیر تر از مردان بوده ، تاریخ صحت این ادعایمباراه ثبت رسانده است. هر مبارزه سیاسی - اقتصادی به چالش کشاندن سرمایه داران است مبارزات صنفی مبارزه ی اقتصادی سیاسی است. پس مبارزه ی اقتصادی و سیاسی لازم و ملزوم یکدیگرند . زنان نیز همچون مردان حتی اگر ما در خانواده نیز باشند و در کارگاه و کارخانه دارای هیچ نقشی نباشند چون با درد و رنج شوهران ، فرزندان و ... آشنا و هر روز شاهد ذوب شدن آنان هستند زنانی کارگر محسوب می شوند . زنانی که در رختشورخانه ها ، کارگاههای قالی بافی ، بیمارستانها و ... به فروش نیروی کار مشغولند در این فروش هیچ کم از مردان نبوده حتی با توجه به تمایز جنسی کمتر از آنان نیز حقوق می گیرند . وظیفه ی پیشروان و آگاهانه طبقه ی کارگر این است که از نیروی مبارزاتی آنان حداکثر استفاده نموده با تفکر مبارزاتی نقش خویش را در شکوفایی جامعه و آگاه نمایند. در ضمن با هر چیزی که از آنان به عنوان ابزار و کالا استفاده نمایند قاطعانه مبارزه کنند اگر زنان در محلات و محل کار و زیستشان دارای تشکل باشند زنان با ستیل را به همراه کارگران نابود خواهند کرد خلاصه اینکه جنبش طبقه ی کارگر بدون مشارکت زنان جنبشی پوشالی است.

\* برخی اعتقاد دارند تنها راه طبقه کارگر برای الغای نظام سرمایه داری ایجاد حزب طبقه کارگر است تا بتواند مبارزات و جنبش کارگری را برای مقابله با هجوم کارفرمایان و کسب پیروزی آماده نماید. نظر شما چیست؟

**عبدی پور:** وجود حزب در پروسه مبارزاتی دارای نقش اساسی است. حتی بروژوازی نیز نمی‌توانست بدون وجود حزب مختص به خود بر فئودالیزم غلبه و در عصر سرمایه داری به بقای خود ادامه دهد. پس حزب طبقه‌ی کارگر شریان حیاطی آنان است و وجود حزب الزامی میباشد.

**حزب طبقه‌ی کارگر بایستی از بطن مبارزات آنان به وجود و عناصر سازمان دهنده و تشکیل دهنده آن از پیشروان و فعالان کارگری باید باشد.** احزابی که وسیله ی روشنفکران رهبری و درمبارزات کارگری دارای هیچ گونه نقشی نباشند چون درمحل کاروزیست و فعالیت‌های سیاسی اقتصادی هیچ گونه تأثیری ندارند کارگران رازیر مجموعه ی خود دانسته و با برای تحقق اهدافشان از آنان به عنوان ابزار استفاده می نمایند . پس اینگونه احزاب نمی توانند باتوجه به نکات ذکر شده بالا داعیه ی رهبری طبقه ی کارگر بنمایند. کارگران با اتکا به توان مبارزاتی و نیروی آشتی ناپذیر شان می توانند و باید به خواسته های برحقشان که همانا داشتن زندگی انسانی است برسند.

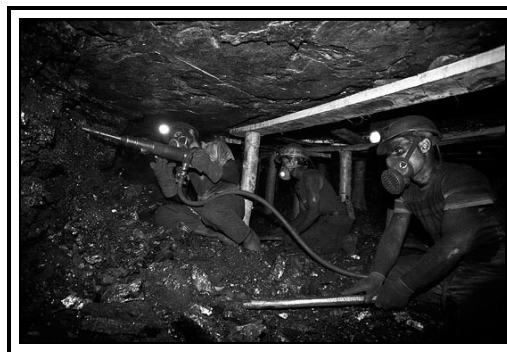
**حزب کارگران با انسجام بخشیدن به مبارزات آنان در مقابل هجوم کارفرمایان و عوامل وابسته به آنان از اهداف خود دفاع نمایند.** لازم به ذکر است که حزب کارگری بایستی دارای پلاتفرم و اهداف مشخص بوده و تحت هیچ شرایطی در برابر سستی به خرج نداده، تحقق بخش خواسته های کارگران باشند.

\*

سپس دهه ۵۰ قرار دارد و تضادها و تعارضات صورت گرفته میان این نیروهای بعضاً متضاد و در جبهه مقابل قدرت، از عوامل مهم شدت سرکوب در دهه ۶۰ است و رشد بنیادگرایی به شکل بسیار خشن در دهه ۶۰ عجزاً از منافع سرمایه داری جهانی در منطقه، به عواملی بستگی داشت که ریشه در تاریخ گروه‌های مبارز و مخالف در آن دوره دارد. این اختلاف و درگیری‌های درونی بخش‌های مختلف اجتماعی همواره زمینه ساز پیروزی نیروهای واپس‌گرا و حافظین نظام سرمایه‌داری بوده است. بطور قطع درگیری در درون سازمان مجاهدین در سال ۵۴ و کشته شدن مجید شریف واقفی و دیگران به دست بخش مارکسیستی این سازمان تأثیر به‌سزایی در تحریک نیروهای واپس‌گرا و ضدانقلابی و ضدیت با نیروهای انقلابی داشت و نیروهای واپس‌گرا و نظام سرمایه‌داری جهانی از بالا بردن خشونت علیه نیروهای مبارز حداکثر استفاده را کردند و در سازماندهی نیروهای ارتجاعی از آن بهره بردند. هنگامی که یک نیروی واپس‌گرا سازمان بیابد و رونمای مذهبی و تعصبات کور دینی را در ارتباط با زیربنای حفظ منافع نظام مسلط قرار دهد و به آن وسیله بتواند توده‌های بی‌شکل را حول یک محور نظریه‌ی ارتجاعی و محافظه‌کارانه سازمان دهد، به نیروی خطرناکی تبدیل خواهد شد که دیگر مقابله با آن کار آسانی نیست. امری که در ایران اتفاق افتاد. (۲)

همه‌ی عوامل در شکل‌گیری چنان نیروی مهاجم و سرکوبگری در دهه ۶۰ آماده بود. این نیرو بسیار قوی و پر انرژی بود و در شکل‌گیری یک نیروی نظامی متکی بر آموزه‌های مذهبی و منافع طبقاتی با حمایت قاطع سرمایه داری نظامی نومحافظه‌کار، ریگان‌سیسم و تاچریسم به صورت برنامه‌های معروف به ایران کنتر، در آن مقطع خاص، شرایط ویژه‌ای را برای مردم ما بوجود آورد که هم‌چنان در بند آن هستیم. حال اگر به شکل‌گیری چنین ماشین سرکوبی همراه با شرایط اقتصادی و اجتماعی ایران توجه کنیم، ابعاد وحشتناک مساله روشن‌تر خواهد شد. اقتصاد رانت‌خواری یا نفتی و تک محصولی، پول و سرمایه زیادی را در اختیار این ماشین سرکوب قرار می‌دهد که بسیار خطرناک‌تر از دیکتاتورهای نظامی امریکای لاتین می‌شود و قدرت دولتی در آن به گونه‌ای متمرکز و قوی می‌شود که می‌توان آن را با قدرت شیوخ عربستان مقایسه کرد و البته بسیار پیشرفته‌تر و با توان به کارگیری آخرین تکنولوژی‌ها همراه با متخصصین و دیپلمات‌های ورزیده‌تر که نشأت گرفته از آموزش و پرورش گسترده‌تر است. همان چیزی که تبلور امروزی‌اش را در قدرت نظامی سیاسی و اقتصادی سپاه مشاهده می‌کنیم. آنچه امروزه به عنوان قدرت گرفتن سپاه در ایران طرح می‌شود چیز تازه‌ای نیست، از همان ابتدا افرادی همانند رییس‌جمهورها و نخست‌وزیران گذشته همه به نوعی سپاهی بودند. یعنی یک قدرت ایدئولوژیک نظامی سیاسی و اقتصادی که توانسته است شاخه‌های خود را در اقصی نقاط کشور به گونه‌ای بگستراند که هر ندای مخالف را به راحتی در نطفه خفه کرده و از ابتدا جلو شکل‌گیری آن را سد کند و بخش دیگر آن را هم در مقاومت بی سابقه یک حکومت در برابر تحریم‌های بین‌المللی مشاهده می‌کنیم

در کنار این سرکوب، ریشه‌های فرقه‌گرائی هم چنان در جنبش کارگری قوی بوده و هست و جنبش کارگری از همان سالهای ۵۴ به بعد فرصت لازم برای برخورد با فرقه‌گرائی را نیافته است. هر چند تلاش‌هایی در همان دوره برای برخورد با فرقه‌گرائی صورت گرفت. اما سرکوب دهه ۶۰ و ضرورت مهاجرت خیل عظیم روشنفکران و جدایی ضروری آنها از مردم، فرقه‌گرائی را تضعیف نکرد بلکه آن را گسترش داد. در نتیجه من شدت سرکوب و فرقه‌گرائی را دو عامل مهم در ضعف جنبش کارگری می‌دانم. و نتیجه طبیعی این دو عامل روی آوردن خیل عظیم توده‌های مردم به فرد گرائی و تفکر فرمیستی است که امروزه شاهد آن هستیم.



## عامل اصلی

### در ضعف جنبش کارگری

علیرضا ثقفی

#### (۱) پیش‌گفتار:

ابتدا باید بگویم که سوال‌های ارسالی در این دوره در حقیقت دنباله سوال‌های ارسالی دفعه قبل است که متأسفانه پاسخ‌های من با تاخیر چند روز به دستتان رسید، به همین جهت چون این دو مقطع را دنباله منطقی یکدیگر می‌دانم در پاسخ به سوال‌های جدید تلاش می‌کنم تا با بررسی مسائل گذشته و تاریخچه مختصر جنبش کارگری به سوال‌های جدید نیز پاسخ دهم.....

#### در نتیجه به عامل اصلی در ضعف جنبش کارگری می‌پردازم:

باید گفت که هر چند عامل اصلی در ضعف جنبش کارگری را می‌توان در سرکوب و بگیر و ببندها و بخصوص قتل‌عام دهه شصت دانست که در نوع خود یکی از شدیدترین و بی‌سابقه‌ترین سرکوب‌ها در سطح جهانی بوده است و کادرهای کارگری تربیت شده‌ی ۳ نسل از مبارزان را از میان برد. اما باید در کنار آن به این مساله نیز پرداخته شود که **اولاً** چرا سرکوب در ایران بسیار شدیدتر از سایر نقاط جهان بود و **ثانیاً** تأثیرش هم برای ۳ دهه باعث ضعف جنبش کارگری شد، به نظر من بخشی از مسئله را باید در حساسیت موجود در جامعه ایران چه به لحاظ رشد نیروهای آزادی‌خواه و عدالت طلب و چه از جنبه سابقه مبارزاتی قوی دانست که به خصوص در منطقه‌ی خاورمیانه وضعیت ایران حساس‌تر از کشورهای دیگر است.

دلیل دیگر را میتوان منافع بسیار عظیم سرمایه داری جهانی در حفظ و گسترش پایگاه‌های این نظام در منطقه ارزیابی کرد. کشور ایران به دلایل خاص جغرافیایی و جمعیتی و داشتن منابع فراوان از دوران استعمار در قرن ۱۹ به عنوان دروازه هندوستان و سپس منابع وسیع انرژی و واقع شدن در مرکز منابع انرژی جهان و پس از آن به عنوان الهام‌بخش مبارزات آزادی‌طلبانه در منطقه‌ی خاورمیانه اهمیت والایی داشته است. و حفظ آن در مدار سرمایه جهانی برای نظام سرمایه داری ارزش زیادی داشته است. اما در کنار موارد فوق، عنصر درونی تأثیر این سرکوب را من کمتر از خود سرکوب نمی‌دانم. تقابل نیروهای اجتماعی که ریشه‌اش در دهه ۴۰ و

سرمایه‌داری قرار داده‌اند و این مسیر فاصله‌ی آنها را از مردم بیشتر می‌کند.

با توجه به گستردگی این فرقه‌گرایی‌ها به جای مانده از قبل وعدم امکان برخورد با آن در شرائط مهاجرت، فعالین داخلی باید فاصله خود را از این گروه‌های مستقر در خارج حفظ کنند و نیروی خود را صرف سازماندهی و ارتباط نزدیک‌تر با توده‌های کارگری کنند. کمک گروه‌های مستقر در خارج به جنبش کارگری آن است که کمتر در امور داخلی آنها مداخله کنند، سعی نکنند که یک گروه را انقلابی و یکی را فرصت‌طلب تشخیص دهند و برخورد با انحرافات در جنبش کارگری در داخل را به داخلیان واگذارند که درگیر مستقیم مبارزات هستند زیرا ما خود به این مسایل کاملاً واقفیم و از نزدیک با یکدیگر همکاری داریم. گمان نکنند که ما این مسایل را نمی‌دانیم، اگر ما به نقد یکدیگر به صورت علنی نمی‌پردازیم به دلایل خاص و مشخص حرکت در داخل است که فعلاً آن را به نفع وحدت جنبش نمی‌دانیم. هر چند هیچ گاه از انتقاد رو در رو با یکدیگر امتناع نکرده‌ایم. گروه‌های فعال در داخل نقاط ضعف و قوت یکدیگر را بهتر از آنانی که در گیر مستقیم مسائل نیستند، درک می‌کنند زیرا فعالان داخلی از نزدیک سال‌ها با یکدیگر کار کرده‌اند.... باید به این مسئله توجه داشت که هرگونه اتحاد نیروهای کارگری پایه‌هایش در درون مبارزات روز مره و در پراتیک مبارزاتی ریخته می‌شود، که ریشه در میان توده‌های کارگری داشته باشد و اتحادها و همکاری‌های دور از پراتیک مستقیم تنها زمانی پایدار خواهد بود، که پایه‌های آن در مبارزات عینی فراهم شده باشد.

فرقه‌گرایان از دو وجه چپ و راست در جهت ایجاد وحدت و گسترش در جنبش کارگری مانع ایجاد کرده و می‌کنند که البته با توجه به واقعیت عینی مبارزه به تدریج ایزوله خواهند شد و ما هم اکنون کم و بیش شاهد آن هستیم.. وجه حرکت مستقلانه در جنبش کارگری آنقدر قوی بود که بتواند به هر ترتیب با آن‌ها مقابله کند. اما نمی‌توان آن را به طور کامل ناتوان و از کار افتاده دانست و در مجموع می‌توان گفت همان گونه که سرکوب نتوانست جنبش کارگری را از پا بیاورد فرقه‌گرایی نیز روز به روز در جنبش کارگری کم رنگ‌تر می‌شود. نمونه‌ی آن را می‌توان در وحدت گروه‌های کارگری در سه سال اخیر و در بیانیه‌های کارگری مشترک در هر فرصت مناسب مشاهده کرد. که البته هنوز تا جایگاه مطلوب فاصله زیاد است و باید آنرا با تلاش بی وقفه پر کرد.

اما گرایش کار اتحادیه‌ای و سندیکایی یا گرایش شورایی در جنبش کارگری که از افت و خیز برخوردار است، بیانگر همین مساله است که تفکرات از پیش فرموله شده هنگامی که به محک تجربه می‌آید مجبور به تغییر می‌شوند. بسیاری از گروه‌ها و گرایش‌ها که در ابتدا تنها یک الگو برای تشکل کارگری داشتند در چند سال اخیر مجبور به انعطاف در برابر سایر اشکال سازمانی کارگران شده‌اند. حرکت در مسیر منافع کارگران و زحمتکشان با فرمول‌های از قبل تعیین شده همسانی ندارد. نگاهی به تغییر نظرات در چند سال گذشته نشان می‌دهد که هر دو وجه گرایش در ایجاد تشکل‌های کارگری مجبور به تعدیل نظرات خود شده‌اند، گرایش شورایی که در اوایل حرکت‌های کارگری هر گونه تشکل دیگری را مردود می‌دانست، در جریان حرکت مبارزاتی کارگران مواضع خود را اصلاح کرد و هم چنین گرایشی که معتقد بود که سندیکا تنها تشکل کارگران است نیز در جریان حرکت مجبور به پذیرش واقعیات سرسخت جنبش کارگری شد. اکنون در بیانیه‌هایی مشترک گروه‌ها مشاهده می‌کنیم که بحث تشکل مستقل کارگری مطرح است و هیچ گونه تأکیدی بر این شکل یا آن شکل دیگر وجود ندارد. تجربه گذشته نشان می‌دهد که اشکال سازمانی طبقه‌ی کارگر می‌تواند متناسب با شرایطی تعیین شود که کارگران در آن شرایط قرار دارند. اتحادیه، سندیکا، کمیته‌های کارخانه، شورای کارگران، شورای فعالان کارگری، تشکل‌های کارگران در کارگاه‌های کوچک و در محل

اما با همه‌ی این احوال مبارزات کارگران از دوران پس از جنگ در زمینه‌ای جدید آغاز شد، در دوران جنگ به علت آنکه بسیاری از کارگران و ارتش ذخیره کار درگیر جنگ بودند، و سرکوب فعالان کارگری هم با شدت هر چه تمام‌تر ادامه داشت، تقریباً می‌توان گفت اشتغال کامل همراه با قلع و قمع فعالان کارگری، مانع بروز اعتراضات کارگری بود. به خاطر احتیاج فراوان جبهه‌های جنگ به محصولات و فرآورده‌های صنعتی غذایی و پوشاک و تسلیحات، کلیه‌ی کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک به نیروی کار نیاز داشتند و صنایع کوچک و خدمات نیز در همه‌ی زمینه‌ها فعال بودند و به کار آنها نیاز فراوان وجود داشت. به همین دلیل مساله‌ای به نام بیکاری و یا حتا حداقل حقوق وجود نداشت. این مساله حتا تا چند سال پس از جنگ و به اصطلاح دوران سازندگی نیز محسوس بود. مساله‌ای به نام عدم پرداخت حقوق و یا بیکاری، اخراج و تعدیل نیرو در سال‌های اولیه‌ی پس از جنگ کمتر به چشم می‌خورد. بیشتر این مسایل از هنگامی بوجود آمد که در سال ۱۳۷۲ به بعد به تدریج پیامدهای سیاست تعدیل ساختاری، خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصاد نتایج خود را نشان داد.

مبارزات کارگران در دهه هفتاد به طور عمده جنبه خود به خودی داشت و با گرفتن برخی امتیازات به خاموشی می‌گرائید و منجر به ایجاد تشکل‌های دائمی نمی‌شد و نمونه‌های آن را می‌توان در مبارزات کارگران چیت‌تری دید که با باز خرید شدن کارگران و نمایندگان آنان این مبارزات به ایجاد تشکل دائمی نینجامید.

از ابتدای دهه هشتاد شاهد انسجام بیشتر در فعالیت‌های کارگری و پیوند میان فعالان کارگری به جای مانده از نسل قدیم و فعالان کارگری جدید بودیم. این پیوند جنبه‌های مثبت و منفی را با هم داشت. این پیوند از طرفی می‌توانست فعالیت‌های کارگری را تداوم بخشد و از جانب دیگر فرقه‌گرایی‌های حل نشده در دوران مبارزات گذشته را به درون این جنبش جدید وارد کند که نمونه‌های آنرا در ایجاد گروه‌های مختلف در جنبش کارگری مشاهده می‌کنیم که اغلب ریشه‌های فرقه‌گرایانه آنها از نوع قدیم دارد. در نتیجه عمیقاً معتقدم که جنبش کارگری باید در دو جبهه مبارزه کند یکی مقابله با ترفندهای سرمایه‌داری و دیگری فرقه‌گرایی که آنها همواره به عنوان اهرمی در دست نظام سرمایه‌داری برای جلوگیری از پیروزی‌های کارگران است. و پیشرفت جنبش کارگری در گرو این مبارزه است. که البته فرقه‌گرایی نسبت به گذشته مقداری تضعیف شده است اما تضعیف بیشتر فرقه‌گرایی با اعتلاء جنبش کارگری همراه است.

تشتت و فرقه‌گرایی در درون نیروهای چپ و فعالین کارگری می‌تواند بسیار وقت‌گیر و خسته‌کننده باشد و نیروئی که باید صرف مبارزه با سرمایه‌داری شود به هدر می‌رود که خود جای بحث مفصل دارد. این فرقه‌گرایی بخصوص در میان گروه‌های خارج کشور که به جای مانده از نسل قدیم‌اند و به دلیل شرایطشان بازسازی نشده‌اند هم چنان عملکردی قوی دارد و بعضاً نیز در جلوگیری از وحدت نیروهای کارگری در داخل بازدارندگی خود را نشان می‌دهد.

وقتی مشاهده می‌کنیم که برخی سازمان‌های قدیمی به دنبال کسب مشروعیت مبارزات خود در لابی‌های کنگره‌ی امریکا و وزارت امور خارجه این کشور و یا نهادهای وابسته به سرمایه‌داری جهانی، پرسه می‌زنند، متوجه می‌شویم که این فرقه‌گرایی می‌تواند چه عواقب وحشتناکی داشته باشد. گروه‌هایی که زمانی مشروعیت خود را از مبارزات ضدامپریالیستی و گرایشات مردمی به دست آورده بودند اکنون آن چنان غرق در حفظ گروه خود شده‌اند که برای حفظ آن به هر وسیله‌ای چنگ می‌اندازند. آنان به جای آنکه به اقبال مردمی و دفاع از مردم در برابر تمامی تهاجمات نظام سرمایه‌داری بپردازند، کسب مشروعیت خود را در دفاع و حمایت از سیاست‌های نئولیبرالی و یا پیوند با این یا آن گروه وابسته به نهادهای

کارگری می‌تواند تاثیر زیادی داشته باشد و در بسیاری موارد کارگران را با اعتقادی بیشتر به درست بودن حرکت‌شان در ایجاد تشکلهای کارگری به پیش می‌راند. این مساله هم در تشکیل سندیکای هفت‌تپه و هم در تشکیل سندیکای واحد تجربه شد. هنگامی که کارگران متوجه می‌شدند که کار آنها مورد تایید مقابله‌نامه‌ها و نهادهای کارگری در سطح جهان است به مشروع بودن کارشان مطمئن‌تر می‌شدند و اگر نهادهای داخلی هم از به رسمیت شناختن شان امتناع می‌کردند باز هم از کار خود دست برنمی‌داشتند و استناد به قوانین بین‌المللی و نهادهای کارگری را به عنوان مشروعیت کار خودشان ارائه می‌دادند.

حمایت‌های دیگر نظیر انتشار اخبار مربوط به کارگران دستگیر شده و زندانی و یا اخراجی می‌تواند پشتوانه‌ی خوبی برای فعالان کارگری باشد. که متأسفانه برخی از رسانه‌ها و گروه‌های مستقر در خارج کشور با این مساله



گزینشی برخوردار می‌کنند. بر روی بعضی تبلیغ زیادی می‌کنند و برخی دیگر را به فراموشی می‌سپارند. گاه دوری و نزدیکی فکری در این تبلیغات موثر است که اصلاً مساله جالبی نیست.

این مساله که بسیاری از نیروهای فعال کارگری و اجتماعی تن به مهاجرت داده‌اند، در تضعیف فعالین کارگری موثر بوده است. هم چنین درگیر شدن بسیاری از نیروهای فعال اجتماعی در مبارزات مستقیم سیاسی در گذشته سبب غفلت آنان و یا جدایی از مبارزات کارگری شده است. در دهه ی ۶۰ به موازات سرکوب فعالیت‌های کارگری و از بین بردن تشکلهای مستقل بسیاری از فعالین کارگری یا به مهاجرت رفته و یا درگیر فعالیت مستقیم سیاسی شدند. هنوز هم هستند کسانی که فعالیت‌های کارگری را که در شرایط موجود خصلت علنی دارد به صورت مشخص قبول ندارند و آن را بعضاً به صورت فعالیت تحقیر آمیز!! می‌دانند یا آنکه هر نوع حرکت صنفی را سندیکالیسم دانسته و یا هر گونه فعالیت علنی را به نوعی سازش با حکومت تلقی می‌کنند. غافل از آنکه بدست آوردن جایگاه کنونی برای دفاع آشکار از حقوق طبقه کارگر امری نبوده است که بسادگی بدست آید. بلکه با گام به گام مبارزه بدست آمده است. اگر امروز به طور مستقیم کسی را به خاطر عضویت در تشکلهای کارگری به محاکمه نمی‌کشند، به دلیل مبارزات گسترده و پی‌گیر سالیانی دراز است. هیچ کدام از نهادهای کارگری در هیچ دادگاهی، غیر قانونی اعلام نشده‌اند. هر چند فعالان کارگری زیادی به بهانه‌های دیگر محکوم شده‌اند. بدست آمدن چنین جایگاهی به سادگی نبوده است. جنبش کارگری امروز میراث سالیان دراز مبارزات کارگران و طرفداران حقوق کارگر از دوران گذشته تا به حال است. حتی میراث همان مهاجرینی است که به هر دلیل مجبور به مهاجرت شده‌اند.

سکونت و یا حتا انجمن‌های صنفی همه و همه می‌توانند تشکلهای کارگران و زحمتکشان باشند که متناسب با شرایط زمانی و مکانی خاص آنها به وجود می‌آیند و هیچ شکلی مطلق نیست. آنچه مطلق است مبارزه در جهت کسب حقوق انسانی و مقاومت در برابر یورش روز افزون نظام سودمحور بر نیروی کار است که در همه‌ی ابعاد مورد ستم و بهره‌کشی قرار می‌گیرد و روز به روز تجمع سرمایه در یک قطب سبب انبوه شدن فقر در قطب نیروی کار است. آنچه اهمیت دارد استقلال این تشکل است که بستگی به آرای خود کارگران و زحمتکشان و یا اعضای یک صنف یا شغل دارد.

تشکیل سندیکاهای مستقل و تلاش کارگران در بخش‌های دیگر برای ایجاد آنها را باید دنباله‌ی همین حرکات دانست. بحث سندیکا و شورا و به طور کلی شکل تشکل را نمی‌توان به حساب دغدغه‌های جنبش کارگری گذارد بلکه این از همان بحث‌هایی است که عمدتاً ریشه در فرقه‌گرایی دارد و از بطن جنبش کارگری بیرون نیامده است. بحث کارگران در داخل بحث تشکل است و شکل آن متناسب با درجه‌ی پیشرفت و آگاهی کارگران تعیین می‌شود. ممکن است در مواردی حتا انجمن صنفی کارکرد سندیکا و یا کمیته‌ی اعتصاب و غیره را داشته باشد. این نام‌گذاری‌ها را خیلی مربوط به خود کارگران نمی‌دانم و بیشتر بحث‌هایی است در سطح گروه‌های طرفدار کارگران مطرح است. گر چه نمی‌توان شکل و محتوا را از هم جدا کرد و شکل تشکل باید متناسب با خواسته‌های کارگران باشد، اما نام‌گذاری به شیوه‌ی قدیمی در شرایط فعلی ضرورت مبرم جنبش کارگری نیست. در هر حال این کارگران و فعالان کارگری هستند که متناسب با شرایط و درجه اعتراض و انکشاف آگاهی طبقاتی اشکال مبارزاتی و متناسب با آن شک تشکل را تعیین می‌کنند.

همین مسئله در مورد شکل مبارزه نیز صادق است. کارگران و فعالان کارگری متناسب با شرایط حاکم بر جامعه، شیوه‌های اعتراض خود را انتخاب می‌کنند شیوه تجمع و یا نامه نگاری و یا اخراج مدیریت و تصرف کارخانه و یا هر شیوه مبارزاتی دیگر، تنها متناسب با شرایط اتخاذ می‌شود و نمی‌توان گفت که یک شیوه کندتر یا تندتر است. کارگران در مبارزات خودشان شیوه‌هایی را اتخاذ می‌کنند که به نتیجه نزدیک‌تر باشد. اگر شما مشاهده می‌کنید که حتی تشکلهای زرد کارگری امروزه خواهان افزایش دستمزد متناسب با سطح معیشت هستند، این امر از تلاش فعالان مستقل کارگری بوده است که به انواع روش‌ها آنها در سال‌های اخیر بیان کرده‌اند و باز هم پی‌گیرترین نهادها در این زمینه همان نهادها و فعالین کارگری مستقل هستند. در نتیجه می‌خواهم بگویم این که برخی نظرات جمع‌آوری طومار را عقب گرد در مبارزه می‌دانند، در صورتی صحیح است که شیوه‌های دیگر اعتراض کنار گذارده شود. در حالی که می‌دانیم این چنین نیست و شیوه‌های دیگر اعتراض هر چند با افت و خیز اما به راه خود ادامه می‌دهد. در نتیجه بر خلاف نظر مطرح شده در مقدمه سوالات، من با این مسئله که جنبش کارگری افول داشته است موافق نیستم. شاید آنان که از دور نظاره‌گرند و معیارشان کارهای رسانه‌ای و پخش اخبار است، چنین قضاوت کنند که جنبش مطالبات کارگری افت داشته است. اما واقعیت امر چنین نیست و مطالبات کارگری بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر شده است.

**مطلب دیگری که باید گفته شود ارتباط جنبش کارگری ایران با جنبش کارگری جهانی و حمایت‌های بین‌المللی از آن است.**

در مورد حمایت‌های بین‌المللی از جنبش کارگری باید گفت که حمایت‌های بین‌المللی در جنبش کارگری تاثیر غیر قابل انکار دارد اما آنچه تعیین کننده است حرکت کارگران در داخل است. و حمایت‌های بین‌المللی تنها می‌تواند در تقویت و گسترش آن موثر باشد. هم چنین این حمایت‌ها می‌تواند ترس کارگران را از غیرقانونی بودن تشکلهای کارگری تضعیف کند. بطور مثال آموزش مقابله‌نامه‌های بین‌المللی در آزادی تشکلهای

اینکه چرا کارگران و زحمتکشان در اعتراضات سال‌های ۸۸ و ۸۹ به صورت مستقل مشارکت نداشتند، مساله بسیار روشن است.

کارگران و زحمتکشان به این اعتراضات و رهبری آن اعتماد نداشتند و همواره احتمال سازش را میان دو جریان مطرح می‌کردند و بیشتر آن را دعوی داخلی جناح‌ها می‌دانستند که در سی سال گذشته حاکم بوده‌اند. هیچ کدام از جناح‌ها، کارگران و زحمتکشان را جز برای پای صندوق رای و یا لشکرکشی برای رقیب نمی‌خواستند. این مساله برای فعالان کارگری روشن بوده است زمانی که یک ماه قبل از انتخابات حدود ۲۰۰ نفر از فعالان کارگری را در مراسم روز کارگر در پارک لاله بازداشت کردند، همین حضرات اصلاح‌طلب در سایت ..... به نوعی این دستگیری را تأیید کردند و این تجمع را از آن جهت محکوم کردند که مجوز نداشته است. حال چگونه انتظار داشتند که کارگران با پرچم مشخص در تظاهرات‌هایی مشارکت داشته باشند که رهبری آن در دست چنین افرادی است. به گمان من جنبش کارگری امروز آگاه‌تر از آن است که آلت دست این جناح و یا آن جناح شود. هر چند از هر گونه اعتراضی که برای آزادی و دموکراسی باشد، حمایت کرده و در کنار سایر اقشار قرار دارد و از آن فاصله نمی‌گیرد. ولی آگاهانه خود را سیاهی لشکر یکی از جناح‌های سرمایه داری نمی‌کند. که این مسئله جای خوشبختی است.

اما بحث دیگر مربوط می‌شود به پراکندگی نیروهای کارگری و هم چنین مساله زنان و مساله کارگاه‌های کوچک که همواره مورد بحث فعالین کارگری بوده است. بخصوص کارگران پروژه‌ای و ساختمانی که بسیار سیال هستند. بسیاری از کارگران میان کارگاه‌های کوچک و کارهای پروژه‌ای و ساختمانی مشترک هستند و متناسب با وجود کارگر در هر بخش از یک قسمت به قسمت دیگر کوچ می‌کنند. به همین جهت یک نیروی سیال کارگری که اغلب دارای مهارت‌های گوناگون مانند مکانیکی، تراشکاری، جوشکاری، و کارهای ساختمانی و صنعتی مختلف و انواع مهارت‌های دیگر است به صورت سیال در کارهای موقتی و پروژه‌ای مشغول به کار است که بیکاری زیادی را نیز تحمل می‌کند بسیاری از آنان با کمتر شدن کار در فصل‌های زمستان و غیره به مسافرتی با وسیله شخصی و یا دست‌فروشی و غیره روی می‌آورند.

در مقابل نیروهای دیگری همانند، معلمان، پرستاران، روزنامه نگاران و هنرمندان، کارکنان ارتباطات و.. بطور مشخص نیروی کار خود را در برابر دستمزد می‌فروشد. این‌ها همه اقشار جدید کارگری‌اند که دارای آگاهی بالایی نیز هستند و در هر زمان که توانسته‌اند و شرایط آماده بوده تشکلهای خود را تشکیل داده‌اند. علاوه بر آن دو صنعت بسیار بزرگ یکی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و دیگری صنایع خودروسازی، بر طبق قانون حق ایجاد هیچ گونه تشکلی را ندارند، حتا انجمن‌های اسلامی کار، و هر گونه حرکتی در جهت ایجاد تشکل در آنها با برخورد سریع نیروهای امنیتی و انتظامی مواجه می‌شود. اما در چند سال گذشته اعتراضاتی در این صنایع از جمله ایران خودرو و پتروشیمی ماهشهر و تبریز، و به خصوص چندین اعتراض در پارس جنوبی صورت گرفت که بعضاً با موفقیت‌هایی همراه بود. خواسته‌های آنها صنفی و از جمله خواهان ایجاد تشکل بودند و در تعدادی از آنها زمینه‌های ایجاد تشکل فراهم شد. این که تا چه حد کارگران این صنایع بتوانند خواست ایجاد تشکل‌ها را به مسولان بقبولانند بستگی به حرکت‌های آینده در این صنایع و مجموع شرایط حاکم بر کشور دارد. و هم‌چنین کارگران کارگاه‌های کوچک و فصلی نیز می‌توانند از طریق محلات و یا سازمان‌ها و کانون‌های آزاد محلات کارگری، متشکل شوند که در این زمینه فعالیت‌های آنان می‌تواند در ایجاد تشکل کارگران پراکنده موثر باشد ..

\*\*\*\*\*

من شخصاً همه‌ی گروه‌های مستقر در مهاجرت را که به هر دلیل مجبور به این مهاجرت شده‌اند و طرفدار طبقه‌ی کارگر و مدافع حقوق زحمتکشان هستند با هر گرایشی که دارند جزء دوستان طبقه‌ی کارگر می‌دانم اما بعضاً این دوستان از مسایل داخل ناآگاهند و گمان می‌کنند که اگر یکی را تقویت و دیگری را تضعیف کرده به جنبش کارگری کمک کرده‌اند. در حالی که گروه‌های مختلف جنبش کارگری که در این شرایط سخت شکل گرفته‌اند، بر مبنای تضاد یا اراده‌گرایی نبوده است که با یک یا چند موضع‌گیری گروه دیگر تقویت یا تضعیف شوند، آنها محصول مبارزه در ابعاد گوناگون هستند و ریشه در این مردم دارند و متعلق به بخش‌های مختلف جنبش کارگری هستند که می‌توانند باهم متحد شوند. و گروه‌های خارجی می‌توانند با تجربه‌ای که از گذشته دارند آنها را در این اتحاد تشویق کنند زیرا این اتحاد است که به همکاری نزدیک‌تر گروه‌های اجتماعی از هر نوع منجر می‌شود و ضامن حفظ و بقاء هر نوع اتحاد دیگری است. اتحاد گروه‌های بدون ارتباط با همبستگی زمینه‌های واقعی خواسته‌های مردمی و کارگران و زحمتکشان دوامی نخواهد داشت و به همانگونه که شاهد هستیم نزدیکی گروه‌های جدا از ارتباط واقعی با مردم میرا و زود گذر است.

**موضوع دیگری که توانسته است بر فعالیت‌های کارگری تأثیری غیر قابل انکار بگذارد طرح هدفمند سازی یارانه‌ها است.** طرح هدفمندسازی یارانه‌ها پس از ۲ سال تأثیر خود را بر زندگی کارگران و زحمتکشان گذاشته است. تورمی وحشتناک که منابع مستقل آن را بالای ۵۰ درصد می‌دانند و در مقابل بیکاری و تعطیلی لجام‌گسیخته واحدهای تولیدی و اقتصادی شرایطی را بوجود آورده است که کارگران همگی باید بیش از یک کار داشته باشند و به هیچ عنوان یک شغل کفاف زندگی را نمی‌دهد. به همین جهت بیشتر مردم در شرایط حاضر می‌جنگند تا شرایط موجود را حفظ کنند. در عین حال اقشار روستائی وحاشیه نشینان شهری، به در یافت یارانه‌های این طرح وابسته شده‌اند. به طوری که قطع آن می‌تواند تنش‌های اجتماعی وسیعی را به همراه داشته باشد. هم اکنون خود مسئولان به افزایش جرم و جنایت که در اثر بالارفتن تورم و گران شدن اجناس ما محتاج عمومی، سیر صعودی وحشتناکی داشته، اعتراف می‌کنند .

علاوه بر همه، گردش اقتصادی در جامعه ایران به صورت یک بازار مالی بسیار گسترده و وسیع درآمد است که در آن پول نفت با یک چرخش ساده به بازار مالی سرازیر می‌شود و بهره‌های علنی در بازار (موسسات مالی غیر بانکی) بین ۶۰ تا ۷۰ درصد است (۶ درصد در ماه) و این مساله نشان از رونق گسترده این بازار ربا خوری دارد، موسسات مالی به صورت علنی نرخ بهره را در بازار آزاد تعیین می‌کنند و این مساله از نظر مردم و حتا نهادهای رسمی بدون هیچ پرده‌پوشی در حال حرکت است. کمتر کسی از مردم عادی می‌تواند از وام‌هایی با بهره رسمی استفاده کند. این نتیجه هدفمندسازی یارانه‌ها در دو سال گذشته است. و علاوه بر آن پول‌های سرازیر شده در بخش یارانه‌ها به طور کلی سر از بازار دلالی در آورده است و بازار رباخواری و احتکار را با تضعیف بخش تولید گسترش داده است و بسیاری از کارگاه‌های تولیدی را به تعطیلی کشانده است که عواقب فاجعه بار آن هر روز آشکارتر می‌شود. در عین حال این گردش بازار مالی سبب تجمع بیش از حد ثروت در دست عده‌ای خاص شده است که نشانه‌های آنرا در استفاده از اتومبیل‌های گران قیمت و منازل مسکونی بسیار پر زرق و برق مشاهده می‌کنیم. که گاه نمونه آنها را در کشورهای دیگر کمتر مشاهده می‌کنیم. به تعبیری ایران بهشت خوشگذرانان شده. که نمایانگر ایجاد فاصله طبقاتی وحشتناک است. و این امر سبب تنش‌های اجتماعی وسیع در آینده‌ای نه چندان دور خواهد بود .

**در این جا بد نیست به مسئله اعتراضات و مبارزات وسیعی که در سالهای ۸۸ و ۸۹ صورت گرفت نظری بیان‌دازیم .**



**نکته:** مناسب می‌دانم که در انتها به سوالی که از من در باره تغییرات اخیر در سندیکای شرکت واحد کرده بودید بپردازم. به نظر من این تغییرات امر داخلی این تشکل کارگری است و شیوه تشکلهای و فعالان کارگری در اینجا بر آن است که در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند هر چند از دادن مشورت به یکدیگر در صورت درخواست کوتاهی نمی‌کنند. چنانکه در جریان تغییرات داخلی سندیکای هفت تپه نیز به همین ترتیب عمل شد. به نظر من اعضای تشکلهای کارگری افرادی عاقل بالغ و آگاه هستند و از پس حل مشکلات خود بر می‌آیند. دخالت بیجای دیگران به خصوص موضع‌گیری به نفع یکی و محکوم کردن دیگری تنها می‌تواند به آتش اختلافات دامن بزند. امری که بیشتر خوش آیند دشمنان طبقه کارگر است. اطلاع‌رسانی در زمینه تحولات داخلی سندیکا نیز بر عهده خود این عزیزان می‌باشد که تا به حال در حد لزوم انجام شده است. با امید به آینده‌ای روشن‌تر برای مبارزان کارگری در سراسر جهان.

(۲) نظام سرمایه داری هر جا که در تنگنای بقاء خود قرار گرفته است به رذیلانه‌ترین ایدئولوژی‌ها متوسل شده است. حمایت همه‌جانبه از رژیم به غایت بنیادگرای اسرائیل به عنوان اولین حکومت بنیادگرا در قرن گذشته و راه انداختن جنبش تی‌پارتی و جن‌گیران و ارتجاعی‌ترین تفکرات فرقه‌ای مورمون‌ها در صورت حزب جمهوری‌خواه، از نمونه‌های بارز این امر است. هم‌چنین تقویت بنیادگرائی در کشورهای اسلامی و گسترش طالبان و القاعده توسط دولت‌های آمریکا و پاکستان برای مقابله با روشنفکران و نیروهای مترقی از نمونه‌های مشخص آن است. که در این زمینه اعترافات صریح سردمداران قدرت‌های سرمایه داری در تقویت بنیادگرائی موید آن است.

\*



## بیکاری، غول عظیم و حشتناک

آیت نیافر

پاسخ اول:

طبقه کارگر ایران دو دهه (۱۳۶۰-۱۳۸۰) گذشته، تمامی تلاشش را با اعتراضات و اعتصابات جهت بازپس‌گیری، دستاوردهای سال‌های انقلابی ۵۷-۶۰ به کار برد. اما در چند سال اخیر، تعویق حقوق‌ها، عقد قراردادهای دائم و اخراج و بیکارسازی و افزایش دستمزدها محور اعتراضات گردید. اینک بالای ۸۰٪ کارگران شاغل را کارگران موقت و سفید امضاء تشکیل می‌دهد.

این وضعیت طبقه کارگر ایران است. کارگران در شرایطی هستند که فاقد امنیت شغلی هستند و تمام هم و غم آنان، داشتن امنیت شغلی است که از آن حداقل دستمزد، برخوردار باشند.

بیکاری غول عظیم و حشتناکی است که همواره کارگران شاغل موقت را تهدید می‌کند و کارگران نگران از این بیکاری به حداقل سطح معیشت که آنان را حفظ نماید، تن داده‌اند.

این معضل کوچکی نیست. کارگری که پشتوانه اجتماعی و سیاسی و خانوادگی را ندارد به تنها راهی می‌رود که نام آن اجبار است و اجبار است..... در ایران طبقه کارگر شرایط بسیار خاصی را تجربه می‌کند.

۱- حتی از آشنایی و کمترین اطلاعاتی از تشکل کارگری برخوردار نیست.

۲- عدم حضور کارگران سابقه‌دار و مطلع نیز مشکل دیگری است. (تحت قانون تعدیل نیرو، بخش انبوهی از کارگران سابقه دار را از محل کارشان خارج کردند).

۳- عدم وجود تشکلهای کارگری.

۴- افزایش چشم‌گیر فشارهای پلیسی.

علاوه بر معضلات برشمرده فوق، طبقه کارگر ایران اکنون در شرایطی قرار دارد که می‌شود با مثال بهتر بیان کرد. (شاید من نمی‌توانم اصطلاح خاص آن را پیدا کنم)

خاصیت فنر این است که با فشار جمع می‌شود، یعنی عمل فنر به خاصیت فنری آن است. اما این خصوصیت، ویژگی خاص خودش را دارد. تحت فشار بیشتر، نیرویی که به آن وارد شده است، تبدیل به پتانسیل معکوس می‌شود. خصوصیت رها شدن فنر در قدرت آن است. معمولاً فشار بیشتر، باعث انعطاف بیشتر می‌گردد. اگر این فشار از زمان خاص خودش بیشتر گردد، تمام این فشار تبدیل به نیرویی عظیم معکوس می‌شود. انقلابی برای آزادسازی خویش.

کاهش اعتراضات و اعتصابات جدا از شرایط ذکر شده بالا نیست. وضعیت سیاسی اقتصادی اجتماعی ایران و به ویژه کارگران بسیار خاص است و شاید تاکنون در تاریخ اجتماعی تجربه نشده باشد.

ازسویی کارکرد پلیس حرفه‌ای در میان طبقه کارگر سال‌هاست که مرتب افزایش می‌یابد.

الف: اخراج و تهدید و دستگیری کارگران معترض

ب: نصب دوربین‌های مداربسته بالای سر کارگران

ج: کاهش روزافزون سطح معیشت با برنامه‌های مهندسی شده مانند طرح تحولات اقتصادی و تعدیل نیرو که موجب اخراج هزاران کارگر شد.

د: .....

تعطیلی روزافزون مراکز تولیدی و خدماتی، کارگران را به لب پرتگاه کشانده است. البته قبل از تحریم‌ها، تعطیلی کارخانه‌ها به دلایل مختلف سیاسی و اقتصادی سال‌هاست که رایج شده و رو به افزایش بوده است.

تحریم‌ها نیز این تعطیلی را افزایش چشم‌گیر داد. وقتی کارگری محل کارش منبع تغذیه و زنده ماندن خودش را در معرض تعطیلی می‌بیند، طبیعتاً، تمامی هم و غم آن است که در درجه اول محل کارش (بقاء ایشان) باید باقی بماند. این معضل بزرگ مطالبات دیگر را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، این امر شرایط زندگی را به مراتب بدتر از قبل می‌نماید. فروپاشی اقتصادی، اثرات بسیار گسترده‌ای را همراه دارد. لیکن تنها منوط به طبقه کارگر نمی‌شود. چنین شرایطی کل جامعه را تهدید می‌کند.

و آیا اینکه شانس بهتری یا بدتری برای کارگران (من می‌گویم کل جامعه) همراه دارد؟ این چیزی است که نمی‌توان در این باره پیشگویی دقیقی کرد. هرگز نمی‌توانیم علوم اجتماعی را مانند علم ریاضیات و فیزیک و نجوم، محاسبه کرد.

علوم دقیقه قابل محاسبه هستند. با پیشرفت تکنولوژی می‌توان حرکات سیارات و ستاره‌ها را محاسبه و پیشگویی کرد و معادلات ریاضی را می‌توان محاسبه کرد و نتیجه گرفت اما علوم اجتماعی که شامل تغییر و دگرگونی اجتماعی را در پی دارد، را نمی‌توان مانند علوم دقیقه پیش بینی کرد. اما آنچه می‌توان علی‌العموم گفت این است که روز به روز به افق آینده جامعه ایران نزدیک می‌شویم. اما این افق چیست؟ که دگرگونی را باردار است. این دگرگونی چیست؟ البته حاصل دگرگونی‌ها هم به ترکیب و تحرک و وزن اجتماعی طبقات مربوط می‌شود که متأسفانه طبقه کارگر از کمترین تشکل صنفی نیز برخوردار نیست. حال آنکه در تحولات اجتماعی وجود احزاب سیاسی با نفوذ و قدرتمند حرف آخر را می‌زنند. متأسفانه و متأسفانه طبقه کارگر ایران از هر دو این مولفه تشکل صنفی و سیاسی خودش برخوردار نیست. اما در دوران انقلابی آیا طبقه کارگر قادر خواهد بود به مؤلفه‌های فوق دست پیدا کند یا نه؟ واقعاً سوال بزرگ مجهولی است. باز هم بسیار، بسیار قابل تأسف است.

### پاسخ دوم:

پاسخ این سوال را در مبحث جوابیه سوال یک جواب دادم. لیکن مبحث را ادامه می‌دهم. در صورتی وضعیت طبقه کارگر تغییر می‌کند، یعنی از حالت تدافعی به حمله بدل می‌شود. (البته این گونه وصف به نظر درست نمی‌آید دفاع و حمله!!)

شرایط کنونی طبقه کارگر را نمی‌توانیم از شرایط موجود در کل جامعه جدا کنیم. زیرا که شرایط عمومی جامعه ایران درگیر شرایط نامتعادل و غیرمتعارف اجتماعی سرمایه داری است.

این وضعیت اقتصادی رایج در ایران برکسی پوشیده نیست. چنین اوضاع اقتصادی و سیاسی نمی‌تواند از عمر طولانی برخوردار باشد. بنابراین تغییر وضعیت طبقه کارگر دقیقاً "به تغییر اوضاع عمومی جامعه وابسته است. لذا در پروسه تغییر اوضاع سیاسی اجتماعی، می‌توان به سازمان‌یابی طبقه کارگر امید بست.

در آن شرایط که از یک پروسه تغییرات آغاز می‌گردد. اگر طبقه کارگر بتواند از آن شرایط استفاده‌ای فوق‌العاده ببرد، می‌تواند وضعیت خود و شاید کل جامعه ایران را نیز به سود خود تغییر دهد. آن شرایط تأثیرگذار در آن پروسه تحولات اجتماعی نیز به فاکتورهایی نیاز دارد. که در جایگاه مناسب این موضوع می‌توان بحث را تداوم بخشید.

وظیفه پیشروان و آگاهان طبقه کارگر نیز امر مجهولی نیست. همواره گفته شده و بارها در این باره مکتوبات فراوانی ارائه شده است. آگاهی دادن به طبقه کارگر و کمک به سازمان‌یابی طبقه کارگر مشروط به درک خردمندانه و واقع بینانه است که می‌تواند امر آگاهی دادن پیشروان را نیز موفق سازد. آگاهان طبقه کارگر در هر زمانی و در هر شرایطی اگر بتوانند موقعیت اجتماعی را به درستی و به نفع طبقه کارگر درک کنند و تشخیص دهند، می‌توانند برای طبقه کارگر مفید واقع شوند. هم اکنون امر تشکل‌یابی مهمترین نیاز اجتماعی طبقه کارگر است. به همین دلیل پیشروان و رهبران عملی و آگاهان طبقه کارگر باید از هر روزنه‌ای و به هر طریق ممکن کارگران را تشویق به تشکل‌یابی کنند. هر تشکلی که برایشان ممکن و مقدور و دست‌رسان باشد.

### پاسخ سوم:

به نظر من طرح سوال توهم دار است. زیرا که اگر واقعاً کارگران به امر بسیار مهم تشکل‌یابی پی برده بودند و قادر به متشکل شدن بودند، (موانع پلیسی و امنیتی) سازمان‌یابی کارگران بسیار تسهیل می‌شد.

تمام مشکل کارگران ایران عدم پی بردن به امر تشکل‌یابی است. تشکل نزد کارگران یک واژه غریب است. کارگران چگونه می‌بایست به این امر مهم پی می‌بردند؟! از سویی دیگر عدم امنیت شغلی، این وظیفه و نیاز متشکل شدن را پس رانده است. سرکوب‌ها نیز دست وپای کارگران را بسته است. و اما تشکل‌یابی کارگران: آیا کارگران، مطبوعات پررونق کارگری در دسترس داشتند؟ آیا مبلغان حرفه‌ای تشکل‌ها را کنار خود داشتند؟ آیا رسانه عمومی به غیر از مطبوعات، برنامه‌های مبنی بر تشکل‌های کارگری ارائه داده است؟

مشکل و معضل اساسی طبقه کارگر تنها همین امر است. آنچه در میان کارگران رایج و در دسترس‌شان هست، همان وسایل رسانه‌ای است که دقیقاً در خدمت نظام سرمایه داری است. در ایران که اگر بخواهی با واژه‌های مثل شانس و اقبال پیش بروی، می‌توان گفت بدقبال‌ترین کارگران دنیا کارگران ایران هستند. نه تنها دائم ترس و وحشت پلیس را بالای زندگی خود می‌بینند، بلکه آنچه رسانه است تمامی آنها در خدمت عدم آگاهی‌یابی کارگران به کارگرفته شده است. واقعیت این است که چند تشکل غیرمتعارف و حتی غیرکلاسیک در ایران هست که دور از دسترس کارگران است و اینها قطره اشکی در اقیانوس هستند.

تشکل‌های کلاسیک متعارف نظام سرمایه داری همان سندیکاها و اتحادیه‌ها هستند که اولاً برای گروه اندکی از کارگران، این واژه‌ها آشناست. پس در حقیقت و در واقعیت تنها تشکل‌های متعارف جهان سرمایه داری از بخت و اقبال شکل‌گیری برخوردار هستند.

تشکلی مانند نام شوراهای، از هزاران کارگر موجود در ایران به جسارت می‌توان گفت که هرگز یک کارگر هم از سابقه شوراهای انقلابی در سالهای ۵۷ ایران و در انقلاب روسیه، خبر ندارند. پس ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که همه فاکتورهای موجود نظام سرمایه داری در سراسر زندگی، تمامی کارگران دنیا دست بالا را دارد. طبقه کارگر ایران حتی از تشکلی سندیکا و اتحادیه محروم هستند. در زمینه حقوق بشر، در ایران صدها زندانی سیاسی وجود دارد. اما اخبار رسانه‌های جهانی مانند صدای امریکا و بی بی سی صدای انگلیس از زندانیانی نام می‌برند که ذهنیت زندانیان نام برده شده نزدیک به ذهنیت آنان و یا کاملاً هم سو با ذهنیت صاحبان این بنگاه‌های غول رسانه‌ای است. شاید به ندرت و یا اتفاقی اخباری از زندانیان سیاسی فعالان کارگری غیرسندیکایی نام برده باشند.

به اعتقاد من شانس و غیرشانس، تشکل‌های متعارف کلاسیک مانند سندیکا و اتحادیه‌ها، رشد یافته هستند، حتی اگر تنها نام این تشکل را به یدک بکشند بدشانسی و بداقبالی کارگران ایران از آن جهت است که دولت ایران عضو سازمان جهانی کار (ILO) است و هیچ‌کدام‌یک از مقاله‌نامه‌های آن را اجرا نمی‌کند؟

دو تشکل واقعی متعارف در ایران در حال شکل‌گیری بود که در نطفه خفه گردیدند و هنوز پس از سال‌ها کارگران عضو هیئت مدیره این سندیکاها در زندان به سر می‌برند،

در سوال روی این جمله تأکید شده است.

"چگونه می‌توان در جهت متشکل کردن کارگران فعالیت کرد."

به نظر من باید به سراغ رسانه اذهان عمومی رفت و اذهان عمومی کارگران را با تشکل‌یابی و چگونگی آن و تأثیرات سودمند آن را به کارگران شرح داده شود و تشکل‌های کارگری و تشکل‌یابی کارگران اینک به خلاف جریان فکری سیاسی در ایران تبدیل شده است. باید با معضلات فراوانی راه را طی نمود.

به نظر من تشکل‌های محدوده کاری کارگران، عملی‌تر است تا تشکل‌های محلی. زیرا داخل محدوده کاری، بخش مهمی از زندگی کارگران با هم گره خورده است. ماتریال کار جلوی چشمشان است. همه کارگران مطالباتشان در محدود کارشان مشترک است. مطالبات ملموس است. روابط خارج از

کارخانه و محدوده کاری، اکنون در ایران به صفر رسیده است. حتی رفت و آمدهای خانوادگی بسیار کم رنگ شده است. در محلات به ندرت خانواده‌ها از محل کار یکدیگر خبر دارند. بنابراین اگر تشکلی بخواهد شکل بگیرد همان محدوده کار کارگران است.

### پاسخ چهارم

میان مبارزه صنفی طبقه کارگر با مبارزه سیاسی این طبقه برای برچیدن نظام سرمایه داری، این دو جدا از یکدیگر نیستند. زیرا کارگران اگر در عرصه صنفی نتوانند به تشکل ابتدایی و ضروری خود دست یابند و برای آن مبارزه نکنند سخن گفتن از لغو مناسبات سرمایه داری بیهوده است. مگر اینکه شرایط بسیار ویژه و خاص انقلابی منجر به متشکل شدن کارگران برای کسب قدرت سیاسی را مقدور نماید.

اگر همین امروز کارگران قادر نباشند در تشکل‌های صنفی سیاسی خود متشکل شوند، پیش گویی برای فردا و آینده‌ای نامعلوم بسیار مشکل و ناممکن است.

البته مبارزه طبقاتی، طبقه کارگر همین امروز هم به نوعی سیاسی محسوب می‌گردد. زیرا که هنگامی اعتصاب و ایجاد تشکل و هرگونه اعتراض جهت کسب مطالبه به اعتراضات خیابانی بیانجامد و کارگران سرکوب گردند. این مبارزه طبقاتی دیگر، مبارزه صنفی محض نیست. در کشوری مانند ایران، مبارزه طبقاتی تنگاتنگی رایج است. در یک سو سرمایه داران و کارفرمایان که برای کسب سود بیشتر و تأمین امنیت و تداوم مناسبات موجود اجتماعی تمامی تلاش خود را به کار می‌برند، و از سویی دیگر طبقه کارگر و اقشار ذینفع که از این مناسبات جاری ناراضی هستند. جهت کسب مطالبات اقتصادی و اجتماعی که خواه ناخواه رنگ و بوی سیاسی را نیز به همراه خود دارد.

این مبارزه طبقاتی همیشه و همواره موجود و رایج است. حتی اگر حزب سیاسی طبقه کارگر موجود نباشد و هدف مستقیم کسب قدرت سیاسی را در پی نداشته باشد، این مبارزه طبقاتی برای حفظ و تداوم منافع طبقاتی، بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار همیشه موجود و جاری و زنده است. این مبارزه طبقاتی خود به خود سیاسی محسوب می‌گردد. نمی‌توان اعتراضات کارگری را تنها و تنها مبارزه اقتصادی تصور کرد، حتی اگر اعتراضات طبقه کارگر، مطالبات نقطه‌ای و کاملاً مشخص اقتصادی را در پی خود داشته باشد.

اساس این مبارزات که حاصل مناسبات اجتماعی سرمایه داری است به منزله اعتراض به موجودیت کل نظام سرمایه داری است. زیرا که نابرابری اقتصادی، مشخصه موجودیت و هویت این نظام سرمایه داری است. پس هویت و موجودیت نظام سرمایه داری بر بنیاد منافع اقتصادی شکل گرفته است.

تمام بنیادها و سازمان‌های موجود سیاسی، فرهنگی و ... جهت تأمین و تداوم این مناسبات سرمایه داری که تمامی جامعه را در اختیار دارد، تنها برای موجودیت این مناسبات اقتصادی نظام سرمایه داری تشکیل و تعریف و تفهیم شده است. پس هر اعتراضی علیه نظام اجتماعی موجود را معنا می‌دهد. مطالبات نقطه‌ای و مقطعی طبقه کارگر تنها و تنها اقتصادی صرف نیست. زیرا این مطالبات جهت تأمین و تداوم همین زندگی طبقه کارگر، همیشه موجود است. نابرابری اقتصادی هویت و موجودیت و اساس این نظام سرمایه داری را تشکیل می‌دهد و چون این موجودیت (مناسبات سرمایه داری) تنها و تنها براساس این نابرابری اقتصادی تشکیل و پی ریزی شده است، هر اعتراضی دارای این هویت است که به این نابرابری اقتصادی می‌گوید "نه!" و این هویت است که مبارزات همین امروز و داخل همین نظام را سیاسی می‌نماید.

تنها مطالبه یک جفت دستکش و کفش، به این معنا نیست که طبقه کارگر موجودیت این نظام سرمایه داری را پذیرفته باشد و تنها مشکل‌اش نداشتن یک جفت دستکش باشد؛ نه این نیست. آیا همه مطالبات تکنونی طبقه کارگر تنها یک جفت دستکش یا کفش یا سرویس ایاب و ذهاب بوده است؟! طبقه کارگر خواهان تمامی وسایل زندگی است. او در پی برابری اجتماعی است. امروز کفش می‌خواهد، فردا دستمزد اضافه، پس فردا مسکن و فرادهای دیگر آنچه در زندگی ندارد و از او گرفته شده است را خواهان است. او تمامی آن را می‌خواهد و برای عنوان کردن تمامی مطالباتش بیش از هر چیزی نیاز به آزادی دارد. ابراز وجودش را نیز خواهان است.

کلمه آزادی دیگر تنها یک جفت دستکش نیست. آن چیزی را می‌خواهد که سرمایه داری نمی‌تواند آن را بدهد. آن هویت و موجودیت نظام سرمایه داری است. که اساساً با موجودیت هویت انسانی مغایر است.

کارگران در پی آن زندگی انسانی هستند که فاقد آنند؛ طبقه کارگر دقیقاً به خاطر همین (زندگی انسانی) بالنده است. جنبش کارگری حاوی هویت انسانی است. آن هویتی که از پیدایش طبقات اجتماعی، انسان‌ها را از آن تهی کرده‌اند. طبقه کارگر با این پرچم به اولین صف جنبش‌های اجتماعی درآمده است. تئوریسین‌ها و ایده پردازان نظام سرمایه داری به این امر واقفند و برای پاسداری از منافع مقدس سرمایه داران، دولت‌ها را تشکیل داده‌اند و دولت‌ها برای همین امر است که سرکوب سازمان دهندگان اعتراضات کارگری و دیگر اعتراضات اجتماعی را برای خود مقدم‌تر از هر چیزی می‌دانند. به همین دلیل است که معمولاً سوسیالیست‌ها که پرچمداران اعتراضات اجتماعی هستند، همیشه به مرغ عزا و عروسی خود تبدیل می‌شوند.

مبارزه طبقه کارگر یک جنبش اجتماعی زنده و پویانده و بالنده است. زیرا که او خواهان آن چیزی است که ۹۰ درصد جمعیت هر جامعه‌ای را تشکیل می‌دهد. جنبش ضد وااستریت دقیقاً نماینده جنبش اجتماعی بود که سال‌هاست کارگران پرچم آن را بر دوش خود کشیده‌اند. طبقه کارگر به این معنا بالنده می‌شود که خواهان دنیایی است که ۹۰ درصد جمعیت جهان را از آن محروم کرده‌اند. بالندگی این جنبش به این معناست که سعادت کل جامعه انسانی را در پی خود دارد.

اگر مطالبات طبقاتی طبقه کارگر را از جنبش اجتماعی آن جدا کنند، و آنگاه بر آن نام مطالبات صنفی بگذارند، ابتدا به ساکن طبقه کارگر را از جامعه طبقاتی جدا و بر او نام صنف را می‌گذارند؛ و طبقه کارگر را ابتدا به ساکن از جنبش طبقاتی‌اش تهی می‌سازند. تمام این تلاش‌ها برای آن است که به طبقه کارگر تفهیم نمایند که یک صنف قادر به کسب قدرت سیاسی نیست. جامعه‌ای فرای این جامعه موجود نمی‌تواند تشکیل شود. جامعه طبقاتی، جامعه‌ای است که از ازل تا ابد چنین است و باید باشد. این تزه‌ای مقدس نظریه پردازان و مدیران نظام سرمایه داری است که اکنون دولت‌ها آن را بر دوش می‌کشند.

سخن در این باره افزایش یافت. زیرا که در این باره حرف و سخن‌های فراوانی را در میان جنبش کارگری و دیگر جنبش‌ها که به نظام سرمایه داری می‌گویند "نه" متداول کرده‌اند.

درباره زنان، ابتدا به ساکن انسانی است که در طول تاریخ طبقات اجتماعی همواره تحت ظلم‌های مضاعفی قرار گرفته‌اند. زنان موقعیت اجتماعی خاصی دارند که در این موقعیت جنبش‌های اجتماعی در یک اجتماع کوچک‌تر به هم گره می‌خورند. ویژگی آنان بسیار موثر و مفید و قابل چشم‌گیر است. خانواده که محل گردآمدن افرادی از تمامی جنبش‌های اجتماعی حضور می‌یابند. جوانان، دانشجویان، بیکاران، کارگران و دیگر مزدبگیران و زنان.

اتفاقاً در محلات کارگری موقعیت آنان بسیار مناسب است. اخبار تمام افراد جامعه و اقشار مختلف در این موقعیت به هم می‌پیوندند و در این محلات

شدند و البته استبداد نیز با تمام توان در مقابل آن سد ایجاد کرده و به سرکوب تشکل‌ها و فعالین کارگری می‌پردازد.

توضیح بالا ضروری بود تا به بحث اینکه چرا با وجود افزایش فشارها و بحران اقتصادی جهانی و داخلی، و من اضافه می‌کنم با وجود جنبش عظیم سال ۸۸، جامعه در یک شرایط انقلابی قرار نگرفته، بپردازم. در میدان سیاست ایران و در جریان پیشروی و فراز و نشیب‌های مبارزه‌ی طبقاتی، حضور طبقه کارگر برای هر تغییر اساسی و ایجاد شرایط انقلابی ضروری است. به همین دلیل است که لیبرال‌ها و اصلاح طلبان و دیگر دست راستی‌ها نیز بخش‌ها و سایت‌های کارگری ایجاد می‌کنند و بدین شکل تلاش دارند تا در جنبش کارگری نفوذ نمایند. این که چرا حضور طبقه‌ی کارگر تا بدین حد تعیین کننده است، برای ما سوسیالیست‌ها مبرهن است زیرا تنها طبقه‌ایست که می‌تواند مناسبات سرمایه داری را دگرگون نماید. اما اینکه چرا ایران مثل کشورهایی که در آنها بهار عربی شکل گرفت و طبقه کارگر هم نقش مستقلی نداشت، نمی‌تواند وارد میدان مبارزه شود، دلیلش این است که جامعه‌ی ما و روند مبارزه طبقاتی در ایران از این مراحل عبور کرده است، ما انقلاب بهمن ۵۷ را سی سال پیش پشت سر گذاشتیم و پس از آن نیز در عرصه‌ی مبارزه طبقاتی پیشرفت‌های زیادی حاصل شده. تضادهای درونی و طبقاتی جامعه مانع آن است که همگرایی‌هایی همانند انقلاب بهمن ۵۷ و یا بهار عرب در ایران رخ دهد. گرایش‌های مختلف طبقاتی تعیین‌های خاص خود را دارند، و دیگر ممکن نیست همانند سال ۵۷ بازاری و کارگر و... همگی در صف براندازی حکومت قرار بگیرند. نمونه بارز آن جنبش سال ۸۸ بود. با وجود اینکه طبقه کارگر از آمادگی برخوردار نبود و در ابتدا میدان مبارزه در دست اصلاح طلبان حکومتی بود، اما جنبش خودبخودی مردم به سرعت از آن عبور کرد و به سمت ساختار شکنی پیش رفت و اصلاح طلبان در هراس از اینکه جنبش به یک انقلاب تمام عیار تبدیل شود، ترمز دستی را کشیدند، و مردم را به آرامش و پرهیز از خشونت دعوت کردند. فراخوان به خیابان آمدن‌ها تعطیل شد و گفتند "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیادت!" در آن شرایط هر روز خطر به میدان آمدن طبقه کارگر بیشتر می‌شد و چنانچه خرد جمعی بیشتری از سوی جناح چپ جنبش کارگری در ارتباط با سازماندهی و مبارزات وجود می‌داشت، ممکن بود آلترناتیو دیگری شکل بگیرد. به هر شکل همه‌ی این احتمالات ناشی از واقعیت‌های عرصه‌ی مبارزه طبقاتی، جنبش سال ۸۸ را به رکود کشاند. آن وضعیت هم نشانی از پیشرفت تضادهای طبقاتی درون جامعه‌ی ایران به نسبت کشورهای درگیر بهار عربی است و هم نشان عدم آمادگی کامل طبقه کارگر و پیشروانش برای یک انقلاب کارگری بود.

اما به هر شکل مبارزه طبقاتی یک امر ابژکتیو است. و موضوع بر سر این است که چرا تشدید تضادهای طبقاتی به انقلاب منجر نشده است. همانطور که اشاره کردم تشدید تضادهای طبقاتی یک مولفه است و سطح مبارزه طبقاتی نیز مهم است. در جریان قبل از جنگ دوم عراق شاهد بودیم که در نتیجه‌ی تحریم‌های اقتصادی حتی هزاران کودک جان خود را از دست دادند، اما شرایط انقلابی ایجاد نشد. حال در ایران چند مولفه‌ی مهم وجود دارند. گفتم که طبقه کارگر از آمادگی کافی برخوردار نبود. هر چند این مولفه مستقیماً برای یک انقلاب تعیین کننده نیست و ممکن است وقتی انقلاب فرا می‌رسد طبقه کارگر آمادگی نداشته باشد و در طول تاریخ نیز موارد زیادی بوده. مثل انقلاب بهمن ایران و یا انقلاب ۱۹۰۵ روسیه. اما متشکل بودن کارگران هم می‌تواند، به پیشرفت مبارزه طبقاتی کمک کند و هم می‌تواند سمت و سوی آن را تحت تاثیر قرار دهد. در نظر بگیریم که اگر طبقه کارگر به درجات قابل توجهی سازمان و تشکل می‌داشت در جریان جنبش سال ۸۸ نه تنها می‌توانست نقش زیادی ایفا نماید و جنبش را به

چون گفتگوی زنان بیشتر از افراد دیگر جامعه است. بنابراین آنجایی که کارگران از موقعیت یکدیگر بی‌خبر می‌مانند در این گفتگوهای زنان، این مشکل موجود نیست.

باید به موقعیت زنان بها داد. هر تجربه‌ای که به پیش‌برد مبارزه طبقاتی کارگران کمک کند، باید آن را به کار بست.

در آخر این مباحثات باید گفت که نماینده اجتماعی تمامی آحاد و اقشار و به ویژه طبقات اجتماعی را اکنون احزاب به پیش می‌برند. طبقه کارگر نیز بدون این ابزار سیاسی قادر نخواهد بود به این امر بزرگ تاریخی خود، جامعه عمل ببوشاند. آنها که به غیر از این اعتقاد دارند، همان آب‌خورشان در تأمین و حفظ مناسبات سرمایه داری است و این گونه افکار و عقاید در میان جنبش پوینده و زنده جنبش کارگری جایگاهی ندارد و محکوم به فنا است.

✱



## کافی است استبداد کمی وا دهد

محمد حسین مهرزاد

### پاسخ سؤال اول:

همانطور که در سوال آمده با وجود تشدید بحران جهانی و داخلی، طبقه کارگر در میدان مبارزه به معنای وسیع کلمه نیست. به نظر من در این رابطه به چند مولفه باید توجه داشت. اول اینکه هر بحران اقتصادی و در هر دوره‌ی تشدید فشارهای اقتصادی انقلاب در نمی‌گیرد. ضمن اینکه می‌دانیم، عامل اصلی انقلاب و مبارزه طبقاتی اقتصادی است، اما تنها این عامل تعیین کننده نیست. اگر تنها فقر و فشارهای اقتصادی باعث انقلاب بودند، طبقه کارگر ایران و بسیاری کشورهای مشابهی مثل ایران همواره باید در حال انقلاب می‌بودند. بنا بر این مؤلفه‌های دیگری نیز وجود دارند که در کنار عامل اقتصادی موثر و با اهمیت‌اند. یک موضوع، مسئله‌ی متشکل بودن کارگران است. همانطور که می‌دانیم بیش از یک دهه است که در سطح قابل توجهی کارگران پیشرو تلاش می‌کنند تا تشکل‌های کارگری ایجاد نمایند و در چند مورد کارگران موفق به ایجاد تشکل‌های کارگری

مرحله انقلاب برساند، بلکه حتی قادر بود سمت و سوی آن را نیز تغییر دهد.

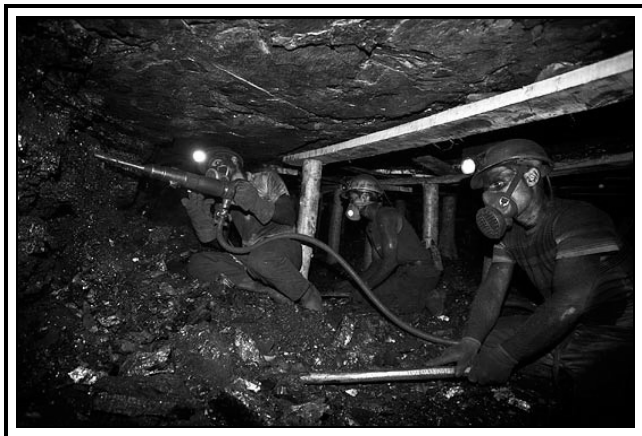
اما در مورد شرایط کنونی من با پیش فرض سوال نشریه آرش موافق نیستم. در متن سوال چنین آمده است:

"در واقع نتیجه حاصله از افزایش بحران و خراب‌تر شدن وضعیت، باید منجر به افزایش اعتراضات می‌شد، اما بر عکس شده است. این امر در ظاهر تناقضی برای جنبش طبقه کارگر به شمار می‌رود. فشارهایی که در بالا به آن اشاره شد باعث شده ترس در میان کارگران به میزانی افزایش یابد که بافت اعتراضات و نوع آن روبه رو باشیم. این ترس ناشی از چیست؟"

هر چند به نسبت مبارزات سال ۸۸ جنبش افت کرده و مردم به شکل آن دوره در خیابان نیستند، اما در ارتباط با مبارزات طبقه کارگر و مردم ضروری است نکاتی را در نظر بگیریم. در جریان جنبش سال ۸۸ مطالبه‌ی عمومی آزادیخواهانه و ضد دیکتاتوری بود و نشانی از مطالبات اقتصادی وجود نداشت، در صورتی که در جریان یک سال گذشته مطالبه نان به یکی از مطالبات اصلی مردم تبدیل شده و هر چند اعتراضات وسیعی در این رابطه وجود نداشته اما به هر شکل در نیشابور و یا تهران در اعتراض به گرانی‌ها مردم به خیابان آمدند. از سوی دیگر چه در جریان جنبش سال ۸۸ و چه قبل و بعد از آن غایب میدان طبقه کارگر بوده و هست و تغییر اساسی در این رابطه بوجود نیامده، البته وقتی از غایب میدان حرف می‌زنیم به نظرم موضوع کاملاً نسبی است و در مقیاس ضروری برای یک انقلاب آن را مطرح می‌کنیم؛ اما در ارتباط با مبارزات طبقه کارگر در یک دهه گذشته جنبش گام‌های موثری به جلو برداشته و تعداد اعتراضات و اعتصابات، ایجاد تشکل‌های کارگری هر چند محدود اما در یک فضای کاملاً استبدادی، به صحنه آمدن چهره‌های علنی فعالین کارگری و افزایش بازداشت‌های کارگران پیشرو. در همین چند ماهه گذشته تعدادی تجمعات و اعتراضات کارگری به تعطیل شدن کارخانه‌ها وجود داشته و همه‌ی اینها نشان از این دارد که تفاوت چشم‌گیری در اعتراضات جنبش کارگری رخ نداده. این واقعیت که شرایط انقلابی نبوده هنوز نیز به قوت خود پا بر جا است و در گذشته نیز انقلابی در جریان نبود و یا کارگران در سطح وسیعی در میدان مبارزه نبودند که حالا به خانه رفته باشند. با وجود تمام افت و خیزها مبارزات کارگران هنوز این مبارزات در همان سطح سال‌های گذشته وجود دارد و تحت تاثیر بحران عمیق اقتصادی این اعتراضات و واکنش‌ها نیز همچنان وجود دارد. حتی طومار نویسی و سپس تجمع عده‌ای از کارگران در مقابل مجلس خود بخشی از حرکت اعتراضی طبقه است و نشانی از عقب نشینی و ترس در طبقه کارگر وجود ندارد. ناراضی‌تری در میان کارگران و مردم به شدت وجود دارد و ممکن نیست شما در جمعی از کارگران و مردم باشید و آنها اعتراضات خود را بروز ندهند. این فضا، آتش زیر خاکستر و نشانی از بروز اعتراضات است و به هیچ وجه با فضای رعب حاکم در دهه‌های شصت و هفتاد قابل مقایسه نیست. در آن دوره بود که برای کارگران سخت بود که حتی اعتراضاتشان را بیان کنند و یا دست به اقدامات عملی بزنند. در صورتی که مبارزه طبقاتی از آن دوره گذشته و هیچ نمودی از بازگشت آن شرایط وجود ندارد. بنا بر این من این پیش فرض را قبول ندارم و فکر می‌کنم سیاه دیدن عرصه‌ی مبارزه طبقاتی در ایران است.

اما توضیح یک نکته‌ی دیگر را در ارتباط با سطح مبارزه کارگران ضروری می‌دانم. فقدان آلترناتیو کارگری و سوسیالیستی در جامعه‌ی ما خود یک عامل بازدارنده در این رابطه است. کارگران در جریان مبارزات چند دهه گذشته، آلترناتیوهای زیادی را تجربه کرده‌اند و بی‌اعتمادی به آلترناتیوهای موجود ناشی از درجه‌ای از بلوغ اجتماعی طبقه کارگر است. چنانچه طبقه کارگر دارای آلترناتیو انقلابی خود و تشکل‌های طبقاتی خود باشد، آیا در بر همین پاشنه خواهد چرخید؟ فضای اجتماعی ایران حتی از

مصر و یا دیگر کشورهای منطقه سیاسی‌تر است. بدین معنا که کافی است استبداد کمی و دهد و طبقه کارگر تا حدودی متشکل باشد، قطعاً در چنان شرایطی به سرعت جامعه و مبارزه دستخوش تغییرات اساسی خواهد شد. در جامعه ما آلترناتیوهای بورژوازی قادر نیستند طبقه کارگر را به میدان مبارزه بکشانند و این تفاوت اساسی شرایط مبارزه طبقاتی در ایران با بسیاری از کشورهای منطقه است. من در این رابطه در سوال مربوط به حزب طبقه کارگر بیشتر توضیح خواهم داد.



#### پاسخ سؤال دوم:

همانطور که در جواب به سوال قبلی اشاره کردم، با این پیش فرض که طبقه کارگر عقب نشینی کرده است موافق نیستم. و توضیحاتی در این رابطه دادم. اما اینکه آیا ممکن است شرایط به تهاجمی بیشتر تبدیل شود و از آن مهمتر وظایف پیشروان قبل و بعد از آن - و من اضافه می‌کنم در متن آن شرایط - چه می‌توانند باشند، نکاتی را شرح خواهم داد. در جریان جنبش سال ۸۸ و پس از آن بحران سیاسی در جامعه بوجود آمد که با بحران اقتصادی کنونی همراه شده است. هر چند آن جنبش فروکش کرد و افتی در جنبش بوجود آمد، اما بحران سیاسی و اقتصادی به قوت خود پا بر جا است و رژیم ناتوان از بهبود شرایط است. درون حکومت تضادهای پابان ناپذیری وجود دارد. قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی در منطقه تضعیف شده و بیشتر نیز کاهش خواهد یافت، گرانی و بیکاری بیداد می‌کند و قدرت خرید کارگران و اکثریت مردم به شدت کاهش یافته است. همه‌ی اینها وضعیت وخیم جامعه‌ی ما را نشان می‌دهند. در شرایط کنونی و قبل از آن نیز متشکل شدن کارگران استراتژی پیشروان بود و هست. اما در موقعیت کنونی هیچ پیشروی کارگری نمی‌تواند، برای متشکل شدن تلاش نماید، اما از اوضاع اقتصادی کنونی سخن نگوید، همه‌ی فعالین کارگری باید متناسب با شرایط سازماندهی و برنامه ریزی کنند و از این آمادگی برخوردار باشند تا با بروز بحران وسیع سیاسی در جامعه مثل سال ۸۸ و یا فراتر از آن، بلافاصله سازماندهی و برنامه ریزی خود را تغییر دهند. اگر پیشروان قادر نباشند متناسب با شرایط تاکتیکی‌های خود را تغییر دهند، در حاشیه قرار خواهند گرفت. همانطور که در سال ۸۸ این اتفاق افتاد. به اعتقاد من در سال ۸۸ اگر جناح چپ جنبش کارگری برای آن شرایط برنامه داشت و با توجه به آن اوضاع سازماندهی می‌کرد و رو به مردم هر روز حرف می‌زدند، و در مناطقی که این امکان بیشتر وجود داشت - مثل کردستان - جریانی مثل کومله و دیگر احزاب با نفوذ، کارگران و مردم را به همراهی با اعتراضات فرامی‌خواندند، در مقابل آلترناتیو اصلاح طلبان آلترناتیو چپ به میدان می‌آمد و سیر حوادث شکل دیگری به خود می‌گرفت. به اعتقاد من بخشی از جناح چپ جنبش کارگری و بینابینی‌ها به دلیل برخوردهای سکتاریستی و تنگ نظرانشان هنوز نیز ممکن است بر

**پاسخ سئوال چهارم:**

واضح است که پایه‌ی مبارزه‌ی سیاسی طبقه کارگر، مبارزه‌ی اقتصادی است. و مبارزه‌ی روزمره و جاری کارگران برای مطالباتشان، عرصه‌ای بسیار مهم از مبارزه‌ی طبقه کارگر است. مبارزات اقتصادی طبقه کارگر ارتباط تنگاتنگی با مبارزه‌ی سیاسی دارند، و برای طبقه کارگر این دو نوع از مبارزه حیاتی است. بین این دو عرصه از مبارزه طبقاتی ارتباط دیالکتیکی وجود دارد و هر چند نعل به نعل و یک به یک با هم و به موازات هم پیش نمی‌روند، اما از هم تاثیر می‌گیرند و رشد هر یک امکان رشد عرصه‌ی دیگر مبارزه را بیشتر فراهم می‌کند. تصور کنید جامعه‌ی ایران در دوران انقلاب مشروطه که با وجود فضای انقلابی حاکم اما به دلیل عدم وجود ساختارهای اقتصادی و مبارزه اقتصادی وسیع طبقه کارگر امکان به میدان آمدن سیاست‌های طبقه کارگر نیز در شکل وسیع ممکن نبود. اساساً در ایران که جامعه‌ای سیاسی است و از تاریخ غنی مبارزه طبقاتی برخوردار است، مبارزات اقتصادی به سرعت بیشتری به مبارزه سیاسی تبدیل می‌شوند. و بر مبنای همین واقعیت است که حاکمان از ایجاد کوچک‌ترین تشکلهای اقتصادی طبقه کارگر نیز هراس دارند و به شدت با آنها مقابله می‌کنند. اما همانطور که اشاره کردم، این دو عرصه از مبارزه طبقاتی کاملاً به موازات یکدیگر حرکت نمی‌کنند. و تلاش برای اینکه مبارزه اقتصادی به مبارزه‌ی سیاسی ارتقا یابد از جمله وظایف پیشروان طبقه کارگر است. واضح است که انقلاب یک امر ایژکتیو است اما پیشروان و سوسیالیست‌های طبقه کارگر نیز به عنوان بخش مهمی از این واقعیت، ضروری است نقش تاریخی خود را ایفا نمایند.

من در اینجا و با توجه به محدودیت حجم مصاحبه، یاد آوری یک نکته دیگر را ضروری می‌دانم. آگاهی در مبارزه طبقاتی از جایگاه و اهمیت زیادی در عرصه مبارزه طبقاتی برخوردار است. اما در این مورد درک‌های اشتباه زیادی در جنبش وجود دارند. برخی تصور می‌کنند که هر گاه کارگران یک به یک سوسیالیست شوند، امکان انقلاب و برقراری سوسیالیسم ممکن می‌گردد. این درک‌های مکانیکی و غیر واقعی از مبارزه طبقاتی است. سطوح زیادی از آگاهی در میان کارگران وجود دارد و البته که سوسیالیست‌ها نیز می‌توانند و باید نقش مهمی در این رابطه ایفا کنند. اما در جریان مبارزه طبقاتی وقتی کارگران اقدام به ایجاد تشکل کارگری صنفی خود می‌کنند خود یک مرحله از آگاهی طبقاتی است. و یا وقتی به ضرورت مبارزه و اقدام جمعی دست می‌یابند نیز یک مرحله از آگاهی طبقاتی است و یا وقتی اقدام به اعتصاب و یا کنترل کارگری می‌کنند و ... و در ادامه نیز وقتی کارگرانی به ضرورت دخالت‌گری در بحران‌های سیاسی جامعه می‌رسند نیز خود یک مرحله بالاتر از آگاهی است و الا آخر. و در همه‌ی این موارد نیز واضح است که نقش سوسیالیست‌ها و تئوری برای ارتقا مبارزات اهمیت دارد. بنا بر این مبارزه اقتصادی با مبارزه‌ی سیاسی طبقه کارگر با دیوار چین از هم جدا نشده، و هر چقدر مبارزه اقتصادی بیشتر و عمیق‌تر شود امکان سیاسی شدن مبارزه طبقه کارگر بیشتر می‌گردد.

از سوی دیگر در جنبش ما عده‌ای دیگر تلاش داشته و دارند تا مبارزه سیاسی طبقه کارگر را کم‌رنگ و بی ارزش نشان دهند. و ارتباط آن را با مبارزه اقتصادی نادیده بگیرند و یا در حاشیه قرار دهند. آنها تنها با مبارزه حول مطالبات روزمره اقتصادی و بدون تلاش برای پیشروی به مدار مبارزه‌ی سیاسی پیروزی طبقه کارگر را مفروض قرار می‌دهند. این درک اکونومیستی و عقب مانده، مؤلفه‌های سیاسی را در بر اندازی نظام سرمایه داری را لحاظ نمی‌کند و در نهایت به مانعی در راه پیشروی طبقه کارگر بدل می‌گردد. بدون وجود سیاست و تاکتیک‌های مناسب برای سرنگونی قدرت سیاسی و مبارزه با موانع نظری پیش روی جنبش و فعالیت‌هایی وسیع و مستمر سیاسی کارگران در این رابطه نمی‌توان از مدار سرمایه

بستر یک بحران جدید رویکردی مشابه داشته باشند. و یا کومله نیز در کردستان هرگز نسبت به آن رویکرد راست و منفعلانه‌اش در جریان بحران سال ۸۸ انتقادی از خود نکرد و در نتیجه در بحران‌های پیش رو نیز ممکن است به شکل دیگری همین برخورد راست و انفعالی را بروز دهد.

بنا بر این پیشروان و سوسیالیست‌های طبقه کارگر هر چه بیشتر باید خود را برای بحران‌های پیش رو که با مطالبه نان به میدان خواهد آمد آمادگی داشته باشند، این آمادگی و تدارک را باید در دل جنبش کارگری و در متن مبارزه طبقاتی در داخل ایران جستجو کرد و نه با جمع احزاب کاملاً متضاد در خارج کشور که دارای استراتژی‌هایی مغایر یکدیگرند. استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی، برای گرایش‌های مختلف به طرق بسیار متفاوتی پیگیری می‌شوند.

اما به جمع‌بندی موضوع مشخص نقش فعالین کارگری در بحران‌های پیش رو بپردازیم. آنها نه تنها می‌بایست استراتژی متشکل شدن کارگران در محیط کار را ادامه دهند و پیگیری نمایند، بلکه باید با توجه به بحران موجود و بحران‌های پیش رو تدارک وسیعی برای تغییر ریل سازماندهی داشته باشند. آنها باید از قابلیت اعتراض در شرایط بحران سیاسی برخوردار باشند و بتوانند بر بستر یک بحران سیاسی وسیع مستقیماً در آن نقش ایفا نمایند. و البته احزاب و گروه‌های سیاسی کارگری نیز باید با تمان توان در بحران‌های پیش رو دخالت‌گری نمایند و قادر باشند مکانیزم‌هایی برای تاثیر گذاری و عکس‌العمل‌های سریع و مناسب داشته باشند.

**پاسخ سئوال سوم:**

با توجه به شرایط جامعه‌ی ما- حاکمیت استبداد و سطح مبارزه طبقاتی- از هر نوع تشکلی متناسب با محیط کار و زیست که نهادهایی حکومتی و وابسته با آن نباشند و ظرفی برای مبارزه کارگران باشند باید حمایت کرد. از یک محفل کارگری و کمیته‌ای مخفی گرفته تا تشکلهای وسیع توده‌ای و علنی. از تشکلهای فعالین کارگری و یا کارگران پراکنده و محدود. تاریخ یک دهه گذشته در این رابطه نشان می‌دهد، که بنا به موقعیت‌هایی که ایجاد می‌شود و توازن قوای طبقاتی هم به طور کلی و هم به طور خاص در یک محل کار و ... اشکال مختلفی از متشکل شدن تحقق یافته است. این واقعیت را باید درک کرد و بر مبنای شرایط خاص برای آن برنامه ریزی داشته باشند. واضح است که هر تشکل کارگری هر چند کوچک و یا مخفی هدفش را باید نه تنها نقش ایفا کردن در مبارزات کارگران محل کار، بلکه تلاش برای پیشروی و تبدیل شدن به تشکلی فراگیر و علنی قرار دهد. واقعیت این است که پس از دو دهه سرکوب شدید جنبش- دهه‌های شصت و هفتاد- هزاران کارگر پیشرو و سوسیالیست قتل عام شدند و یا روانه‌ی خارج کشور گردیدند و الباقی اخراج و برخی نیز منفعل شدند. به هر شکل این واقعیت بسیاری از محیط‌های کار و زیست کارگران را از کارگران آگاه و سوسیالیست خالی کرده و این نقطه ضعف بزرگی در جنبش کارگری است. به هر شکل همانطور که در بالا نیز توضیح دادم کارگران پیشرو تنها با توجه به شرایط و موقعیت‌ها می‌توانند برای متشکل شدن اقدام نمایند و تشکل مناسب وضعیت محیط کار و با شرایط جامعه را ایجاد نمایند.

تنها ذکر یک نکته دیگر را ضروری می‌دانم، و آن اینکه استراتژی ایجاد تشکلهای کارگری، در تمام دوران مبارزه طبقاتی ادامه دارد، و با توجه به شرایط استبدادی ما نمی‌توان تصور کرد که این کار در یک مقطع زمانی انجام می‌شود و پایان می‌پذیرد. حتی در شرایط اوج انقلاب لازم است که کارگران به سازماندهی خاص خود بپردازند و مثلاً شوراهای سراسری را ایجاد نمایند و ... بنا بر این متشکل شدن کارگران را در یک پروسه درازمدت و با فراز و نشیب‌های خاص خود باید بررسی کرد.

داری فراتر رفت و تحقق سوسیالیسم تنها با ترکیب مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر ممکن است.

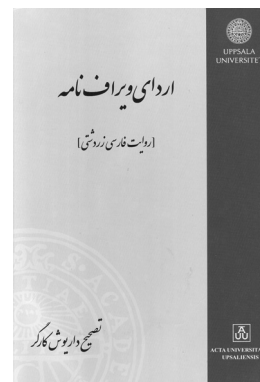
### پاسخ سؤال پنجم:

همانطور که در پاسخ به پرسش پیشین گفتیم تلفیق مبارزه‌ی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر شرط لازم برای پیروزی آن است. طبقه کارگر در این رابطه همانطور که به شکل‌های توده‌ای برای سازماندهی خود در مبارزه طبقاتی نیاز دارد، به شکل سیاسی خود برای پیروزی در انقلاب هم نیاز دارد. حزب طبقه کارگر به مثابه یک تشکیلات، نوعی از سازماندهی طبقه کارگر است که در کوران مبارزه طبقاتی می‌تواند منشاء اثر در روند مبارزه طبقاتی باشد. حزب طبقه کارگر چیزی نیست جز بخش آگاه و کمونیست طبقه کارگر که در یک تشکیلات و سازمان با هم متحد شده‌اند تا بتوانند به امر پیشروی مبارزه طبقاتی کارگران کمک کنند. واضح است این بخش با استراتژی سوسیالیستی و انسجام تشکیلاتی و وجود رهبران عملی کارگری در میان خود، بیشترین نقش را در جریان مبارزه طبقاتی کارگران خواهد داشت و بر همین مبنای پیروزی طبقه کارگر پدید آمده است. اما تنها شرط و عامل پیروزی طبقه کارگر نیست. دینامیزم پیروزی طبقه کارگر روند تضادهای طبقاتی و بسیاری عوامل دیگر نیز هست. به عبارتی دیگر وجود حزب طبقه کارگر ضروری است اما الزاماً با وجود حزب کارگران طبقه کارگر پیروز نخواهد شد. در طول تاریخ نیز مواردی وجود داشته‌اند که با وجود حزب طبقاتی کارگران، طبقه کارگر در جریان انقلاب دچار شکست و سرکوب شده است. بنا بر این وجود حزب طبقه کارگر که تعداد قابل توجهی از کارگران پیشرو، رهبران عملی و دیگر کارگران سوسیالیست را در خود داشته باشد، بسیار با اهمیت و ضروری است. کافی است تنها تصور کنیم که در همین یک دهه گذشته حزب کارگری با نفوذی وجود می‌داشت و یا هم اکنون که جامعه را سرا پا بحران فرا گرفته است چنین حزبی وجود می‌داشت، طبیعتاً این حزب می‌توانست منشا اثر قابل توجهی باشد و تحرک و سازماندهی بیشتری در عرصه مبارزه طبقاتی به نفع کارگران بوجود بیاورد. و نقش یک آلترناتیو انقلابی و کارگری را ایفا نماید. فقط حزب طبقه کارگر است که می‌تواند آلترناتیو کارگری را ایجاد نماید.

اگر برخی از احزاب کارگری به انحراف رفتند و ساختارهای بروکراتیک و ... در آنها ایجاد شد و به اردوگاه دشمن گرویدند، دلیل بر آن نیست که کارگران نتوانند حزب سیاسی خود را بهتر از گذشته ایجاد نمایند. در هر گام مبارزه طبقاتی کارگران با درس از گذشته می‌توانند، شکل بهتری از مبارزه و فعالیت تشکیلاتی را بازسازی کنند. حزب کارگران می‌تواند ساختاری دموکراتیک و شورایی داشته باشد و در هر قدم خود را مورد بازبینی قرار دهد. در پیکارهای طبقاتی پیش روی جامعه‌ی بحران زده‌ی ما، وجود حزب کارگران حیاتی و تعیین کننده خواهد بود.

۳۰ دسامبر ۲۰۱۲

✱



# ناکار آمد بودن سیستم سرمایه داری

غلامرضا غلامحسینی

ضمن عرض سلام خدمت خوانندگان گرمی مجله وزین آرش، امروزه در جهان شاهد بحران‌های اقتصادی سیاسی نظام سرمایه داری در جهان هستیم و این بحران تأثیرات منفی خود را بطور مستقیم بر روی طبقه کارگر جهان می‌گذارد که بخاطر وجود این بحران‌ها، شاهد اعتراضات کارگری در بخش‌هایی از جهان سرمایه داری مثل یونان ایتالیا و اسپانیا هستیم، که افشار زحمتکش این کشورها با متوجه شدن به نقض حقوق اجتماعی‌شان توسط سیستم سرمایه داری حاکم بر آن‌ها، شروع به اعتراض کردن و به شکل اعتصابات کارگری و حضور گسترده در خیابان‌ها می‌کنند که این اعتراضات جهانی کارگران به حاکمان سرمایه داری، طبیعتاً تأثیر خود را بر کارگران ایران می‌گذارد. اما تأثیرات اعتراضات جهانی بطور همگون، در تمامی اقشار و سطوح اجتماعی مشهود نیست. این تأثیرات اکثراً بر روی افرادی است که می‌توان آنان را پیشروان جامعه کارگری نامید، که تقریباً آگاهی و احساس مسئولیت بیشتری از سایرین نسبت به جامعه و افراد آن دارند؛ و این خود ناشی از خود باوری این افراد و شرایط سختی است که در دوران زندگی خود داشته و محیط تأثیرات مثبتی بر آنها گذاشته است. این افراد، تحرکات جهانی را نمونه یا الگوی مبارزاتی خود قرار می‌دهند که بیشتر هم در امور آموزشی بکار می‌برند. اما، بحران موجودیت جمهوری اسلامی و تضادهای فراوان پیدا و پنهان در سطح مدیریتی خرد و کلان ایران، فعالیت برای فعالین اجتماعی و کارگری در همه زمینها را بسی مشکل‌تر و پیچیده‌تر از اشکال نرمال آن در جهان برای آنان نموده است که کاهش اعتراضات و تقلیل حالت اعتراض را می‌توان ناشی از این شیوه مدیریتی دانست که در ادامه مفصلاً به آن خواهیم پرداخت. اگر این اتفاقات را تناقض برای جنبش کارگری به شمار بیاوریم از ساختار اجتماعی ایران و عقاید قالب بر ایرانیان کمی بی‌اطلاع هستیم. و از سوی دیگر جنبش کارگری ایران برنامه بلند مدت آموزشی را پی ریزی نکرده تا امروز ابزاری برای مبارزه باشد! حاکمیت سلطه گر و امپریالیستی هم پیوسته با سرکوب همه جانبه تحرکات کارگری، باعث بوجود آمدن این ترس شده است که در این راستا می‌توان از جوانب مختلف به بحث و بررسی پرداخت. در مبارزه بین کارگران و نظام سرمایه‌داری در ایران، اکثریت کارگران جهت بدست آوردن حقوق اجتماعی و رفاه بیشتر به توانایی‌های خود بدرستی پی نبرده‌اند، و الگوهای موجود در حیطه روابط کار کارگران سایر کشورهای دنیا را بکار نگرفته‌اند که امروز شاهد نا بسامانی‌های سیاسی اقتصادی اجتماعی و فرهنگی، حتی خانوادگی در طبقه مزد و حقوق بگیران، یا همان کارگران هستیم که بجای بالا بردن تولید سرانه و کیفیت کالای تولید شده و به طبع آن خواستن سهم بیشتر از حاصل تولید خود برای بدست آوردن رفاه اجتماعی بیشتر و آسایش خاطر، در گیر مشکلات ریز و درشتی هستند که حاکمیت سرمایه داری با استفاده از ابزارهای موجود در جامعه‌ی کارگری ایران، که متأسفانه بخش عظیمی از این ابزارها برای سرکوب کارگران در دست خود آن‌هاست که حاکمیت نیز طی سی و سه سال گذشته با بست و گسترش این ابزارها، فعالیت نموده و آن‌ها را به حاشیه رانده است؛ این ابزارها عبارتند از عدم وجود تشکلات مستقل کارگری مانند



نقشه‌ی قبلی به وجود آورده است تا خدمتی به امپریالیست جهانی بنماید تا هزینه مبارزان کارگری را بالا ببرد. مبارزان کارگری در این موقع است که بیشترین هزینه را بایدپردازند، چرا که از شمار مبارزین کارگری کاسته و هرج مرجی در جامعه به وجود آمده و گسترش می یابد مثل کشورهای همسایه عراق افغانستان که شاهد مبارزه مشکل‌تر از شکل نرمال در بین فعالین مدنی و کارگری هستیم که وظیفه مبارزان کارگری وظیفه‌ای بس خطیر در این دوره جهت راهنمایی و هدایت مبارزات کارگری پیش رو خواهد بود تا در آینده تاریخ جامعه کارگری بخود بیابد.

جنبش کارگری و پیکارهای طبقاتی پیش رو، قطعاً در شرایط فلاکت و فروپاشی اقتصادی شانس بهتری دارند زیرا در شرایط فلاکت و فروپاشی اقتصادی است که بخش عظیمی از توده مردم به غیر اصولی و ناکارآمد بودن سیستم سرمایه داری پی برده، و کاملاً آگاهانه و بدنال نظم جدیدی برای جایگزین نمودن در افکار مردم و جامعه مهیا می‌شود. پیشروان جامعه کارگری باید با درایت کامل از این فرصت بوجود آمده به نفع ستم‌دیده‌گان و رنج کشیدگان هر جامعه ای حد اکثر استفاده را ببرند. آیا می توان انتظار داشت که وضعیت عقب نشینی کنونی جنبش کارگری به وضعیت حمله بدل شود؟ اگر پاسخ شما مثبت است وظیفه پیشروان و آگاهان طبقه کارگر پیش و پس از پیدایش تهاجم طبقه کارگر به نظام سرمایه داری چیست؟ بله می توان انتظار داشت که این عقب نشینی تبدیل به حمله شود؛ و در آن زمان است که برنامه ریزی‌های بلند مدت و آموزش‌های داده شده توسط پیشروان و آگاهان طبقه کارگر به کمک آنان می‌آید. یعنی کارگران آگاهی یافته، وقتی رهبران بر خاسته از میان خود را دوشادوش درکنار خود بینند، نا خواسته در آن‌ها انگیزه همکاری برای مبارزه و تلاش مجدانه برای رفع مشکلات و موانع موجود در واحدهای کاری بوجود می آورند. وظیفه پیشروان جامعه کارگری، استفاده بهینه از این شور و شوق و انگیزه‌های مترقیانه و هدایت راهنمایی جامعه کارگری برای در دست گرفتن امور در بعد از حمله می‌باشد؛ که این خود نمی‌تواند بدون داشتن مطالعات کارگری در سطح گسترده و آگاهی از چگونگی پیروزی و شکست انقلاب‌های کارگری و تغییرات در سیستم اجتماعی جهان، امکان پذیر نیست. رهبرانی موفق‌اند و می‌توانند رهبری کنند که فلسفه‌های نظری را در حوزه پراتیک عملی نموده و از خودرایی پرهیز کنند و نسبت به هم طبقه‌های هایشان از سایرین متواضع‌تر، پُر کار و جدی، و تصمیمات درست تری اتخاذ کنند، و تمام جوانب اجتماعی را در نظر بگیرند، و در صورت بروز هرگونه اشتباه عمدی یا سهوی از جانب خودشان، توان عذر خواهی را داشته باشند. با توجه به اینکه بیشتر کارگران می‌دانند تنها راه مبارزه با مشکلات از جمله کاهش دست دستمزد، اخراج و بیکاری و تعطیلی کارخانه و غیره، به طور کلی تنها راه برای دست یابی به مطالبات، متشکل شدن است. چگونه می‌توان در جهت متشکل کردن کارگران فعالیت کرد؟ و چه نوع

سندیکاها و نهادهای مدنی آموزشی مانند ان جی او ها. حاکمیت کوشیده است تا راه مبارزه طبقاتی کارگران را دشوارتر و راه خود را فراخ‌تر کند. به نظر من این شرایط حاکم بر جامعه طی زمان، با برنامه ریزی و هوشیاری مبارزان طبقه کارگر قابل تغییر به سود جامعه‌ی کارگری می‌باشد. اگر واقعیت‌های موجود در ایران را یافته و چشم بر روی آن‌ها نبندیم، با توجه به این که حکومت ایران از بالا رفتن سطح حقوقی مردم و متشکل شدن آن‌ها به شدت می‌هراسد و نبود تشکلات کارگری اجتماعی از قبیل سندیکاها و اتحادیه‌ها فدراسیون‌ها و کنفدراسیون‌ها، زمینه را برای تاخت و تاز حکومت بر حقوق کارگران هموار نموده است و این فقدان‌ها باعث به وجود آمدن ترس در میان کارگران شده که شاهد آن هستیم. همان گونه که مطلع هستیم پس از تغییر حاکمیت در سال ۱۳۵۷ و روی کار آمدن حکومت دینی و دیکتاتوری فعلی، ابتدا نهادهای مدنی توسط حکام خود رأی از بین رفت، و سپس تفرقه بین نیروهای کار به وجود آوردند تا راحت‌تر بتوانند جامعه‌ی کارگری را تحت کنترل درآورده و عقاید و افکار ارتجاعی خود را در سطح جامعه نهادینه کنند. به نظر من تا به امروز هم تقریباً در زمینه‌ی کنترل کارگران موفق بوده‌اند. یکی دیگر از دلایل کاهش شکل اعتراضات یا افت آن به جای اعتراض فیزیکی به نگارش نامه روی آوردند این است که در ایران سرکوب شدید خواسته‌های کارگران توسط مأموران امنیتی، که در قالب نیروهای حراست در کارگاه‌ها وجود دارند، اکثر شاغلین تمایل به اعتراض رسمی و کتبی در حین کار کردن ندارند. همان گونه که شاهد هستیم امروزه بخشی از کارگرانی که بیکار شده‌اند، اقدام به نامه نگاری در سطح کشور آن هم پس از بیکاری و دریافت نکردن دست مزد چند ماهه‌شان نموده‌اند. این اقدامات خود نشان دهنده‌ی وجود نداشتن تشکل مستقل کارگری است. نبود تشکل مستقل کارگری باعث به وجود آمدن این پدیده شوم در جمع شده است. در حالی که نامه‌نگاری باید در هنگام کار کردن نیروی کار انجام شود و کاستی‌های محیط کار خود از قبیل ایمنی، بهداشت، بیمه، دستمزد پایین و هرآن‌چه در روابط کار می‌گنجد را، به گوش مسولین ذینفع برساند؛ و در صورت ترتیب اثر ندادن آنها این نامه نگاری‌ها شکل بین‌المللی بگیرد. در دو سندیکای مستقل موجود در ایران: سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، نامه نگاری‌ها را توسط کارگران در حین کار کردن، می‌بینیم و شاهد هستیم که هر از چندی با این نامه نگاری‌ها و تجمع، خواب از چشم دولتیان روده و آنان را به چالش می‌کشاند. دلیلش وجود تشکل مستقل و منسجم بودن کارگران، علی‌رغم فشارهای طاقت فرسای کارگران به شیوه هم آموزی از ترس خود می‌کاهند و به توانمندی‌هایشان می‌افزاید. علاوه بر این‌ها رشد بی رویه جمعیت طی سال‌های اخیر درآمد نفتی ایران و اتکای دولت به درآمدهای نفتی در شکل گیری ترس موجود ایفای نقش می‌کند. به طور مثال طی سه دهه‌ی اخیر، دولت‌های حاکم بر ایران هر گاه که احساس خطر جدی می‌کنند با واردات بیرویه و البته بی کیفیت خارجی، تولید داخل را به حالت رکود درآورده است. در جامعه نرخ بی‌کاری بالای سی درصد را داریم که این موارد هم، زوایای پیدا و پنهانی دارد که به وجود آورنده‌ی ترس در میان کارگران است. قانون گریزی مجریان و دست‌اندرکاران تولید، باعث رواج قراردادهای کاری کوتاه مدت و بدون مدت، در خیلی مواقع سفید امضا شده است! که کارگران را مجبور به پذیرش این شرایط سخت نموده و در بین آنان ترس به وجود آمده است.

ارزیابی من از تاثیر تحریم‌های غرب بر مبارزات کارگران ایران بدین گونه است که: کارگران وارد یک کارزاره خیلی سختی می‌شوند. با توجه به نبودن تشکلات مستقل کارگری و به طبع آن متشکل نبودن کارگران و سطح پایین آگاهی حقوقی آنان نسبت به حقوق اولیه‌ی خودشان و فشارهای کمرشکن موجود که طی سی و چهار سال حاکمیت مستبد با



حمل و نقل است و یا جابجایی و بفروش رساندن هر محصول تولید شده، وابستگی غیر قابل انکار به سیستم حمل و نقل دارد که در صورت متشکل شدن کارگران، تمامی این امکانات می‌تواند ابزاری در دست کارگران برای مبارزه طبقاتی قرار گیرد و در چنین هنگامی است که کفه ترازو تقریباً به برابری می‌رسد و پول و سرمایه دیگر نمی‌توانند حرف اول را زده و تعیین کننده سر نوشت تولید کنندگان یا همان نیروهای کار به دلخواه خود باشند ناچارند سهم کارگران را به اندازه ارزش کاری‌شان در نظر بگیرند. در این صورت، خواسته‌های مبارزان جامعه کارگری، شکلی عملی بخود می‌گیرد.

### در مورد رابطه‌ی مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی طبقه کارگر برای بر چیدن بساط سرمایه داری و رابطه نقش زنان و محلات کارگری و زحمت‌کش نشین در تقویت این مبارزه نیز معتقدم:

رابطه تنگاتنگی میان مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی طبقه کارگر برای بر چیدن بساط سرمایه داری وجود دارد زیرا شاهرگ حیاتی سیستم سرمایه داری بخش اقتصادی آن است و برای بسته در آوردن طبقه کارگر دقیقاً از فشارهای اقتصادی استفاده نموده سلطه همه جانبه خود را به طبقه کارگر تحمیل می‌نماید. اگر کارگران بر ای بهبود وضع معیشتی، رفاهی، فرهنگی و اجتماعی خود مقابل سیستم سرمایه‌داری ایستادگی نموده و خواهان حق و حقوق واقعی خود شود، قطعاً برنامه‌های اقتصادی دولت‌ها به چالش کشیده شده و متحمل ضرر می‌شوند. این ضرر سیستم سرمایه داری، یکی از خواسته‌های سیاسی طبقه کارگر است در واقع کارگران با مقابله اقتصادی سیاست‌های کلان اقتصادی سیاسی و حتی قدرت نظامی، حکومت‌های سلطه‌گر و سرمایه دار را در مقابل یک علامت سؤال واضحی قرار می‌دهند، که در خیلی از اتفاقات کارگری جهان امروز، شاهد آن هستیم وقتی حکومت‌ها با یک برنامه از پیش تعیین شده بخواهند که طرحی یا لایحه‌ای را علیه طبقه کارگر به تصویب برسانند، با به حرکت در آمدن جنبش کارگری و بپا خواستن طبقه کارگر، طرف مقابل یا همان سیستم سرمایه داری مجبور به عقب نشینی از موضع اتخاذی خود می‌شود. بعنوان مثال فکر می‌کنم در سال ۲۰۰۵ بود که در ایتالیا شاهد یک چنین اتفاق جالبی بودیم. دولت سرمایه داری «برلسکونی» تصمیم به افزایش حق بیمه پرداختی کارگران گرفت که تشکلات کارگری با هوشیاری کامل با این اقدام دولت به مبارزه بر خواستند و دوازده میلیون کارگر ایتالیایی داری تشکلات کارآمد کارگری، ظرف مدت فقط ۱۰ ساعت چرخ اقتصادی کشور ایتالیا را متوقف نمود، و دولت کاپیتالیستی آقای «برلسکونی» را مجبور به پس گرفتن لایحه خود از مجلس و عذر خواهی از مردم ایتالیا نمود. یک نمونه دیگر در فرانسه سال ۲۰۰۸ یا ۲۰۰۹ بود که سالش را دقیقاً بخاطر نمی‌آورم که لایحه ارسال آقای «سارکوزی» رئیس جمهور وقت فرانسه، مبنی بر اخراج کارگران مجرد زیر ۲۴ سال به دلخواه کارفرما در مجلس فرانسه تصویب شده بود پس از ابلاغ تصویبیه مجلس مردم فرانسه دست به اعتصاب گسترده ای زدند که با حضور بیش از ۹۰ روزه خود در خیابانهای شهر و قفل زدن به چرخ چرخه اقتصادی کشور آقای سارکوزی و مجلس فرانسه را وادار به لغو لایحه تصویب شده نمودند. بعد از چنین اتفاقی، به سر کارهای خود باز گشتند.

واما نقش زنان نقشی است کاملاً برابر با نقش مردان در راستای مبارزه طبقاتی که در بعضی از کشورها شاید کار سازتر از نقش مردان نیز باشند. در کشورهای پیش رفته که زنان خود نیمی از نیروی کار آن جوامع هستند، ذنبغ و درگیر مسائل کارگری می‌باشند. اما در کشورهایی مثل ایران که زنان بیشتر در درون خانه ایفای نقش می‌کنند، مسئولیت‌شان به مراتب بیشتر از مردان است، زیرا هم از مشکلات همسر خود از قبیل درآمد کم و عدم امنیت شغلی نان‌آور خانه با خبر است و هم باید گذراندن زندگی مشترک را با آن درآمد کم و زیر خط استاندارد، مدیریت نموده با همکاری

تشکل‌هایی را برای طبقه کارگر لازم می‌دانید؟ لطفاً توجه داشته باشید که منظور صرفاً تشکل‌های محل کاران هم فقط در کارخانه‌ها نیست بلکه مراد از تشکل‌های طبقه کارگر در اینجا تشکل‌های معلمان پرستاران رفتگران کارگران حمل و نقل بیکاران وغیره است. وقتی ما سر صحبت از متشکل کردن کارگران در ایران را باز می‌کنیم با موانع ومشکلات ریز ودرشت در هم تنیده ای مواجهه می‌شویم که هر بخش از آنها را غالب موجودیت‌شان شناخته وبری رفع این مشکلات اقداماتی اساسی انجام دهیم که موانع موجود بنظر من عبارتند از باورهای نادرست دینی که طی قرون و اعصار در جامعه نهادینه شده است پراکندگی جغرافیایی فواصل زیاد شهرها از یکدیگر وجود مراکز تولیدی صنعتی در مراکز استان‌ها که به طبع آن مسافرت‌های اجباری از روستاها و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ انجام می‌شود، خود این امر باعث بوجود آمدن مشکلات مختلفی مانند حاشیه نشینی، که افراد ساکن در حاشیه شهرها کارهای دشوار و غیر استاندارد را براضی می‌پذیرند که این خود ریشه در سیستم آموزشی کشور و روابط اجتماعی در ابتدایی‌ترین نوع آن یعنی خانواده و خویشاوندان دارد به عنوان مثال در بسیاری از نواحی خانوادگی و آشنایان نسبت به همدیگر می‌شنویم که می‌گویند: چکار به دیگران داری سرت را بنداز پایین وکارت را انجام بده. که این پند نادرست در سطح جامعه به کرات تکرار می‌شود و مانع بزرگی در متشکل شدن افراد کارگر است چنانچه در یک مدل علمی و روانشناختی اجتماعی، فرزندان هر جامعه یا کشوری باید در خانه یاد بگیرند، در مدرسه تمرین کنند، و آموخته‌های خود را در جامعه تحویل دهند. در واقع می‌بینیم که در خانواده‌ها چیز زیادی در باره متشکل شدن به فرزندان خود نمی‌آموزیم تا در مدرسه تمرین کنند و در جامعه تحویل دهند. و در این مورد بنظر من با یک کلاف سر در گمی مواجه هستیم که اگر بخواهیم چیدمان اجتماعی و روابط بین توده‌ها از بالا به پائین تنظیم گردد که متأسفانه همیشه افراد حکومتی رأس کار، افرادی نالایق، خود رأی و دیکتاتور بوده و هستند؛ و اگر بخواهیم برعکس آن، یعنی چیدمان از پائین به بالا باشیم، باز هم ناهمگونی فکری اشار جامعه و مناسبات نا متعارف اجتماعی مانع این کار می‌شود با توجه به اظهاراتم فکر می‌کنم بهترین راه برای متشکل کردن کارگران و بالا بردن سطح آگاهی همه جانبه کارگران، باید یک تحول فکری در سطح عمومی جامعه توسط روشنفکران و پیش گامان مبارزه پی ریزی شود و به اجرا در آید؛ که البته باید با عمل این افراد توأم باشد. تنها بسنده نمودن به گفتار و دستور دادن، نمی‌تواند جوابگو باشد؟! تا بتوانیم کار نه چندان راحت متشکل نمودن کارگران را به مرحله اجرا در آوریم. و بهتر این است که صاحبان اندیشه‌های نوین، علاوه بر احترام نهادن به باورهای دینی، سعی در پالایش دین از خرافات، خرافات از اعتقادات، و اعتقادات از روابط اجتماعی، بر مشکلات فائق آیند. تشکلاتی که می‌توان برای کارگران در نظر گرفت، همنا سندیکاهای مستقل وانجمن‌های صنفی مستقل در محیط کار و انجمن‌های محلی در محل زندگی توده مردم می‌باشد. با توجه به سوال مطرح شده هدف از کارگران فقط کارگران خط تولید کارخانه‌ها نیستند بلکه، امروزه کارگران خدمات رفاهی مانند پرستاران و رفتگران و معلمان از مشارکت بالایی در سیستم آموزش بهداشت درمان و نظافت و زیبایی جامعه در تمام سطوح، برخوردار هستند که باید تمامی زحمتکشان مزد و حقوق بگیران، دارای نهادهای مدنی مستقل در محل کار مانند سندیکاها و انجمن‌های محلی در محل زندگی برای مبارزه با هر گونه ظلم و ستم در حق زحمتکشان و استیفای حقوق حقه خودشان بنا بر شایسته سالاری ایفای نقش کنند و یا در بخش حمل و نقل که بنظر من در جهان سرمایه داری امروزی، حمل و نقل شاهرگ حیاتی می‌باشد و هیچ اقتصاد پویایی را نمی‌توانیم اقتصاد پویا و کار آمد بدانیم اگر سیستم حمل و نقل ناقص و ناکارآمد داشته باشد. امروزه در سرتا سر دنیا برای رسیدن کارگر تا پای دستگاه تولید، نیازمند سیستم



نهادهای مدنی قوی برای مبارزه داشته باشند تا بتوانند در مقابل هر گونه ناملایمات ایستادگی نموده و قدرت باج خواهی از هر سیستمی را صلب کند. تنها با نهاد های مدنی از قبیل سندیکاها و اتحادیه‌هاست که می‌توانند به ارتقاء کیفیت سطح زندگی خود نائل آیند. در مورد ناکارآمدی احزاب باصطلاح کارگری هم، نمونه‌های بارزی در جهان وجود دارد و شاهد هستیم وقتی رهبری حزبی خود را مقید به رعایت حقوق مردم و خود را پایبند به حتی خواستگاه اولیه خود نمی‌داند و خود سرانه عمل می‌کند و حزب را تبدیل به یک استبداد می‌نماید، بعنوان مثال چند سال بعد از انقلاب روسیه و روی کار آمدن استالین، شیوه مدیریتی حزب کارگر بشکل بوروکراتیک و دستورهایی که از بالا صادر می‌شد و باید در شوراهای کارگری اجرا می‌شد تغییر مسیر داد. همان شوراهایی که در بوجود آوردن این حزب جانفشانی‌های بیشماری کرده بودند در طی زمانی نه چندان طولانی، رنگ کارگری خود را از دست داد، و فقط دستورهای خشک می‌داد و هیچ نقدی را برنمی‌تابید. یا در مورد انقلاب هند که رهبر آن کاملاً شیوه‌ای مردمی داشت از خط و مشی جاه طلبانه حزبی دور از مردم با مردم و برای آزادی مردم مبارزه می‌کرد و مردم هند هم همراهی‌اش می‌کردند و علی‌رغم فشارهای همه جانبه از سوی دولت استعمارگر انگلیس رهبر فقید هند از محبوبیتی خاص نزد مردم بر خودار است بطوری که وقتی گاندی را می‌خواستند به زندان ببرند، مردم هند هم به طرف زندان حرکت کردند که در هیچ کجای دنیا حرکت مردم به سوی زندان سابقه ندارد. یا در زمان نخست وزیری خانم مارگارت تاچر، معدنچیان انگلیس دست به اعتصاب زدند. در انگلستان حزب کارگر وجود دارد اما کارگران با وجود حزب کارگر به خواسته‌هایشان نرسیدند و خلاصه اینکه بنظر من کارگران در هر جامعه ای باید طبقه خود را چه در غالب نهاد چه در غالب حزب، اصلی‌ترین افراد تاثیر گذار در سیاست‌های خرد و کلان حکومت ها بوده و عرصه را برای چپاول نظام سرمایه داری باز نگذارند، زیرا کارگران بیشترین لطمه را در طول تاریخ از عدم پویائی و بی جنب و جوشی خود خورده‌اند. بنظر من طبقه کارگر همیشه باید پویا و کنشگر در سطوح مختلف سیاسی اجتماعی فرهنگی و هنری حضور داشته و لحظه‌ای غافل از سیاست بازی‌های سیاستمداران ضد کارگر در هیچ کجای دنیا نباشند. امروزه شاهد تاراج مال و جان این طبقه توسط سیستم سرمایه داری هستیم که ریشه در بی برنامه‌گی‌های گذشته این طبقه دارد. باید با الگو برداری از گذشته در حال حاضر بتوانیم قادر به زیستن و مبارزه طبقاتی باشیم و برای آینده این طبقه هم دور نمای زیبایی ترسیم نموده برای رسیدن به آینده ترسیم شده خود با تلاش هر چه بیشتر پیکار را در کنار کار خود قرینه نموده و به مبارزه ادامه دهیم کارگران باید چه با داشتن حزب و یا نداشتن حزب قادر به تعیین سر نوشت خود باشند.

زنده باد جنبش کارگری زنده باد اتحاد

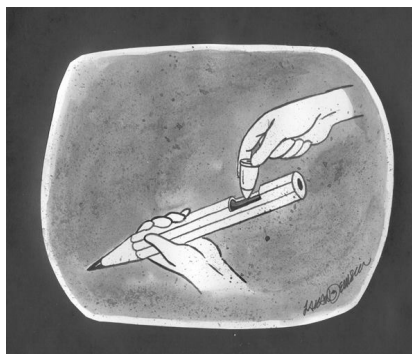
\*

و همدلی و گذشت از بسیاری از خواسته های به حق خود و سایر اعضای خانواده با شریک زندگی دست در دست و رو در روی روزهای سخت به زندگی ادامه دهد. اگر در خانواده‌های کارگری این چنین گذشت و همدلی وجود نداشته باشد کارگران قادر به مبارزه سیاسی و اقتصادی نخواهند شد. من طی چند سال اخیر که در گیر مبارزات کارگری در ایران بودم - و هنوز هم کم و بیش با مشکلات جامعه کارگری درگیر هستم- با افراد تقریباً زیادی در حیطه فعالیت‌های کارگری آشنا هستم و زندگی آنان را از نزدیک دیده‌ام و یا در کتاب خاطرات آن‌ها را خوانده‌ام، هر زمان مبارز طبقه کارگر پشتیبانی اعضای خانواده خود علی‌الخصوص همسرش را دارد خیلی راحت و با آسایش خاطر، با وجود کمبودهای مالی، به فعالیت طبقاتی اجتماعی‌اش ادامه می‌دهد و اگر این حمایت وجود نداشته باشد، علاوه بر کندی مبارزه با سیستم سرمایه‌داری، بخش عظیمی از انرژی خود را باید صرف رودررویی و متقاعد نمودن اعضای خانواده خود کند. در چنین مواقعی گاهی اوقات دیده می‌شود که مبارز کارگری، از خواسته‌های آرمانی خود صرف نظر نموده و خود تبدیل به عنصر ضد کارگر می‌شود و گاهی نیز به کارگر مبارز و خانواده شرایط سختی تحمیل می‌شود که اثرات مخرب آن تا سالیان دراز در جامعه مشهود است؛ مثل منجر شدن به طلاق. خوب بخاطر دارم در جلسات هفتگی سندیکای شرکت واحد که هر جمعه در نزدیکی میدان حسن آباد تهران بر گزار می‌شد و من هم معمولاً هر جمعه به آن‌جا می‌رفتم برای آموزش دیدن، یک روز مهمان دعوت شده به جلسه جهت انتقال تجارب خود آقای علی رازانی بود. ایشان در رابطه با اعتصاب سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲ دستگیر و به زندان افتاده بود و پس از سپری کردن ۶ سال مدت محکومیت خود، آزاد شده بود. وقتی برای حاضرین سخنرانی می‌کرد اعلام کرد: یک مبارزه اجتماعی اولین کاری را که می‌باید انجام دهد متقاعد نمود اعضای خانواده علی‌الخصوص همسر خود برای همراهی و همدلی‌ست. زیرا من در آن زمان خفقان و کشتار که شش سال در زندان بودم، تنها و تنها یاور همیشگی‌ام همسرم بود که به من روحیه ایستادگی و تحمل می‌داد. در بیرون کار می‌کرد و هزینه‌های زندگی را فراهم می‌نمود. نقش زنان بدینگونه دارای اهمیت در مبارزه مردان است. نقش محلات کارگری و زحمتکش در تقویت و پشتیبانی جنبش کارگری بسیار با اهمیت است زیرا در محلات کارگری یک سادگی در زیستن و افراد ساکن در آن محلات به چشم می‌خورد که اهالی اکثرأ مثل هم از یک طبقه‌اند و درد یکدیگر را براحتی می‌فهمند. سادگی و صداقت موجود در این محلات باعث می‌شود یک همگرایی بوجود آید که در مواقع حساس انقلابی، ناخواسته نیازهای یکدیگر را در حد توانشان برآورده می‌سازند و نیروهای انقلابی جدید هم از این محلات وارد صحنه کارزار می‌شوند که باعث تقویت هسته مرکزی مبارزان کارگری می‌گردند. نقش این گونه محلات باید برای مبارزه طبقاتی در نظر گرفته شود.

### در مورد نقش حزب طبقه کارگر برای الغای نظام سرمایه داری و پیروزی جنبش طبقه کارگر معتقدم که:

در صورتی این اعتقاد می‌تواند درست باشد که احزاب کارگری مشروعیت کلی خود را از نهادهای مدنی جامعه از قبیل سندیکاها و انجمن‌های صنفی و محلی گرفته باشد و تاثیرپذیری آن‌ها از این نهادها باشد. علی‌رغم لاینحل ماندن مشکلات کارگران در بسیاری از کشورها تنها ایجاد حزب طبقه کارگر نمی‌تواند تمامی مشکلات را حل نموده و آخرین نسخه تجویزی باشد؛ زیرا در بسیاری از کشورها با وجود احزاب کارگری مشکلات کارگران همچنان پا بر جاست. احزاب پس از تاسیس ناچارند برای کسب قدرت حکومتی مبارزه کنند! پ کارگران را فراموش می‌کنند. موارد نادری می‌توان یافت که احزاب کارگری هم برای کسب سهم حکمرانی و هم برای بهبود معاش کارگران مبارزه نمایند. در واقع جامعه کارگری باید دارای

## مبارزه با انحلال طلبی



محمد اشرفی

### پاسخ اول:

ترس کارگران به این دلیل نیست که از مبارزه و یا کشته شدن می‌ترسند بلکه به این دلیل است که افقی برای مبارزه خود نمی‌بینند و خود را تنها و کوچک و پراکنده، دشمن را یکپارچه و بزرگ می‌بینند، به خواسته‌ها و قدرت خود ایمان ندارند.

تحت فشارهای مداوم و طولانی شدن عدم خروج از بن بست، جنبش کارگری بیشتر به سمت مشکلات درونی سیر می‌کند، این بسیار خطرناک است بخشهایی از جنبش کارگری علی‌رغم وجود شرایط گسترده اعتراض به سکوت وادار شده است بخشهایی نیز به شدت سرکوب شده و تقریباً متلاشی شده اند بخشهای نرم آن تحت فشارهای زیاد به سمت سازش ناخواسته هدایت شده است و با مسائل سیاسی رفرمیستی خود را مشغول کرده است، بخشهایی نیز برای پیدا کردن راه خروج مجبور به مجادله میان خود شده اند، همه اینها نشانی از گسترش پراکندگی، تفرقه بیشتر و بن بست است، اینها حاصل دو موضوع به هم پیوسته است ۱- وجود فشار شدید و شرایط عینی انقلاب ۲- نبود ابزار هدایت انقلاب (حزب) جهت مقابله و هدایت جنبش به سمت حرکت‌های ارتقا یابنده انقلابی است، با توجه به شرایط ایران همیشه این طور بوده که اول سازمان سیاسی طبقه ساخته می‌شود و سپس تحت فشار آن به حاکمیت، حاکمیت مجبور به پذیرش سازمان‌های توده‌ای طبقه می‌شود در این مورد بسیار تأخیر شده است، باید پس از اوج گیری اعتراضات جدید که هر لحظه زمان آن نزدیک تر می‌شود در انتظار یک نظام فاشیستی دیگر با شدت بیشتر و حتی توده گیرتر باشیم و این خیانت از جانب پیشروان طبقه کارگر هرگز قابل گذشت و بخشش نخواهد بود.

متشکل شدن طبقه کارگر مقدم بر هر مطالبه دیگری است طی تاریخ ۱۰۰ ساله مبارزات کارگری در ایران و کشورهایی مانند آن مشخص شده است که طبقه کارگر هرگز نمی‌تواند و نتوانسته بدون داشتن حزب خود تشکیل توده‌ای خود را بسازد و اگر مواردی نیز ساخته شده است دلیل نبود حزب نتوانسته آنها را حفظ نماید. وضعیت تشکل‌های فعلی مانند سندیکای واحد و هفت تپه بعنوان سازمان‌های توده‌ای کارگران و کمیته‌های پیگیری، هماهنگی، اتحادیه آزاد کارگران و... بعنوان نمونه تشکل‌های فعالین کارگری اثبات کننده این موضوع هستند

بدلیل نبود پشتیبان حقیقی در میدان پراتیکی مبارزه از سندیکا‌های فوق تنها شکلی باقی مانده است، کمیته پیگیری زمین گیر شده، کمیته هماهنگی برای حفظ خود به ورطه مجازی و خبر رسانی و مشکلات درونی کشیده شده و اتحادیه آزاد کارگران هر روز بیشتر در ماهیت مسلط قانون گرای و علنی‌گرایی بدون اینکه خود بخواهد به کپی برابر اصل خانه کارگر تبدیل می‌گردد. همه این تشکل‌های نمونه وار به دلیل نبود سازمان سیاسی طبقه کارگر اجباراً مسیرهای گفته شده را طی می‌کنند. برای اینکه طبقه کارگر بتواند مطالبات ریز و درشت خود را بدست آورد باید در دو شکل سیاسی و توده‌ای متشکل شود طبقه کارگر بدون متشکل شدن در حزب خود امکان ندارد بتواند تشکلهای توده‌ای خود را تشکیل داده و حفظ نماید با تکیه بر موارد بالا نبود سازمان‌ها توده‌ای کارگران و وضعیت سندیکا‌ها و دیگر تشکل‌های موجود نشان می‌دهد که تشکیلات‌های موجود هیچ کدام حزب طبقه کارگر نیستند. با توجه به مقدمه فوق به سؤال چنین باید پاسخ داد که ترس طبقه کارگر و تقلیل مبارزات کارگران از اعتراضات و اعتصابات به طومار، به خاطر نداشتن افق روشنی از آینده است، افق مورد نظر را فقط حزب می‌تواند امکان پذیر نماید. بنابراین نبود حزب در مورد مستولی شدن ترس بر کارگران دلیل اصلی است، یعنی اگر بخواهیم ترس را از بین ببریم، اعتماد به نفس به کارگران بدهیم، آنها را به آگاهی‌های لازم برسانیم، آنها را متشکل نماییم و آنها را آماده تسخیر قدرت نماییم و... همگی از کانال متشکل شدن انقلابیون و پیشروان طبقه کارگر در حزب طبقه خواهد بود و تا زمانی که چنین نشود نه تنها مبارزات کارگران هر روز ضیف تر خواهد شد، حتی اگر بر اثر بحران‌های موجود و فشارهای مختلف بر جمهوری اسلامی محیط و عرصه آنقدر باز شود که کارگران بتوانند تک تک یا میلیونی اعتراض نمایند و در میادین و کارخانه‌ها پرچم سرخ به دست گرفته شعارهای کمونیستی بدهند و حتی بتوانند کارخانه‌ها را تحت کنترل در آورند و... مانند همانهایی که اکنون در اسپانیا، پرتغال، ایتالیا و... انجام می‌دهند باز هم به مطالبات خود نخواهند رسید و در نهایت همه چیز را به سرمایه داری واگذار خواهند کرد، نتیجه می‌گیریم تنها راه پیروزی طبقه کارگر متشکل شدن است و با توجه به شرایط ایران حداقل این است که تا زمانی که کارگران پیشرو انقلابی اقدام به متشکل شدن در سازمان سیاسی طبقاتی با گرایش مارکسیستی-لنینیستی نکنند امکان سازمان یابی و سازماندهی سراسری کارگران ممکن نخواهد شد، این گفته به شهادت تاریخ اثبات شده است، در نتیجه وظیفه عاجل امروز ما به صورت زیر فرمول بندی می‌شود:

برای اینکه ترس نداشته باشند و از عقب نشینی جلوگیری کرده و دفاع را به حمله تبدیل نمایند باید از نظر آگاهی طبقاتی آموزش ببینند، آماده تسخیر قدرت شوند. برای اینکه طبقه کارگر برای تسخیر قدرت آماده شود باید دارای دو شکل تشکل با پیوند ارگانیک باشد و برای اینکه بتواند تشکل توده‌ای داشته باشد باید به صورت سیاسی - توده‌ای همزمان متشکل شود، برای اینکه بتواند در سازمان سیاسی متشکل شود باید با انحرافات، بخصوص انحرافات ضد حزبی، ضد تشکل یابی مبارزه کند که فعلاً "مبارزه با انحلال طلبی مقدم بر مبارزه با هر انحراف دیگر است."

فلاکت و فروپاشی اقتصادی می‌تواند یک فاکتور برای رشد و شدت یابی مبارزات باشد اما به تنهایی نمی‌تواند کارگران را برای مبارزه مهیا کند یعنی اگر این فاکتور تنها باشد نه تنها باعث رشد مبارزه و امکان پیروزی طبقه کارگر نمی‌گردد بلکه باعث عقب نشینی بیشتر طبقه از جهت پراتیک و آگاهی طبقاتی می‌شود (مانند حالا) و حتی باعث رشد و گسترش فاشیسم می‌شود همچنین اگر این فاکتور تنها باشد می‌تواند باعث راحتتر عبور کردن سرمایه داری از بحران‌ها شود در واقع در چنین شرایطی طبقه کارگر دچار پراکندگی و رقابت درونی بیشتری می‌گردد که دسته‌های بسیار زیاد کارگری در دشمنی با منافع طبقاتی خود مستقیم و

شدن به معنای واقعی امکان خود را از دست می‌دهد، کارگری که قرار است بر مبنای نظام اشتغال سیال سه ماه یا موقت بدون تاریخ یعنی کمتر از سه ماه کار کند با هیچ منطقی نمی‌تواند قانع شود که تشکل محل کار خود را با بقیه کارگران تشکیل بدهد.

پارامترهای بسیار در این موضوع دخیل هستند که همه آنها در یک سر فصل می‌گنجند، آن هم نبود سازمان سیاسی طبقه کارگر است، البته سازمان سیاسی مورد نظر فقط و فقط در صورت داشتن گرایش مارکسیست - لنینیستی می‌تواند جواب‌گوی چنین نیازی باشد.

وقتی بحران حاکمیت در زوایای مختلف آن شدیدتر می‌گردد ضرورتاً نبرد و مبارزه میان کار و سرمایه به نقاط تعیین تکلیف نزدیک تر می‌شوند و هر چه به آن نقطه عطف نزدیکتر می‌شویم ضرورتاً سرکوب شدیدتر می‌گردد و به جای می‌رسد که به قول شاهرخ زمانی در خط الرأس بکش تا زنده بمانی قرار می‌گیرد و اکنون وضعیت سرمایه داری جمهوری اسلامی در حوالی چنین وضعیتی است درمقابل چنین سرکوبی جنبش کارگری فقط دو راه پیش رو دارد یا باید به شدت، سرعت و قدرت مبارزه اش متناسب با پی‌آمدهای بحران بیافزاید برای این کار نیاز به حزب واقعی طبقه کارگر دارد، در صورت نداشتن ابزارهای لازم مجبور می‌شود راه دوم که تسلیم شدن تدریجی است را انتخاب نماید. طی ده سال گذشته جنبش کارگری علی‌رغم افت و خیزهای خود همین مسیر را پیموده است تمامی ابزارهای موجودش و تئوری‌های ناقص و من در آوردی پرستش کنندگان خود به خودیسم را بکار برده است و همگی ثابت کردند به درد مبارزه موجود نمی‌خورند نتیجه و تاثیر عملی و اثباتی این مبارزه خود به خودی و خود جوش و تئوری‌های من در آوردی یا کلیشه‌ای عاریتی امروز عملاً با عقب‌نشینی آرام آرام جنبش کارگری و متناسب با افزایش شدت سرکوب در مقابل دشمن است وضعیت کنونی جنبش کارگری بخصوص تمام آبرو و حیثیت قانون‌گرایان و علنی‌گرایان، جنبشی‌ها، خود به خودیسم‌ها و تحزب‌گریزان، انحلال‌طلبان در مجموع تمامی مخالفان لنینیسم را بر باد داده است.

شکی در این نیست که اگر حزب طبقه کارگر وجود داشت هرگز کارگران مجبور نمی‌شدند به جای اعتصاب، تظاهرات، راه‌پیمایی، تجمع، محاصره مجلس، کنترل کارخانه و سنگر بندی و تسخیر قدرت دست به جمع‌آوری طومار بزنند. تازه وقتی دشمن برخی از مسئولین جمع‌آوری امضا را احضار می‌کند اگر حزب طبقه کارگر وجود داشته باشد اولاً که دشمن نمی‌توانست آنها را احضار کند، اگر هم احضار نماید آنها با تکیه به قدرت حزب طبقه کارگر مجبور نمی‌شوند تابع قانون شوند و به دنبال آن مجبوراً اعلام کنند که تا پایان انتخابات اعلام تجمع نخواهیم کرد، این‌ها زمانی نیروهای رادیکال جنبش کارگری بودند که اکنون در فضای نبود حزب هم از جهت تئوریک تسلیم شده‌اند و هم از جهت عملی تابعیت قانون را بدون اعلام علنی پذیرفتند. این یعنی عقب‌نشینی سال به سال و ماه به ماه که در آینده روز به روز خواهد شد در صورتی اگر حزب واقعی طبقه کارگر وجود داشت این فعالین رادیکال را هم از جهت صبر انقلابی، هم از جهت آموزش‌های تئوریک، هم از جهت سازمان‌یابی و سازمان‌دهی و امکانات سراسری شدن پشتیبانی می‌کرد، و هم با قد علم کردن در مقابل جمهوری اسلامی از جهت اعتماد بنفس و داشتن پشتیبان قوی حمایت می‌کرد. من این دوستان را از نزدیک می‌شناسم اگر نوشته‌ها و حرف‌های ۵ سال قبل آنها را با حرف‌های امروز شان مقایسه کنید پی‌به‌عقب‌نشینی سال به سالشان خواهید برد آنها در جریان مستقیم مبارزه قرار دارند و هر روز مجبور می‌شوند مطالباتشان را تقلیل بدهند تا شاید کمی بدست بیاورند این رفقا چاره‌ی ندارند یا باید لجبازی کنند و به حاشیه پرتاب شوند که مثلاً "رادیکالیسم بی‌ثمر خود را حفظ کنند یا در جریان سیلاب بی‌دفاع به قانون‌گرایی نزدیک تر و نزدیکتر شوند تا به شکل

غیر مستقیم به خدمت جناح‌های مختلف سرمایه داری در می‌آیند. ظهور فاشیسم شانس بسیار زیادی در چنین شرایطی دارد، انتظار افزایش اعتراضات با توجه به گسترش بحرانها بستگی به دارایی‌های طبقه کارگر دارد یعنی درست است که زمینه اعتراض بر اثر گسترش دامنه بحرانها وجود دارد اما این زمینه برای امکان پذیر کردن اعتراضات نیاز به چند پارامتر دیگر دارد از جمله حدی از آگاهی طبقاتی، وجود تشکل‌های توده‌ای و وجود سازمان سیاسی کارگران، اینها فعلاً در ایران وجود ندارد. در شرایط عینی کنونی نه تنها امکان گسترش اعتراضات وجود دارد بلکه امکان پیروزی انقلاب کارگری نیز وجود دارد اما در صورتی ممکن می‌شوند که ابزارها و ملزومات مورد نیاز خود را داشته باشند با توجه به اینکه شرایط عینی آماده است اما به دلیل عدم وجود شرایط ذهنی نمی‌توان از شرایط عینی سود برد. جالب است توجه کنیم همین بحرانهای موجود در ایران با درجات متفاوتی در یونان، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا و... وجود دارد اما می‌بینیم که در ایران با گسترش بحرانها اعتراضها کم می‌شود و تقلیل می‌یابند در اسپانیا اعتراضها با گسترش بحرانها افزایش یافته اما در آنجا نیز تبدیل به انقلاب نمی‌شود با گسترش بحرانها در برخی از کشورها اعتراضات خیابانی بیشتر از اعتراضات کارگری در کارخانجات است، کارکرد بحران‌ها در ایران سه برابر بیشتر از آمریکا و اروپا است چون بخشی از بحرانهای اروپا و آمریکا از طریق زیر گروه بودن اقتصاد ایران به ایران انتقال می‌یابد همچنین بحرانهای خود جمهوری اسلامی نیز مزید بر آن بحرانهای انتقالی است، بحرانهای حاصل از تحریم نیز اضافه می‌گردد حال می‌بینیم وجود سه برابر بحران نه تنها باعث سه برابر شدن اعتراضات نشده بلکه رو به کمتر شد هست، عامل چیست؟ تحلیل تفاوتها و اثرات و تاثیرپذیری اینها و پیدا کردن علل تفاوت به ما یاد داده و ثابت می‌کنند که جدا از زمینه‌های عینی که با بحرانها آماده تر می‌شوند چیزمکملی بسیار مهم دیگری لازم است. تاریخ ثابت کرده است که بدون تشکیلات سیاسی دقیقاً حزب، طبقه کارگر هرگز نمی‌تواند خود را برای ادامه مبارزه و عبور از سرمایه داری آماده نماید.

در ایجاد و دامن زدن به ترس کارگران و دست به عصا کردن آنها در مطالبات خود موارد بسیاری دخیل هستند اما آنچه به صورت ریشه‌ای و همه‌جانبه عمل می‌کند تغییر سیستماتیک روابط میان اشتغال و بیکاری است، که آگاهانه و نقشمند از طرف سرمایه داری اجرا میگردد، سرمایه داری توانسته است طی ۷۰ الی ۸۰ سال اخیر به صورت برنامه‌ریزی شده (که امکان اجرایی این برنامه‌ریزی به افول قدرت اجتماعی طبقه کارگر از جهت ذهنیت انقلابی و افزایش تحمل اندیشه‌های سرمایه داری و ستم‌پذیری از طرف کارگران و نمایش شکست ناپذیری نظام سرمایه بر طبقه کارگر است) اشتغال دائم را به اشتغال سیال و به طبع بیکاری محدود را به بیکارهای بلند مدت، سیال و پنهان و گسترده تبدیل نماید. می‌دانیم که میان بیکاری و اشتغال رابطه معکوس وجود دارد. این نقشمند بودن گسترش اشتغال سیال و تغییر مداوم اشتغال و بیکاری برای هر فرد در زمانهای متناوب و بسیار کوتاه که هر چه به جلو می‌رویم فرکانس انتقال اشتغال به بیکاری و بعضاً برعکس به صورت اپیدمی کوتاه تر و کوتاه تر می‌شود و ترس از آن است که زمان اشتغال که اکنون به ۱ سال، ۶ ماه یا ۳ ماه، حتی موقت بدون تاریخ تقلیل یافته آنقدر گسترش یافته به اشتغال روزانه تبدیل گردد، یعنی اینکه برای کارگران وارد شدن به یک کار در صبح و تسویه در عصر همان روز به موضوع عادی تبدیل شود در چنین سیستمی اعتراض جایی ندارد، تمامی مطالباتی که برای کار مدت دار می‌تواند معنا پیدا کند در کار سیال کوتاه مدت ممکن نخواهد بود و حتی مطالبه آن برای خود کارگران از منظر فکری نیز نامعمول خواهد شد یعنی ساختار فکری تغییر خواهد کرد که در حوزه تغییر این ساختار فکری بسیاری از مطالبات از لیست مطالبه حذف می‌گردند. حتی اتحاد و متشکل

جدیدی از خانه کارگر تبدیل شوند این‌ها همه تأثیرات منفی نبود حزب و افکار تحزب‌گریزی است اگر می‌گویم شکل جدیدی از خانه کارگر دلایل محکمی دارم شما نوشته‌ها و سخنرانی‌های ده سال گذشته محبوب، صادقی و دیگر افراد خانه کارگر را نت برداری کنید و همچنین از نوشته‌ها و گفته‌های مسئولین جمع آوری طومارها نیز نت برداری کنید خواهید دید که ماهیتا "یکی هستند و بی‌افقی و بی‌عملی را بیان می‌کنند منتها آنها (خانه کارگریها) رسماً" قانونی هستند ولی اینها رسماً" غیر قانونی. محبوب دهها سخنرانی دارد که مثلاً" می‌گوید کارگران در مقابل تغییر قانون کاریا عدم افزایش دستمزدها یا انجماد دستمزدها ساکت نخواهند بود و حال همین مفهوم در جای جای نوشته‌ها و مصاحبه‌های رفقایمان بارها از روی ناامیدی و حتی با آگاهی به اینکه کاری نمی‌توانند به پیش ببرند تکرار می‌شود این مفهوم برای محبوب یعنی تضمین حاکمیت جمهوری اسلامی اما برای رفقای ما یعنی بن بست و در جا زدن، این رفقا چاره‌ای ندارند رادیکالیزم روی هوا نمی‌تواند باشد باید امکانات رادیکالیزم را بوجود آورد برای جنبش کارگری ایران اکنون امکان و زمینه پیش برد رادیکالیزم به ساخته شدن حزب طبقه کارگر بستگی دارد در غیر این صورت فعالین رادیکال هر روز بیشتر در قانون و علنی‌گرایی و رفرمیست فرو خواهد رفت باید حزبی ساخته شود تا با اعمال هژمونی و اتوریته طبقاتی خود سیر روند کنونی را تغییر جهت بدهد آنگاه خواهیم دید که کارگران و سازمان دهندگان آنها به جای جمع آوری طومار، اعتصاب و تظاهرات سازمان دهی می‌کنند. از این گفته یک نتیجه دیگر نیز می‌گیرم و آن این است که سازمانها و احزاب موجود مانع رشد جنبش سوسیالیستی و جنبش کارگری هستند و مانع به هم پیوستن این دو جنبش می‌باشند بنا براین باید آنها را به لیدر هایشان واگذار کرده و اقدام به تشکیل حزب واقعی طبقه کارگر نمود. راه دیگری وجود ندارد.

### پاسخ دوم و سوم:

طبقه کارگر برای کسب مطالبات ریز و درشت خود نیاز به سازمان سیاسی جهت برقراری ارتباط ارگانیک میان بخش‌های مختلف طبقه و مبارزات سراسری کارگران و ... دارد، در همین حال نیاز به سازمانهای توده‌ای جهت مبارزه برای کسب مطالبات روز مره و آماده کردن کارگر در جهت اعمال قدرت طبقاتی است، معلمان، پرستاران، رفتگران، بیکاران، کارگران حمل و نقل و ... همگی بخش‌هایی از طبقه کارگر هستند، که باید در محل کار و زندگی در اشکال مختلف سازمانهای توده‌ای کارگری فراخور میزان سطح آگاهی خود متشکل شوند. نوع تشکل را میزان آگاهی افراد تعیین می‌کند که آگاهترین کارگران ضمن شرکت در اتحادیه‌ها، سندیکاها، انجمن‌ها، شوراهای، باید در حزب طبقه متشکل گردند، در شرایط خاص امروزی به دلیل نبود حزب طبقه کارگر که باعث شده سازمان‌های توده‌ای کارگران امکان تشکیل، یا پس از تشکیل امکان ادامه نداشته باشند رسالت تاریخی و مسئولیت ضروری فعالین انقلابی تشکیل هسته‌ها و کمیته‌های مخفی و انقلابی است، هر گونه بهانه و کوتاهی در این مورد از طرف کارگران آگاه و سوسیالیست‌ها خیانت به طبقه کارگر است. اینجا لازم است برخی خصوصیات لازم جهت تشکیل کمیته‌ها و هسته‌ها را بیان کنم :

هر انسان مبارز و انقلابی و البته بخصوص کمونیست‌ها در هر عمل، یا بحث و فعالیت علمی لازم است موارد زیر را قبل از هر چیزی روشن کند تا به صورت علمی به موضوع پرداخته شود، در واقع دانستن و مشخص کردن جواب موارد زیر به ما می‌گوید که چه باید کرد.

۱- مشخصاً از عمل یا فعالیت خود چه هدفی داریم (چه می‌خواهیم بدست آوریم؟)

۲- برای رسیدن به هدف مشخص خود به چه چیزهای نیاز داریم؟

۳- در حال حاضر نسبت به هدف مورد نظر در چه وضعیتی قرار داریم؟

۴- برای رسیدن به هدف فوق از کجا یا از چه چیزی شروع کنیم؟  
۵- اگر لوازم مورد نیاز برای شروع آماده نیستند باید آنها را بسازیم یا بدست آوریم.

۶- پس از مشخص کردن پنج مورد بالا می‌توانیم افرادی را که اصولاً با ما همفکر هستند بعنوان هم رزم دعوت به همکاری کرده شروع به فعالیت سازمان یافته نماییم.

### هم‌زمان ما نباید خصوصیات فردی زیر را داشته باشیم :

۱- منظم نیستند.  
۲- کسانی که شما را نقد نمی‌کنند نمی‌توانند افراد چندان مورد اعتماد در حد کادرهای انقلابی باشند.

۳- کسانی که در مقابل نقد رنجیده خاطر می‌شوند یا مقابل نقد غیر علمی بر خورد کرده و گارد می‌گیرند.

۴- کسانی که مشکل شخصیتی دارند و دوست دارند مورد تعریف و تجمید قرار بگیرند، معروف و مشهور شوند یا به دنبال مطرح شدن نامشان هستند  
۵- کسانی که شجاعت انجام کارهای عملی یا شجاعت بیان نظرات خود را ندارند

۶- کسانی که در اعلام نظرات خود و انتقال نظر دیگر رفقا حتی نظر رفقای مخالف صداقت ندارند.

۷- کسانی که فدا کار نیستند.

۸- کسانی که جسور نیستند ( در زمان‌های خاص جسارت به خرج نمی‌دهند).

۹- کسانی که رو راست نیستند و برای شفاف و حل کردن اصولی و علمی اختلافات تلاش نمی‌کنند و می‌خواهند اختلافات را پنهان نمایند یا اجازه اظهار نظر را از خود و دیگران سلب می‌کنند

۱۰- کسانی که برای کسب آگاهی تلاش نمی‌کنند.

۱۱- کسانی که وقت شناس نیستند

۱۲- کسانی که راز دار نیستند، در فعالیت انقلابی راز داری یکی از مهمترین خصایص است.

۱۳- کسانی که در دیدن، شنیدن و درک کردن و بیان و توصیف دقت زیاد ندارند.

۱۴- کسانی که مسئولیت‌پذیری و حس پاسخگویی ندارند.

۱۵- کسانی که توان و سرعت بالای در تجزیه و تحلیل و تصمیم‌گیری ندارند.

۱۶- کسانی که افکار سوسیالیستی را قبول ندارند.

۱۷- کسانی که پایبند به اصول و پلتفرم نیستند.

اول برای هم‌زمانی کسانی را باید انتخاب کرد که در ۱۷ مورد بالا امتیاز خوبی کسب کرده باشند، مثلاً" موارد زیر به طور صد در صد تعیین‌کننده هستند، رازداری، صداقت، منظم بودن، وقت‌شناسی، نقد‌پذیری، پایبندی به اصول، مسئولیت‌پذیری، نداشتن مشکل شخصیتی و ... برای ردیف دوم هم‌زمان باید کسانی را انتخاب کرد که برخی یا حتی بسیاری از حسن‌های ۱۷ گانه را ندارند ولی امکان کسب، پرورش، ساخته شدن، آموزش دیدن، عادت کردن را دارند. از انتخاب بقیه برای باید دوری کرد تشکیلات دوری کرد چون کار کردن روی آنها فعلاً" برای ما صرف نمی‌کند.

### پاسخ چهارم:

مبارزه طبقاتی کارگران از دو بخش اقتصادی و سیاسی جدایی‌ناپذیر تشکیل می‌شود که در برخی شرایط مبارزه اقتصادی شاخص‌تر است و در شرایطی نیز بخش سیاسی شاخص‌تر می‌گردد ولی در هیچ زمانی فی‌نفسه اقتصادی یا سیاسی تنها نیست مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در واقع بخش بورژوازی مبارزات طبقاتی کارگران است تا زمانی که در محدوده اقتصادی مهار شود و به بخش سیاسی رشد نکند پراکنده، قسمت به قسمت، با



این اصل کاملاً درست است اما فعالین و گرایشات بسیاری با درک ناقص از این اصل علمی، انحرافی را تشکیل داده اند. پیروان انحراف فوق که اشکال مختلفی دارند و با درجات متفاوتی دنبال رو و دچار خود به خودیسم هستند، احزاب، سازمانها، گروه‌ها و محافل متنوعی را تشکیل داده اند و حتی منفردین بسیاری نیز در این انحراف بسر می‌برند، پیروان انحراف فوق با تکیه بر چنین گفته علمی، از بردن آگاهی به درون طبقه خود داری کرده و با تبلیغات مسموم کننده ای مانع دیگر نیروها نیز می‌شوند این منحرفین از یک طرف به یک اصل علمی تکیه می‌کنند و با بهانه‌ی تابعیت از اصل فوق با تمامی اصول علمی مربوطه‌ی دیگر مخالفت کرده کمک حال ادامه وضعیت موجود می‌شوند، و مانع طبقه کارگر در جهت آماده شدن برای تسخیر قدرت می‌شوند...

پیروان این گرایش انحرافی، توانایی بر قراری ارتباط علمی میان اصول مختلف علوم مربوطه را ندارند به مثال‌های زیر توجه کنید: (مثال‌ها برای درک بهتر موضوع از قوانین ساده فیزیکی، به پیچیده اجتماعی که به صورت روند تکاملی پشتیبانی می‌کنند انتخاب شده‌اند).

۱- شئی انتقال یافته به یک ارتفاع بر اثر نیروی وارد شده بر آن دارای انرژی پتانسیل سقوط است اما برای تبدیل انرژی پتانسیل به انرژی جنبشی نیاز به عاملی برای حذف مانع سقوط داریم.

۲- در علم ژنتیک هر ژنی عامل ارث خاصی است اما هر گاه شرایط مناسب برای بروز عاملیت وجود داشته باشد آن ژن صفت غالب به خود می‌گیرد. شرایط مناسب به عوامل مختلف بستگی دارد.

۳- انسانها دارای استعداد هنرپیشه شدن، پزشک، خلبان، ورزش کار، دانشمند و مخترع و غیره هستند، در علوم اجتماعی ثابت شده تا زمانی که شرایط پرورش استعدادها برای انسان مورد نظر یا انساهای دیگر مهیا نباشد استعدادهای فوق به بالفعل تبدیل نخواهند شد.

نبرد طبقاتی و نیروهای فعال اجتماعی از این اصل مستثنا نیستند، علی‌رغم اینکه حاکمیت سرمایه داری باعث شده کارگران استعداد ضد سرمایه داری داشته باشند اما برای بالفعل کردن این استعداد نیاز به اجرایی کردن علوم دیگر داریم تا شرایط لازم را آماده نمایند. یک استعداد نهفته فقط زمانی کار کرد خود را ارایه می‌دهد که شرایط محیطی، هماهنگی ارگانیک اعضا، عوامل مختلف سازنده آینده، ابزارهای مورد نیاز که آگاهانه و نقشمند انتخاب شده باشند، دارای هارمونی محیطی، سیال و ارتفاع یابنده باشند تا بتوانند برآیند نیروهای کنشگر را، جهت مقابله با نیروهای مانع، یک دست و همسو نمایند. نگاه به سرمایه داری بر این مبنا که کار سرمایه داری فقط ایجاد دشمن خود است یک دید تنگ نظرانه، کوتاه و محدود است، سرمایه داری در کنار ایجاد اجتناب ناپذیر دشمن خود صدها و هزاران روش، سیستم و ابزار جهت مقابله با دشمن ایجاد خود به صورت آگاهانه و نقشمند تولید و باز تولید می‌کند، اگر برای مقابله و خنثی‌سازی ابزارها و روش‌های آگاهانه و موانع سرمایه داری از ابزارهای علمی،

رقابت داخلی، طبقه‌ی در خود، زائده‌ای از جناح‌های مختلف سرمایه داری بوده و در جا خواهد زد، اما به محض ارتقا تا سطوح بالایی از مبارزات سیاسی در جهت برچیدن بساط سرمایه داری گام بر خواهد داشت، باید روشن کرد که طبقه کارگر می‌تواند مبارزه اقتصادی خالص داشته باشد ولی مبارزه خالص سیاسی نمی‌تواند داشته باشد یعنی مبارزه سیاسی بدون وجود پایه‌های مبارزاتی قوی اقتصادی برای طبقه کارگر معنا ندارد. موضوع در رابطه با ایران خاص تر است چرا که حتی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران از همان نقطه صفر شروع به سمت سیاسی حرکت می‌کند و با هیچ وسیله نمی‌توان از سیاسی شدن آن جلوگیری کرد. تمامی جنبش‌های اجتماعی برای کسب مطالبات خود نیاز به حمایت جنبش کارگری دارند و جنبش کارگری نیز بدون استفاده از نیروی جنبش‌ها دیگر نمی‌تواند با حریف مبارزه کند جنبش زنان در این رابطه سرآمد بقیه جنبش‌های اجتماعی است و این جایگاه به خاطر این است که زنان در ایران گرفتار استثمار مضاعف هستند و اگر طبقه کارگر به مطالبات زنان توجه نکند نه تنها زنان به خواسته‌هایشان نخواهند رسید بلکه طبقه کارگر نیز هرگز به انقلاب دست نخواهد یافت یعنی اینکه جنبش زنان یکی از پایه‌های مهم انقلابی‌آتی در ایران خواهند بود اما این گفته را نباید با آن انحراف گرایشی که می‌گوید انقلاب آتی انقلاب زنانه است اشتباه گرفت گفته اینکه انقلاب آتی انقلاب زنانه است یک بحث کاملاً انحرافی است که در مبارزه طبقاتی اخلال ایجاد می‌کند و البته مربوط به طیف‌هایی است که دل در گرو انقلابات اهدایی سرمایه داری و انقلابات مخملی دارند، سرمایه داری می‌تواند با تغییر جمهوری اسلامی بدون اینکه مشکلی برای خود ایجاد کند همه‌ی خواسته‌های زنان را که مربوط به موجودیت جمهوری اسلامی است بدهد. این یعنی انقلاب زنانه را تقدیم کرده باشد، اما سرمایه داری هرگز نمی‌تواند مطالبات کارگری را بدهد نتیجه می‌گیریم چیزی که سرمایه داری در اشکال مختلف خود می‌تواند بدهد نمی‌تواند انقلاب محسوب شود.

### پاسخ پنجم:

فعالین طبقه کارگر در عمده‌ترین سر فصل تقسیماتی خود به دو دسته تقسیم می‌گردند، عبارتند از فعالینی که اعتقاد دارند کارگران برای مبارزه با سرمایه داری باید مسلح به حزب باشند و فعالینی که اعتقاد دارند حزبیت دشمن کارگران است با این توضیح سر فصل بحث را به صورت زیر نام‌گذاری می‌کنم:

### خلع سلاح کارگران

موضوع حزب طبقه کارگر را باید از زوایای مختلف بررسی کرد از جمله:

- ۱- ضرورت وجود حزب
- ۲- ماهیت و فرم حزب
- ۳- گرایش و سبک کار حزب
- ۴- باز ده و محصول موجودیت حزب
- ۵- خطرات احتمالی از موجودیت حزب
- ۶- اثرات منفی نبود حزب
- ۷- قدمت بحث و مجادله در رابطه با حزب
- ۸- انواع انحرافات در مخالفت با حزب
- ۹- رابطه حزب با مقوله‌های مختلف اجتماعی
- ۱۰- بستر و روش ساخت حزب
- ۱۲- ...

برای درک بهتر موضوع مثال‌های از علوم مختلف طرح می‌کنم: اصل علمی در مارکسیسم است که می‌گوید، سرمایه داری پس از رسیدن به حاکمیت گورکن خود را (طبقه کارگر را) با دست خویش ایجاد می‌کند،

بخصوص حزب خاص طبقه کارگر استفاده نکنیم طبقه کارگر هرگز فرصت بالفعل کردن استعداد ضد سرمایه داری خود را بدست نخواهد آورد. موضوع حزب یک بحث ریشه ای است، حاصل بودن یا نبودن حزب، ممکن شدن یا نشدن کسب مجموعه مطالبات طبقه کارگر است. همچنین نوع و ساختار، مستحکم و استوار بودن حزب، یا شل و ول بودن حزب را هدف از تشکیل آن مشخص می کند. مبارزه و مقابله با حاکمیتی دارای سیستم نیاز به روند و روش و ابزارهای متناسب جهت عبور از آن سیستم است بنابراین مبارزه با حاکمیت سیستماتیک نمی تواند روند سیستماتیک نداشته باشد.

### نبود حزب دو کارکرد منفی را تولید و باز تولید می کند :

۱- به دلیل نبود حزب، کارگران علی رغم وجود شرایط عینی از نظر ذهنی اعتقاد و ایمان به تسخیر قدرت ندارند یعنی کمونیست ها و سوسیالیست ها در غالب حزب رسالت تاریخی خود را انجام ندادند.

۲- با وجود اعتراضات انقلابی به خاطر نبود حزب سازماندهی سراسری و سیاسی ممکن نمی شود.

با توجه به دو مورد فوق مشخص می شود که سرمایه داری با چه دقتی دست روی نقطه حساس گذاشته و توانسته است بخش بزرگی از نیروهای طبقه کارگر را به سود خود هدایت کند.

ابزار و اصول پایه ای انقلاب مورد نیاز طبقه کارگر را فقط باید بر مبنای توانایی آنها در ممکن کردن نابودی سرمایه داری و برقراری حاکمیت کارگری سنجید، یعنی قبول یا رد ابزار و اصولی که انقلاب را می تواند به پیروزی برساند، ملاک و معیار مشخص کننده جای افراد در صف انقلاب یا مقابل انقلاب خواهند بود.

**طیف های انحرافی تابع درجانی از خود به خودیسم هستند** وجود حزب به عنوان ابزار آماده سازی طبقه در جهت تسخیر قدرت تنها شرط اصلی و پایه ای نیست بلکه چگونگی و نوع ساختار حزب نیز دراصولی بودن آن تعیین کننده است، معیار و ملاک های تشخیص انقلابی یا غیر انقلابی بودن افراد و تشکیلات ها اول قبول یا رد حزب، دوم قبول یا رد مارکسیست - لنینیست بودن گرایش آن است. دو دلیل برای اثبات گفته بالا وجود دارد :

۱- روند تاریخی پیروزی و شکست های طبقه کارگر

۲- بررسی عامل عدم پیروزی سه طیف گرایشات انحرافی مخالف حزب (ثابت شده است که بدون حزب، طبقه کارگر علی رغم فداکاری، از جان گذشتگی و قیام های بسیار گسترده نمی تواند از سرمایه داری چه از جهت ذهنی و چه از نظر عینی عبور کرده و حکومت کارگری را تشکیل دهد، گرایشاتی که طبقه کارگر را در نبرد سرنوشت ساز نسبت به سازمان یافتگی در مقابل دشمن کاملاً سازمان یافته، خلع سلاح می کنند در خدمت سرمایه داری هستند.)

طیف اول گرایشاتی که حزب را در کلیت خود نمی پذیرند، دومین طیف گرایشاتی هستند که اصول لنینیستی حزب طبقه کارگر را قبول نمی کنند علی رغم اینکه این طیف در اصل لازم بودن ابزاری حزب را قبول دارند این طیف با تحمیل خود به طبقه و عدم انجام وظایف انقلابی خویش مانع تشکیل حزب واقعی می شوند. سومین طیف گرایشاتی هستند که اعتقاد به داشتن حزب برای آماده سازی طبقه در جهت تسخیر قدرت دارند، احزاب و تشکیلاتهای موجود را بعنوان حزب طبقه کارگر قبول ندارند اما در ایجاد حزب علی رغم آماده بودن شرایط و پایه های لازم نه تنها اقدام به برقراری نمی کنند بلکه صبر و انتظار نا محدودی بر طبقه تحمیل می نمایند. یکی از نقاط مشترک سه طیف تابع خود به خودیسم در واقع ضد لنینیسم بودن است.

### مخالفت گرایشات انحلال طلب با ایجاد حزب

ممکن است قسمتی از این بخش تکراری باشد ولی ضرورت نگاه به موضوع حزب از زوایای مختلف تکرار فوق را اجتناب ناپذیر می کند بنابراین در نگاه نقادانه به انحلال طلبی سه طیف بالا در ردیف انحلال طلبان که عمده ترین سر فصل انحرافی زمان کنونی است قرار می گیرند، اکنون انحلال طلبی به پنج طیف تقسیم می گردد :

۱- طیفی که با حزب طبقه کارگر مخالف است و حزب را فرقه و دشمن طبقه کارگر می داند .

۲- طیفی که تشکیلاتهای غیر انقلابی را حزب طبقه کارگر قلمداد می کند.

۳- طیفی که تشکیل حزب را به آینده نامعلوم موکول می کند.

۴- طیفی که می خواهند حزب را پس از پیروزی انقلاب و قبل از پایان نبرد طبقاتی منحل کنند.

۵- مجموعه تحزب گریزی که متأسفانه به دلیل نبود حزب به صورت توده گیر در میان طبقه کارگر به صورت اپیدمی ظهور یافته است، این مشکل بیشترین ضربه را به مبارزات و سازمان یافتگی طبقه کارگر می زند. البته انواع قبلی باعث هرچه گسترده تر شدن این نوع می شود.

۶- مورد قانونی، علنی گرای و انحلال حزب موجود، بدلیل بالفعل نبودن آن فعلاً موضوعیت ندارد.

تا زمانی که نیروهای انقلابی در نقد به این طیفهای انحلال طلب غلبه نکنند امکان پیروزی کارگران بر سرمایه داری ممکن نخواهد شد.

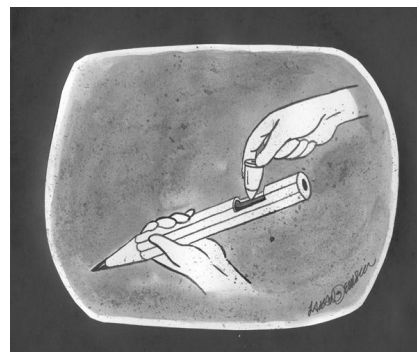
موضوع حاکمیت حزب به جای طبقه پس از انقلاب اکتبر علی رغم اینکه یک انحراف بسیار بارز است و علی رغم اینکه بعد از هرانقلابی ممکن است این اتفاق رخ بدهد، بنابراین موضوع حاکمیت حزب به جای طبقه برای اشکال مختلف انحلال طلبی یک بهانه است، چون اسلاف انحلال طلبان امروزی قبل از شکست حکومت کارگری و حتی قبل از پیروزی اکتبر در اشکال گوناگون وجود داشتند.

حاکمیت حزب به جای طبقه یک انحراف است، ولی برای حل این مشکل پاک کردن صورت مسئله (یعنی حذف حزب) یعنی خلع سلاح طبقه در مقابل دشمن، راه حل کارگری نیست طی ۹۰ سال گذشته این نوع خلع سلاح بارها به سود سرمایه داری صورت گرفته است، انحلال طلبان با توجه به شواهد و نمونه های تاریخی دشمنی با کارگران ، هنوز انحلال طلبی را دنبال می کنند، در واقع با حذف حزب امکان تسخیر قدرت را حذف می کنند، همچنین با حذف حزب پس از پیروزی قیام و برقراری حکومت کارگری امکان ادامه حاکمیت طبقه کارگر را حذف می کنند و امکان برگشت سرمایه داری را درست زمانی که هنوز طبقات به صورت کاملاً جدی درگیر مبارزه طبقاتی هستند تقویت می کنند، در این مورد موضوع بسیار مهم این است، که تمامی پنج طیف انحلال طلب به طور آشکار و پنهان مخالف لنینیسم هستند.

### استفاده از برهان خلف در جهت اثبات اصولی بودن لنینیسم

یکی از راههای اثبات عدم وجود حزب این است که از طریق برهان خلف ثابت کنیم آنچه که انحلال طلبان با آن مخالفت می کنند می تواند اصول اصلی حزب باشد یعنی حزب باید لنینیستی باشد، در حال حاضر حزبی با گرایش لنینیستی موجود نیست در نتیجه حزب طبقه کارگر وجود ندارد، تا هرانچه که انحلال طلبان از آن ترس دارند بتواند ممکن کند، البته لازم به توضیح است که برخی از انحلال طلبان وانمود می کنند که مخالف لنینیسم نیستند مشت آنها را با بررسی اصول اعتقادی لنینیسم در مورد حزب می توان باز کرد یا اینکه برخی از آنها در انتظار ممکن شدن شرایط تشکیل حزب می مانند و برای ممکن شدن شرایط دست به کاری نمی زنند در حالی که این انتظار مخالف لنینیسم است یا برخی که می خواهند پس از برقراری حکومت کارگری حزب را منحل کنند در حالی که نبرد

طبقاتی تمام نشده این نیز مخالف لنینیسم است یا احزاب و تشکیلاتهای که موجود هستند بدون رعایت اصول لنینیسم در رابطه با ساختار حزبی، آموزش طبقه، بکار بردن تحلیل مشخص از شرایط مشخص دشمنی خود را با لنینیسم نشان می دهند.



### مقایسه اثرات نبود حزب در آمریکا، اروپا و ایران !!!

در ایران سازمان توده ای وجود ندارد اعتراض کم است - در آمریکا میزانی از سازماندهی عمومی وجود دارد اعتراضات به شکل کمتر طبقاتی دیده می شود در اروپا سازمانهای توده ای وابسته اما با وابستگی کمتری نسبت به آمریکا وجود دارند بنابراین اعتراضات گسترده ادامه دار و بیشتر به شکل طبقاتی دیده می شوند. اما با این وجود نه در اروپا نه در ایران و نه در آمریکا حرکتی یا حتی حرفی برای تسخیر قدرت وجود ندارد، چرا؟ در حالی که زمینه و شرایط عینی وجود دارد، چون در هیچ کدام از آنها ابزار واقعی طبقه کارگر(حزب) برای تسخیر قدرت وجود دارد. اگر در آمریکا حزب طبقه کارگر وجود داشت می توانست اعتراض ملقمه ای را به اعتراضات طبقاتی و حتی حرکت به سمت تسخیر قدرت تبدیل نماید. اگر در اروپا چنین حزبی وجود داشت ما باید در حال حاضر شاهد جنگ مسلمانان طبقاتی بودیم، چرا که هم اکنون معدنچیان اسپانیا با سلاح های ابتدایی نبرد می کنند یعنی زمینه سنگر بندی و استفاده از سلاح های واقعا جنگی وجود دارد تنها حزب لازم است که بتواند چنین نبردی را به نیاز روز تبدیل کرده و جنگ داخلی را برای تسخیر قدرت پیش ببرد. حال اگر در ایران سازمانهای توده ای و سازمان سیاسی کارگران وجود داشت به جرأت می توان گفت اکنون جمهوری اسلامی سرنگون شده بود و برای تثبیت حاکمیت طبقه کارگر با دشمنان متفاوت داخلی و بیرونی در حال نبرد مسلحانه بودیم. پس می توان نتیجه گرفت امکان استفاده از شرایط عینی انقلاب بستگی به وجود یا عدم وجود سازمانهای توده ای و سیاسی طبقه کارگردارند، هم چنین امکان گسترش دامنه مبارزات تا درجات بالاتر بستگی به میزان درجات سازمانیابی، تشکل پذیری بخصوص تحزب یابی دارد یعنی همان آگاهی طبقاتی یا بطورمختصر و مفید بستگی به شرایط ذهنی انقلاب دارد. شک ندارم اگر در ایران حزب واقعی طبقه کارگر وجود داشت ما امروز در صنایع مانند، خود رو سازی، ذوب آهن و نورد، نفت و پتروشیمی، نساجی و معادن و... سنگر بندی کرده و کارگران به جای امضای طومار سلاح در دست با خدم و حشم سرمایه داری جنگ مسلحانه می کردند. این میزان اشتراک در رابطه با موضوع حزب نقطه ی دیگری را به ما گورد می کند: طبقه کارگر جهانی زندانی طبقه جهانی سرمایه داری است و زندان آن یک جهان است که به بندها و سالنهای مختلف به نام مناطق و بلوک ها و کشورها تقسیم شده اند اولین چیزیکه به ما گوشزد می شود اینکه هرگز یک بند و یا یک سالن نمی تواند جدا و بدون حمایت و همبستگی با سالن ها و بندهای دیگر خواسته اش را به دست آورد دومین موضوع که باید مورد توجه واقع شود اینکه نمی توان دست روی دست

گذاشت و منتظر شد که همگی اهالی بندها و سالنهای با هم حرکت آزادبخواهی را شروع کنند، سومین موضوع مطرح اینکه وقتی در درون یک کشور به صورت خود به خودی و حتی توسط سازمانهای توده ای همبستگی طبقاتی، سراسری و سیاسی شدن ممکن نمی شود بلکه به ابزاری دارای اصول و یلاتفرم آگاهانه و نقشمندی به نام حزب نیاز است این نیاز در سطح جهانی هزاران بار بیشتر احساس می شود. پس باید حزب طبقه کارگر ضمن مارکسیست - لنینیست بودن خصلت انترناسیونالیستی بسیار شاخصی داشته باشد.

### برخی از کلمات رمز دشمنی با حزب

سرمایه داری توانسته تعدادی کلمه رمز وارد مبارزات فعالین طبقه کارگر نماید که برخی از آنها عبارتند از:

- ۱- فرقه گرایی
- ۲- مستقل و آزاد
- ۳- ...

با توجه به اینکه در این موضوع نمی توان به آنها پرداخت اما به دلیل اهمیت تحزب یابی و دشمنی ها با آن به هر کدام در حد طرح موضوع می پردازم

برخی هستند می خواهند مارکس را در مقابل لنین قرار بدهند و برخی از نوشته های مارکس را می آورند و می خواهند ثابت کنند که مارکس مخالف تحزب یابی بود، تحزب یابی و لنینیسم را فرقه گرایی می دانند، دهها روش سفسطه به کار می برند، اما مارکس آنقدر در این رابطه شفاف کار کرده است که امکان ندارد او و لنین را مقابل هم قرار داد. این گرایشات انحرافی درکی از دیالکتیک ندارند و همه چیز را با سکون و متافیزیکی می بینند نمی توانند درک کنند که لنین مکمل مارکس بوده است و در جاهایی که مارکس هنوز به دلیل نرسیدن زمانش نتوانست تئوری کاملی ارائه دهد نظریات مارکس را غنا و تکامل بخشید و از طرفی لنینیسم تاریخاً ثابت کرد که وقتی در درون طبقه کارگر(که بیرون از طبقه نمی تواند وجود داشته باشد) و همزمان ان باشد طبقه کارگر می تواند تسخیر قدرت کند و بقیه گرایشات و همه ی آنهاهایی که برای دشمنی و مخالفت دست به دامن مارکس هستند و برای مخالفت با نیمه مکمل مارکس از مارکس سواستفاده می کنند نیز طی ۱۰۰ سال نتوانستند کاری که لنینیسم انجام داد را انجام بدهند همین یک دلیل ثابت می کند که لنینیسم ابزار و سلاح برنده طبقه برای تسخیر قدرت است. این گرایشات انحرافی دقیقاً خودشان فرقه ای کاملاً جدا از طبقه هستند.

نوع دیگر مخالفت با حزب طبقه کارگر که طی تاریخ هزاران جنایت را به نفع سرمایه داری توسط سوسیال دمکراتها و رفرمیستها انجام داده است و حاصل آن اعمال جمع بندی شده با کلمات رمز مستقل و آزاد به طبقه کارگر تحمیل گشته و متأسفانه بسیاری از صادقترین فعالین را نیز تا اعماق وجودشان آلوده کرده است، ظاهراً وانمود می شود که این ترفند و تاکتیکی است برای مقابله با نفوذ کارفرمایان و دولت و احزاب سرمایه داری اما بدلیل ساختار اجتماعی که تشکل های کارگری در جریان هستند و محیط تماماً تحت سلطه کامل سرمایه داری است تشکل ها هرگز نمی توانند از کارفرمایان و دولت و احزاب سرمایه داری که حاکمان اصلی محیط مسلط هستند مستقل و آزاد باشند بنابراین شعارهای فوق باعث یک بازی با دورویکرد می شود رویکردی که ظاهراً دارای استقلال و آزادی است که فقط به درد فریب توده ها می خورد و رویکرد درونیشان ناخواسته دشمنی با استقلال طبقاتی کارگران است و آنچه توده از موضوع استقلال و آزادی آنها درک کند با توجه به اینکه هم اکنون تحت سلطه کلیت سرمایه داری و ایدئولوژی آن هستند فقط می توانند از حزب و کلیت طبقه کارگر مستقل و آزاد باشند بنابراین کلمات رمز طرحهای حامل پراکندگی و تفرقه ی



هستند که طی ۸۰ سال علیه طبقه کارگر مورد استفاده قرار گرفتند. لازم به توضیح است که این طرح‌ها نمی‌توانند تاکتیک باشند چون طبق گفته لنین حرف زدن از تاکتیک بدون تشکیلات انقلابی سفاهت است در حالی که خود این طرح‌ها ضد تحزب یابی است و در همین حال هیچ حزبی وجود ندارد و حتی طی ۸۰ سال گذشته از این طرح‌های مستقل و آزاد در تمامی دنیا جهت جدا کردن سازمان‌های توده‌ای کارگران از احزاب کارگری استفاده کردند و ماحصل اجرای چنین طرح‌های اکنون نبود حزب طبقه کارگر و عدم همبستگی کارگران و شکست‌های تاریخی کارگران است در واقع استفاده کردن از این کلمات رمز یعنی هنوز سرمایه داری بر تشکل‌های کارگری تسلط کامل دارد. در نتیجه مستقل و آزاد بودن تشکل‌ها فقط ظاهر قضیه هستند.

\*



## "آرزوهای فعال یک جنبش"

بهروز خباز

### پاسخ اول:

اعتراضات کارگری عمدتاً حول محور مطالباتی چون؛ پرداخت حقوق‌های معوقه، مخالفت با اخراج و تعطیلی واحدها صورت می‌گیرد. کارگران برای حفظ کار، پذیرش و تن دادن به هر شرایطی که کارفرما تعیین می‌کند بوده است. تعداد کثیری از کارگران، با وجود شرایط هولناک معیشتی، به قراردادهای سفید امضاء که در حال حاضر بیش از شصت درصد قراردادهای را شامل می‌شود، تن می‌دهند، با ساعات کار بالا کار می‌کنند، عدم وجود ایمنی در کارگاه را نادیده می‌گیرند، تراکم و شدت کار را می‌پذیرند، و دست آخر برای حفظ همین کار، حاضرند با همکار بغل دستی خود رقابت داشته باشند، رقابتی که بعضاً دیده شده که؛ به برخورد فیزیکی نیز انجامیده است. متأسفانه پارامترهایی چون؛ نرخ بالای بیکاری به ویژه در بین اقشار تهیدست جامعه، نزول شدید قدرت خرید کارگران و گرانی افسار گسیخته و روزانه کالاهای اساسی که بعد از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها سرعت نجومی به خود گرفته است، تعطیلی روز افزون واحدهای تولیدی و خدماتی که به گفته دست اندرکاران حوزه صنعت، بیش از هفتاد درصد واحدها را در بر می‌گیرد و همچنین پایین آمدن ظرفیت تولید تا ۳۰ درصد در کارگاه‌هایی که کج دار و مریز به فعالیت خود ادامه می‌

دهند، تحریم‌های اقتصادی که به نظر من قبل از تضعیف حکومت، سفره خالی مردم فقیر و تنگدست جامعه را نشانه گرفته است که حاصل آن، بحران مشروعیت سیاسی و اقتصادی رژیم و بالا رفتن تصاعدی نرخ ارز، سرکوب بیرحمانه خیزش‌های مردمی بعد از انتخابات که حاصل آن به جا گذاشتن قربانیان بسیاری روی دست مردم و بدتر از آن پاشیدن بذر وحشت از دستگیری و تجاوز و شکنجه در جامعه و به موازات آن، اختناق و بگیر و ببندهای معمول که در طول حیات حکومت فعلی ایران همواره که به عنوان یک پارامتر مهم و اصلی، توانسته است سوپاپ اطمینانی باشد برای ادامه حاکمیت فعلی و دست آخر، رقابت‌های جناحی و درون حکومتی باعث شده است که این مردم از فقر به جان آمده، در بی‌افقی محض زندگی‌ای به نام مرگ تدریجی را تجربه کنند، کابوس بیکاری‌های شان نکنند، و ترس از بالا رفتن مقدار قروضی که در این سال‌ها متحمل شده‌اند، و این که برای بازپرداخت وام‌هایی که به ناچار تن به آن داده‌اند، نتوانند پاسخگو باشند، و دیگر بهانه‌ای برای عقب افتادن اجاره مسکن به صاحبخانه در چنته نداشته باشند، برای ادامه تحصیل فرزندان خود، برای به‌خانه‌بخت رفتن دختران‌شان که شاید یک نان خور کم شود، و...، دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای در کار نیست، و می‌بایست فرزندان خود را کم‌کم آمادگی این را داشته باشند که کودک کار شوند، و یا در بهترین حالت از ادامه تحصیل بعد از دبیرستان باز بمانند و فرجام سرنوشت‌شان را به انتظار بنشینند، سرنوشتی که دیگران برای شان رقم زده‌اند.

نتیجه منطقی این شرایط فلاکت‌بار، ترس و تمکین است، که از این تمکین، متأسفانه هر حکومت و قدرتی می‌تواند بالفعل و یا بالقوه بهره‌برداری دلخواه را داشته باشد. به نظر می‌رسد مجموعه این شرایط جامعه بحران زده را هر چه بیش‌تر به سمت انحطاطی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی سوق می‌دهد، در این زمینه می‌توان به فروپاشی خانواده‌ها، بالا رفتن فرهنگ جرم و جنایت، تن فروشی، فرهنگ دلالی، خانه نشین شدن زنان، محرومیت از تحصیل فرزندان کارگری به ویژه دختران اشاره کرد. بدیهی است، هر کدام از این پارامترها می‌تواند در جای خود به عنوان عامل بازدارنده‌ای در مقابل سازمان‌یابی جنبش کارگری عمل کنند، حاکمیت با اتکاء به تک‌تک این عوامل می‌تواند امیدوار باشد که تا مدت‌ها از شر تشکل‌یابی در جنبش کارگری در امان خواهد بود و می‌توان ادعا کرد؛ جنبش کارگری و پیکارهای طبقاتی پیش‌رو، در شرایط فلاکت و فروپاشی اقتصادی اقبال بهتری نخواهند داشت، و در بهترین حالت می‌بایست در انتظار شورش‌های کور بود، هر چند کارگران و اقشار تهیدست در این گونه شورش‌ها نقش محوری را ایفا خواهند کرد، اما با این روند، در واقع سیاهی لشگری بیش‌تر برای جریانات و گرایش‌های خواهند بود که هر کدام به نسبت امکانات مالی گسترده و لابی‌های قدرتمند خود، همواره در سودای جلوس بر قدرت بوده و هستند. البته در دو سال اخیر حرکت‌های معنا داری به ویژه در واحدهای پتروشیمی در تبریز و ماهشهر انجام گرفته است که امید بخش است، در حال حاضر خواست کارگران در واحدهای بزرگ صنعتی، خلع ید از پیمانکاران و عقد قرارداد دائمی مستقیم با کارگران است، این حرکت‌ها می‌تواند عزمی باشد برای تحقق امنیت شغلی در این واحدها، هم‌چنین نشانه‌ها و نطفه‌هایی از خواست مشخص تشکل‌یابی در همین واحدها به چشم می‌خورد، که می‌تواند در صورت تداوم، موجب ارتقاء کیفی مبارزات کارگری در آینده باشد.

### پاسخ دوم:

در طول حیات جمهوری اسلامی به ویژه بعد از شروع سرکوب‌ها در دهه ۶۰، عمده مبارزات کارگری، در واقع انواع تحرکات اعتراضی در ارتباط با تعرض بیش‌تر از پیش حکومت و کارفرمایان به هر آن‌چه که داشتند بوده است، بدین معنا، از این مبارزات نمی‌شود نتیجه گرفت که مبارزات

کارگران در موقعیت تدافعی بوده است، بلکه برعکس، اعتراض کارگران در واقع از روی استیصال بوده است و نه دفاع از یک موقعیت، البته این بدان معنا نیست که ما از درون این استدلال "موقعیت استیصالی" را بیرون بکشیم، ابتدا این چنین نیست، برای این که مبارزات کارگران فراز و فرودهای فراوانی با خود به همراه داشته است، و گام به گام با تجارب گرانقدری همراه بوده است، به خاطر همین است که می‌گوییم؛ مبارزات کارگری، یک مبارزه گام به گام است، و نباید نتایج دلخواه را از آن بیرون بکشیم. بر این مبنا، وظایف پیشروان و آگاهان کارگری، همراهی و هم‌سویی با واقعیت‌های درونی این جنبش است، جنبش کارگری همانند هر جنبشی نقاط ضعف و قوت‌های خودش را دارد، نمی‌توان برای یک تجربه و حرکت موفقیت آمیز موردی پرچم پیروزی برافراشت.

واقعیت این است که ما فعالین کارگری از رویکردی علنی‌ای که از دهه هفتاد شروع شد و از فرصت‌هایی که آن رویکرد در اختیارمان قرار داد، آن چنان که باید نتوانستیم استفاده بهینه‌ای داشته باشیم، بدون این که بخواهیم بر دو قطبی آسیب‌زننده صحنه بگذاریم، اما با حفظ نقد خود پیرامون تنفس نوعی نگاه تعامل‌گرایانه با حکومت، در میان بعضی دوستان سندیکایی، به رغم این، این دوستان علی‌العموم در جهت بهره‌وری از این رویکرد موفق‌تر عمل کرده‌اند و واقع‌بینانه‌تر با این رویکرد روبرو شدند که در جای خود آموختنی است. در جریان تشکیل کمیته اول ماه مه ۱۳۸۲، فرصت‌هایی دست داد تا با تجارب کارگری زنده یاد یعقوب مهدیون، آشنا شوم، همچنین تحرکات کارگری در مقاطع بعد از سال ۸۲ و بازگشایی سندیکاهای کارگری شرکت واحد و هفت تپه، و تشکیل گروه‌های فعالین کارگری. این همه، تجارب گران‌قدری‌اند که می‌توان با درس‌آموزی از آن در جهت عزیمت به سمت پالایش و ارتقای جنبش کارگری بهره‌برد. من به ویژه بعد از مهاجرت به خارج از کشور، توانستم قدری با خود بیاندیشم و نگاهی به گذشته فعالیت کارگری ام داشته باشم.

آسیب‌شناسی از فعالیت‌های این دوره از فعالیت‌های کارگری، می‌تواند ما را در جهت عزیمتی که گفتم یاری رساند، رویکرد محفلی و نخبه‌گرایانه، کم‌بها دادن و یا اساساً بها ندادن به ارتباط ارگانیک با بنده کارگری، درجا زدن در فضای انتزاعی، دامن زدن به فضای دو قطبی شورا و سندیکا، غالب بودن نگاه ایدئولوژیک، نگاه حذفی به مخالفین، درآمیختن تشکل کارگری با تمایلات سیاسی و ایدئولوژیک، مردانه بودن جنبش کارگری و به تبع آن وجود تعداد قلیلی از زنان در فعالیت‌های کارگری، عدم تمایل جدی در جهت اجتماعی کردن فعالیت‌ها.

اهمیت این موارد به حدی است که می‌بایست هر کدام را به صورت منفک و جداگانه مورد بررسی قرار داد، اما در این فرصت محدود من فقط توانستم خلاءها و معضلات موجود را به صورت محوری معرفی کنم. اما مختصر آن که؛ فعالیت کارگری می‌بایست از حالت دو قطبی سندیکا و شورا خارج شود، دغدغه هر فعال کارگری نه غلتیدن در دام "یا شورا یا سندیکا" بلکه ایجاد جنبشی توده‌ای و تشکل خواه بر بستر واقعیت‌های زندگی کارگران و دمیدن آگاهی به توده کارگران در ارتباط با خروج از وضعیت صرف اعتراضی روزمره، درک شرایط دشوار کنونی و در راستای دامن زدن به تحرکات علنی به موازات تشکیل و ترویج شبکه‌های کارگری در محیط زیست و کار کارگران، ایجاد کمیته‌های فرا کارخانه‌ای در جهت هم‌اندیشی و همیاری در سازماندهی اعتراضات همکاران، حمایت و تقویت تمایلات تشکل‌خواهانه کارگران فارغ از نوع و شکل آن تشکل.

#### پاسخ سوم:

تشکل‌یابی نزد هر کدام از حتی لایه‌های مختلف کارگری مفهوم خود را دارد، به عنوان مثال، کارگران واحدهای صنعتی متوسط به بالا، به نسبت کثرت کارگران و وسعت واحدی که در آن کار می‌کنند، نگاه کلان‌تری

نسبت به تشکل‌یابی دارند، تا لایه‌های پایین‌تر، همچنین این درک در بین رفتگران، کارگران ساختمانی، معلمان و پرستاران هم تا حدودی متفاوت است، هر کدام از آنان دارای فرهنگ اجتماعی و خانوادگی خاص خود هستند، بدین معنا، نمی‌توان مثلاً تشکل‌پذیری معلمان و پرستاران را با کارگران واحدهای صنعتی و خدماتی همگون نامید، همچنین تشکل‌های محلات، اعم از تعاونی‌های مصرف و مسکن، صندوق‌های محلات و اقوام، صندوق‌های محلات زنان، صندوق‌های و تشکل‌های زنان آسیب‌دیده اجتماعی، تشکل‌های ورزشی اعم از کوهنوردی، فوتبال و...

و یا تشکل‌های بیکاران محلات و مناطق در رشته‌ها و مشاغل مختلف، این‌ها هر کدام ساز و کار خود را می‌طلبند و هر کدام ویژگی‌ها و ظرافت‌های خود را دارند، پارامتر مهم در همه این موارد را جنبه توده‌ای بودن آن‌ها است، بدین معنا و با اتکاء به آن چه که به درستی از مدت‌ها پیش تبدیل به سنتی در میان فعالین کارگری واحدهای بزرگ و متوسط صنعتی شده است، این‌که؛ نمی‌توان یک صندوق کارگری را با هدف تشکل‌یابی و ارتقاء آگاهی کارگران بدون حضور توده کارگری تشکیل داد، تشکل‌های محلات، تشکل‌های بیکاران، زنان کارگر و یا زنان آسیب‌دیده اجتماعی هم در قالب همین استدلال معنا می‌دهند.

همه این موارد، بستر رشد و عزیمتی به سمت ایجاد یک جنبش توده‌ای کارگری است، به باور من، نمی‌توان شاهد شکل‌گیری یک جنبش عظیم کارگری بود، مگر این‌که به زیرساخت‌های این جنبش توجه کنیم، و رویکرد خود را در مطابقت با واقعیت‌های درونی آن تنظیم کنیم، آیا می‌توان جنبش بیکاری نظیر آن چه که در آرژانتین به منصفه ظهور رسید، در ایران هم شاهد بود؟ به نظر من نمی‌توان شاهد چنین جنبشی بود، مگر این‌که مکان‌ها، رشته‌ها، مناطق و لایه‌های مختلف کارگری را بشناسیم، و نحوه شکل‌گیری و پیشبرد نطفه‌های چنین جنبشی را تشخیص دهیم. اکنون که به گواه آمارهایی که جناح‌های حکومتی ۷۰٪ کارخانه‌ها تعطیل و یا در معرض تعطیلی و ورشکستگی قرار دارند، اگر به سمت ایجاد جنبش بیکاران نیرویم، در آن صورت، جریاناتی هستند و خواهند بود که با اتکاء به پول، تریبون و امکانات وسیع خود، این کثرت عظیم را به عنوان سیاهی لشکر در خدمات منافع خود به کار گیرند.

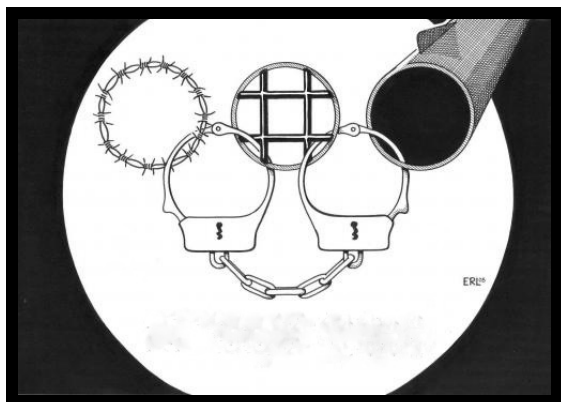
#### پاسخ چهارم:

مستقل از خانه نشین کردن زنان توسط حکومت، اما فرهنگ مردسالاری در میان کارگران مرد بیداد می‌کند، وجود چنین فرهنگی، خود عاملی است که نیمی از انسان‌هایی که می‌توانستند و می‌توانند در خدمت پیشبرد مبارزات کارگران نقش محوری ایفاء کنند، در خانه‌های محقرشان، فقر و فلاکت را تحمل می‌کنند و به بزرگ کردن فرزندان و پخت و پز و سرویس دادن به شوهران‌شان مشغولند. حضور خانواده‌های کارگری، در اعتراضات روزمره کارگران می‌توانست سبب ساز تحمیل بخشی از مطالبات کارگران باشد. نمونه‌هایی از این حضور را در میان اعتراضات کارگران نیشکر هفت تپه دیده ایم، صحنه شورانگیز فراری دادن مسئول حراست کارخانه نیشکر هفت تپه که در گوشه‌ای یکی از کارگران معترض ثبت شده بود، یک نمونه بارز از حضور مثال‌زدنی زنان در پشتیبانی از مردان کارگزاران بوده است، سازماندهی و پیشبرد این حرکت کارگری را زنان برعهده داشتند، یا حضور زنان و دختران در پیشبرد مبارزات کارگران مازندران به ویژه نساجی قائم شهر، نمونه بزرگ دیگر را می‌توان در شورش شهرک اکبرآباد اسلام شهر دید که نقش زنان در آن شورش کارگری به یاد ماندنی بود. به طور کلی، هر گاه خانواده‌های کارگری در اعتراضات حضور داشته‌اند، اما فرهنگ عقب‌مانده در میان کارگران مانع از به میدان آمدن این پتانسیل نهفته در مبارزات کارگری است، اکثریت توده کارگری مرد در ایران، مذهبی و زن‌ستیز هستند، ما سالیان سال در بسیاری از کارگاه‌ها،

**پی نوشت؛**

من در پاسخ به سؤالات، از باورها و آرزوهایم صحبت کردم، قصد من در پاسخ گویی به سؤالات بیش از هر چیز بخشاً، نقد خود بر نحوه نگرش در فعالیت های گذشته ام بوده است، نگاه من به مسائل همانند هر فعال دیگری ضعف و قوت خودش را داشته است و اذعان می کنم که به خاطر آن نحوه نگرش، هزینه‌های گزافی را متحمل شدم، امیدوارم هر کدام از ما بتوانیم با نگاه انسانی و آزاد اندیشی گام هایی را در جهت پالایش خود و جنبشی که به آن تعلق داریم برداریم، دیگر این که در رابطه با سؤال پنجم، من واقعاً تمایلی به پاسخ به این سؤال نداشتم، برای این که؛ دغدغه‌ها و الویت‌های من در حال چیزهای دیگری است، اما به احترام سردبیر محترم و خوانندگان مجله، زاویه نگاهم را در چند سطر به صورت چکیده بیان کردم.

\*

**سازماندهی****نیروی کار در ایران :****درسهائی از انقلاب بهمن (۱)**

سعید رهنما، به یاد محمود زکی پور

ترجمه‌ی محمد صفوی

سابقه صنعت مدرن در ایران به حدود یک قرن می رسد، اما تاریخ جنبش کارگری در کشور بمراتب کوتاه‌تر، پراکنده و ناپیوسته است. با آنکه در تمامی این سال‌ها حرکات اعتراضی کارگری بطور مداوم ادامه داشته، تنها در چهار مقطع تاریخی، که هر کدام به دوره‌ای از بحران‌های سیاسی و تضعیف حکومت های مقتدر مرکزی مربوط می شود، شاهد جنبش ها و فعالیت های وسیع و متشکل کارگران در ایران بوده ایم. این دوره ها عبارت بودند از دوران قبل از دیکتاتوری رضا شاه، دوران پس از رضا شاه بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷ (۱۹۴۱ تا ۱۹۴۸)، دوران دولت مصدق ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ (۱۹۵۱-۱۹۵۳)، و سر انجام دوران تدارک انقلاب از ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ (۱۹۷۷ تا ۱۹۸۰) که حکومت اسلامی سلطه خود را بر ایران استحکام بخشید. در دوران پس از انقلاب، سالهای بین ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ (۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹) تلاش های قابل توجه برای ایجاد چند تشکل کارگری در اوج

در بین همکاران مقولانی همچون اعدام، کودک آزاری توسط والدین، حق زن و حق شهروندی برای کارگران مهاجر را مکرراً مطرح کردیم، در ارتباط با مسئله اعدام، کودک آزاری توسط والدین هر بار و تا حدودی تعدادی از آنان را در شنبع و غیر انسانی بودن این دو مورد تا حدودی متقاعد کردیم، اما این همکاران زحمت کش ما ذره ای در رابطه با به رسمیت شناختن حق زنان و حق شهروندی کارگران مهاجر کوتاه نیامدند. تجربه سال ها کار و زندگی با همکاران به من می گوید که؛ اکثریت مردان کارگر در ایران، پیش و بیش از آن که حکومت برای خانه نشین کردن زنان دست به کار شود، با کار کردن زنان حتی در دشوارترین وضعیت مالی مخالفتند، آنان حاضرند حت با تن دادن به کار دو شیفت، از شاغل بودن احتمالی زنان سرباز زنند.

اما شوربختانه، تبعات فرهنگ مردسالاری را فقط محدود به توده مردان کارگر نیست و در حوزه فعالیت های کارگری نیز به صورت مرئی و نامرئی دیده می شود، عضویت قلیل زنان در کمیته های برگزاری اول ماه مه و تشکل های فعالین کارگری، نبود حوزه زنان کارگر و یا نشریه زنان کارگر در بین فعالین های کارگری و یا حتی خبر موثقی که اخیراً دریافت کردم، حاکی از این بود که با حضور زنان در جلسات یک تشکل شناخته شده کارگری توسط اعضای رهبری کننده همان تشکل به شدت مخالفت شده است، گذشته از برخوردهای متعدد زن ستیزانه برخی از مردان فعالین کارگری، اما زنان در مناطقی از ایران، به ویژه برای فعالینی مردی که عضویت در یک گروه کارگری را صرفاً به مثابه ضدیت با حکومت درک می کنند، حضور زنان، آن هم به شکل ویتروینی و سمبلیک، تنها در مراسم هشت مارس پُر رنگ می شود، اما همین زنان، در تجمعات اعتراضی در دفاع از یک زندانی و دیگر مطالبات کارگری بسیار رزمنده و شجاع ظاهر می شوند، بدین معنا، آنان در پیشبرد اعتراضات قابلیت ها توانمندی خود را به عنوان یک انسان آرمان خواه و معترض نشان دهند، بی جهت نیست که با مطرح شدن مقوله تشکل مستقل زنان کارگر، انگ زنی و اتهامات مختلف بر سر مدافعین آن باریدن گرفت.

**پاسخ پنجم:**

البته در عین حال بعضی‌ها هم ادعا می‌کنند که چنین حزب را به وجود آورده‌اند، اما خواستگاه هر دو از یک سنت سرچشمه می‌گیرد و آن این که؛ قرار است چنین احزابی در نهایت به عنوان منجی عمل کند، اتوریته داشته باشد، خود را مرکز و انباشتی از هر آن چه که جامعه بدان نیاز دارد بداند و در این ادعا از رقبای حزبی خود عقب نمانند، متأسفانه من به واسطه بسیاری از مسائل به ویژه فقدان آزادی بی قید و شرط بیان، تسویه های دوره‌ای و برخورد حذفی، جان سختی سکتاریسم و... تصویر مثبتی از احزاب موجود ندارم.

فارغ از این که من خود را متعلق به این سنت نمی‌دانم، در عین حال به نظر من آن چه امروز دغدغه امثال من را تشکیل می‌دهد، سازمان یابی کارگری است. ما نیازمند سازمان ها و احزابی که؛ تبلور و برآیند واقعی جنبش های اجتماعی در ایران باشد و با داشتن بدنه ای کثیر به "مثابه یک نیروی اجتماعی" عمل کند هستیم، چنین احزابی در فرایند تغییر و تحولات اجتماعی بی شک پدید خواهند آمد، و این پدیدار شدن نه حاصل اراده گرای تعدادی نخبه، بلکه از دینامیزم واقعی جامعه برخوردار است و تا آن زمان، می بایست بر روی ایجاد نهادهای اجتماعی کار کرد، این نهادها می تواند جامعه را در برابر خودکامگی قوی و واکنش‌ناپذیر، در غیر این صورت می بایست پس از فردای هر تغییر و تحولی انتظار بر این داشت که خیل عظیمی از تمکین کنندگان و محکومینی را پیش روی خود داشته باشیم و چنین فرجامی را در زمانه امروز نمی توان پذیرفت.

غیاب اتحادیه‌های واقعی کارگری به فعالیت ادامه می‌دادند. جالب آنکه فعالین مستقل کارگری از همین اتحادیه‌های دست راستی دولتی برای سازماندهی و بسیج کارگری در جهت ایجاد اتحادیه‌های مستقل استفاده می‌کردند.

ویژگی دیگر این اتحادیه‌ها این بود که عمدتاً از بالا به پائین سازماندهی می‌شدند. در بسیاری موارد ابتدا یک سازمان شبه فدراسیونی یا اتحادیه‌ای بوجود می‌آمد و سپس فعالین کارگری در کارخانه‌ها یا در میان حرفه‌های مختلف امکان ایجاد اتحادیه یا سندیکا را جستجو می‌کردند. فدراسیون ملی سندیکاها و شورای متحده مرکزی هر دو از بالا به پائین ایجاد شدند. با آنکه این رویه در بسیاری نقاط جهان نیز پی‌گیری شده، در کشورهای دموکراتیک رویه معکوس یعنی از پائین به بالا نیز ممکن بوده و اتحادیه‌های واحدی اقدام به ایجاد واحدهای منطقه‌ای و ملی به شکل فدراسیون یا کنفدراسیون نیز کرده و می‌کنند.

اما مهم‌ترین ویژگی تشکلهای کارگری ایران این بود که آنان عمدتاً سندیکاهای صنفی (union crafts) بودند که کارگران و استادکاران ماهر یک حرفه یا صنف خاص را سازماندهی می‌کردند، و نه سندیکاهای صنعتی (unions industrial) که تمامی کارگران یک بخش صنعتی را برکنار از سطح مهارت و نوع حرفه و تخصص در سطح واحد سازمانی، منطقه‌ای، یا ملی سازماندهی می‌کنند. دلائل این نوع سازماندهی روشن است. اول آنکه ماهیت صنایع ایران به ویژه در مراحل اولیه صنعتی شدن کشور، تنها این نوع سازماندهی را ممکن می‌ساخت. دوم آنکه در یک نظام دیکتاتوری امکان ایجاد اتحادیه‌های وسیع کارگری وجود نداشت. اگر هم در مواردی اتحادیه‌ها یا سندیکاهائی در سطح وسیع تری بوجود آمده بودند، آنها واحدهای وابسته و تحت کنترل دولت بودند. با آنکه سندیکاهای صنفی نقش بسیار مهمی در تاریخ جنبش کارگری ایفا کرده و رهبران برجسته‌ای را عرضه داشته‌اند، اما نمی‌توانستند و هنوز هم نمی‌توانند نقش سازماندهی وسیع کارگری را، آنطور که اتحادیه‌های صنعتی می‌توانند، ایفا کنند. این ویژگی ساختاری در واقع یکی از مهمترین نقاط ضعف جنبش کارگری در دوران قبل و بعد از انقلاب بود.

### سازمان‌های کارگری در دوران انقلاب بهمین

در چهارمین دوره جنبش کارگری، یعنی دوران تدارک انقلاب و اوائل انقلاب، سازماندهی کارگری نقش کاملاً متفاوتی در شکل "شوراهای کارگران و کارمندان" بخود گرفت (۲). بحران بزرگ اقتصادی که از اواسط دهه پنجاه (دهه ۱۹۷۰) میلادی در ایران آغاز شد، همراه با کاهش تدریجی قدرت حکومت، فضایی بوجود آورد که سبب اوج‌گیری فعالیت‌های کارگری در کارخانه‌های بزرگ و صنایع شد. ابتدا کارگران و کارمندان مجموعه‌ای از مطالبات اصلاحی شامل امنیت شغلی، طرح طبقه بندی مشاغل و افزایش دستمزدها را مطرح کردند. در پی طرح این مطالبات اولیه کمیته‌های اعتصاب یکی پس از دیگری در بسیاری از کارخانه‌های کشور شکل گرفتند. با عمیق‌تر شدن بحران سیاسی، بسیاری از صاحبان صنایع بخش خصوصی، کارخانه‌ها را رها کردند و از کشور خارج شدند. مدیران کارخانه‌های بزرگ نیز قادر به ادامه کار نبودند. بخش بزرگی از صنایع بدون مدیریت و رهبری عملاً از ادامه کار و تولید باز ماندند. در این مقطع کمیته‌های اعتصاب، کارخانه را مصادره کردند و به سرعت تحت تاثیر حضور فعالین سیاسی چپ که در کمیته‌های اعتصاب حضور داشتند، عنوان "شورا" را انتخاب کردند. پس از انقلاب ۱۳۵۷ بسیاری از کارخانه‌ها و صنایع بزرگ شوراهای خود را بوجود آوردند.

این "شوراها" در بزانو در آوردن رژیم شاه نقش عمده داشتند. اما رژیم اسلامی که توانست سریعاً پایه‌های قدرت خود را محکم نماید دست به از میان بردن شوراهای زد، چرا که اکثریت شوراهای کارگری مهم توسط نیروها

سرکوب سیاسی، از جمله سندیکای کارگران شرکت واحد، سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر، اتحادیه سراسری کارگران اخراجی و بیکار که بعداً به اتحادیه آزاد کارگران ایران تغییر نام داد، حائز اهمیت فراوان است، اما نمی‌توان آنرا یک مرحله جدید جنبش کارگری قلمداد کرد.

سازمانهای کارگری که در این چهار دوره بوجود آمدند، خصلت‌های ویژه‌ای داشتند که معلول عوامل مختلف بودند: شرایط کلی اقتصادی - اجتماعی، سطح توسعه صنعتی، میزان رشد کمی و کیفی نیروی کار صنعتی، و ماهیت سرکوبگر حکومت‌ها.

### خصلت‌های ویژه سازمان‌های کارگری در ایران

جنبش کارگری در ایران طی سال‌ها مبارزه، رهبران برجسته‌ای را در صفوف خود پرورش داد. اما یکی از ویژگی‌های اصلی این جنبش حضور و نقش گروه‌ها و سازمان‌های چپ بود که در اغلب موارد سازمان دهنده و جهت دهنده این جنبش بودند. در سه دوره اول مواردی از تشکلهای کارگری مستقل، از جمله سندیکای کارگران چاپخانه‌های ایران که از سوی کارگران با سواد در دهه اول قرن بیستم ایجاد شده بود، وجود داشتند. اما اغلب تشکلهای عمده دیگر توسط سازمان‌های سیاسی ایجاد شده بودند. اولین تلاش عمده در جهت سازماندهی کارگری ایجاد فدراسیون ملی سندیکاها در ۱۹۲۱ بود که عمدتاً از سوی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های ایران طرح ریزی شده بود و عمر کوتاهی داشت. در دوران پس از دیکتاتوری رضا شاه در دهه ۱۹۴۰، تشکل معروف "شورای متحده مرکزی" با عضویت کارگری بسیار وسیع، از سوی حزب توده سازماندهی شده بود. در دوران نخست وزیری دکتر مصدق، فعالین همین سازمان که پس از ۱۹۴۸ ممنوعه اعلام شده بود، مجدداً تحت رهبری حزب توده فعالیت خود را آغاز کردند. این فعالیت‌ها تا کودتای سیا در ۱۹۵۳ ادامه داشت. در دوران انقلاب ۱۹۷۹ نیز، همانطور که بعداً اشاره خواهد شد، اکثریت تشکلهای عمده کارگری یا از سوی سازمان‌های سیاسی بوجود آمدند، یا تحت نفوذ آنها بودند.

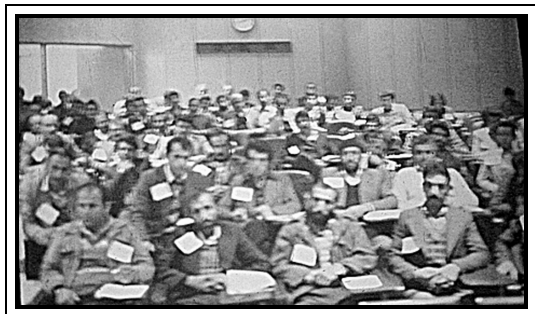
در چند مورد استثنائی روند معکوسی نیز وجود داشت و فعالین کارگری نقش رهبری سازمان‌های چپ را بر عهده گرفتند. یک نمونه برجسته پیوستن دو کارگر سندیکای کارگران فلزکار و مکانیک، اسکندر صادقی نژاد و جلیل انفرادی، به رهبری گروه جنگل سازمان چریک‌های فدائی خلق بود.

حضور و سلطه همه جانبه چپ در سازمان‌های کارگری نقشی هم مثبت و هم منفی داشت. از این نظر مثبت بود که در غیاب آگاهی اجتماعی و سیاسی کافی در میان فعالین کارگری، که خود نتیجه سرکوب سیاسی و نبود تجربه سندیکائی و اتحادیه‌ای بود، فعالین چپ به سازماندهی کارگری و تبیین خواست‌های کارگران کمک می‌کردند. و از آن جهت منفی بود که جنبش کارگری در معرض سیاست‌های حزبی و اختلافات و درگیری‌های درونی آن قرار می‌گرفت. این نقش متناقض تاثیر عمیقی بر عملکرد جنبش کارگری در دوره‌های کوتاه فعالیت‌اش باقی می‌گذاشت.

در دوره‌های فعالیت‌های وسیع کارگری به رهبری سازمان‌های چپ، در مواردی دولت‌های وقت نیز اتحادیه‌های کارگری وابسته به دولت را ایجاد می‌کردند و کارگران را حول این اتحادیه‌های زرد متشکل می‌کردند. نمونه بارز چنین اتحادیه‌هایی "اتحادیه سندیکاهای کارگران و کشاورزان - آسکی" بود که برای مقابله با حزب توده و شورای متحده مرکزی، توسط قوام در دوران نخست وزیری‌اش ایجاد شد. "شورای متحده مرکزی" عضو "فدراسیون سندیکائی جهان"، اتحادیه‌های جهانی وابسته به شوروی بود و "آسکی" به "کنفدراسیون سندیکاهای آزاد جهان" که در ۱۹۴۹ توسط آمریکا برای مقابله با اتحادیه‌های جهانی وابسته به شوروی بوجود آمده بود، پیوسته بود. اتحادیه‌های وابسته به دولت در دوران‌های دیکتاتوری نیز، در

شوراها قلم زده‌اند درک یا تأیید نکرده‌اند، و اکثراً کماکان بر شوراهای فقط کارگری تأکید کرده و می‌کنند، و پاره‌ای، بخاطر عدم آشنائی و درک پیچیدگی‌های شوراها، ضعف شوراهای را در حضور کارمندان و مهندسی‌ن در آنها می‌دیدند.

هیچ نوع "اتحادیه صنعتی" وجود نداشت که بتواند تک واحدهای کارخانه‌ای را به هم وصل نماید. اتحادیه شوراهایی که ما بوجود آوردیم نیز با اینکه بیش از صد کارخانه را در سراسر کشور زیر پوشش خود داشت و برخوردار از یک مرکزیت رهبری کننده بود، تنها یک سازمان چتر مانند بود و خود، بر کنار از تماس‌های فردی، از دیگر نهادهای کارگری خارج از سازمان گسترش منزوی بود. همین طور بود اتحادیه شوراهای کارخانجات گیلان.



کنگره سوم اتحادیه سراسری شوراهای سازمان گسترش  
و نو سازی صنایع ایران، در تالار سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۵۷

از سوی دیگر سازمانهای چپ، که اعضاء و هوادارانشان در شوراهای فعال بودند، درک درستی از مفهوم شورا نداشتند و دچار توهم واغتشاش فکری بودند. فکر و نظری که از جانب چپ بکار گرفته می‌شد برگرفته از "شوراهای" انقلاب روس بود. نظریه پردازان چپ با آوردن نقل قولهای متعدد از مجموعه آثار لنین، بدون آنکه درک کنند "شوراهای" انقلاب ایران با "سویت‌ها" یکسان نیستند، اغتشاش فکری و سر در گمی نظری را تشدید می‌کردند. واقعیت این بود که شوراهای ایران شباهتی به "سویت‌های" روسیه که از انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ سر بر آورده بودند نداشتند. شوراهای ایران بر خلاف "سویت‌ها" ارگان‌های قدرت سیاسی نبودند که کارگران، سربازان و ملوانان را در تمام سطوح در شهرها سازماندهی کنند. شوراهای کارگری و کارمندی ایران را با شوراهای کارگری "نورین" ایتالیا نیز که در دهه ۱۹۲۰ برای مدت کوتاهی نقش نهادهای خودگردان را ایفا کردند، نمی‌توان مقایسه کرد. اگر بخواهیم شوراهای ایران را با تجربه انقلاب روسیه مقایسه کنیم، می‌توان گفت که شوراهای کارگری و کارمندی ایران شبیه "کمیته‌های کارخانه" در روسیه بودند که بعد از انقلاب سرنوشت دیگری پیدا کردند که بعداً اشاره خواهد شد.

سازمان‌های چپ از شوراهای انتظار اعمال "کنترل کارگری" را داشتند. اما هیچ‌گاه روشن نشد که منظور از کنترل کارگری چیست. کنترل کارگری همانطور که بعداً اشاره خواهد شد، در مفهوم دقیق خود کنترل کامل مدیریت، تولید و توزیع توسط کارگران است. اما انتظار کنترل کارگری چیزی جز توهم نبود. شوراها بجز در شرایط بحرانی که می‌توانستند بطور موقت اعمال کنترل کنند بهیچ‌وجه در وضعیتی نبودند که بتوانند کنترل کارگری را در دست خود بگیرند. حتی اگر شوراهای ظرفیت و توانایی آن را می‌داشتند که برای مدتی نقش مدیریت را اعمال کنند — و در مواردی به خاطر حضور برخی کارمندان متخصص، مهندسی‌ن و تکنیسی‌ن در شوراهای توانستند این کار را انجام دهند — اما این کار بویژه در ایران با ساختار خاص صنایع بهیچ‌وجه ممکن نبود. زیرا صنایع ایران عمدتاً به طور گسترده ای وابسته به پارانه‌های دولتی بودند و از سوی دیگر ناچار بودند

و فعالین چپ، سوسیالیست‌ها و همین‌طور سازمان مجاهدین خلق که در آن موقع دارای محبوبیت زیاد در بین مردم بودند، کنترل و اداره می‌شدند. شوراهای دارای قدرت زیادی بودند. حتی در موارد زیادی ما حاضر به مذاکره با دولت نیز نبودیم. در غالب موارد شوراهای کارگری و کارمندی مدیریت کارخانه‌ها و صنایع را انتخاب می‌کردند. مثلاً دومین مدیر عامل سازمان گسترش صنایع بعد از انقلاب، یک عضو شورای سازمان مدیریت صنعتی از سازمان‌های تابع سازمان گسترش بود، و نیز تعداد دیگری از مدیران عامل کارخانجات تابعه، توسط اتحادیه شوراهای گسترش معرفی شده و دولت بازرگان آنها را منصوب نموده بود.

ابتدا رژیم سعی می‌کرد که شوراهای را تحت فرمان و کنترل خود در آورد که با شکست روبرو شد. سپس اقدام به تاسیس "شوراهای اسلامی" در مراکز صنعتی کرد. رژیم برای تاسیس "شورای اسلامی" از گروه‌هایی که تحت عنوان "انجمن‌های اسلامی" بوجود آورده بود استفاده کرد. انجمن‌های اسلامی در کارخانه‌ها شبیه "جبهه کار" (آر.بایتس فرانت) آلمان نازی و "سامپو" در ژاپن در زمان حکومت فاشیستی دوران جنگ، عمل می‌کردند. این انجمن‌ها نقش عظیمی در ایجاد فضای رعب و وحشت در محیط‌های کار و در شناسایی و دستگیری فعالین کارگری داشتند. این انجمن‌ها به مرور باعث تضعیف شوراهای واقعی کارگران شدند. شوراهای اسلامی در ضدیت با مدیران لیبرال نیز عمل می‌کردند

گروگان گیری سفارت امریکا در سال ۱۳۵۹ همه را به هیجان آورد، چرا که تصور می‌کردند این یک حرکت ضد امپریالیستی است. واقعیت این بود که گروگانگیری و اشغال سفارت امریکا از فاجعه بارترین رویدادها بود و برای رژیم خمینی فرصت طلایی بوجود آورد تا با تمام قوا همه مخالفین خود را سرکوب کند. با این حال شوراهای به دفاع از گروگانگیری و اشغال سفارت برخاستند. ما در «اتحادیه سراسری شوراهای سازمان گسترش و نو سازی صنایع ایران» با بیش از یکصد کارخانه و واحد صنعتی بزرگ، ساده لوحانه تظاهرات وسیعی را در مقابل سفارت امریکا سازماندهی کردیم.

بلافاصله پس از بحران گروگانگیری، جنگ ایران و عراق آغاز شد. با استفاده از این دو بحران عظیم، رژیم توانست همه نیروهای سیاسی مخالف و شوراهای کارگری و کارمندی را سرکوب کند. هنگامی که رژیم قدرت بیشتری یافت "شوراهای اسلامی" جایگزین شوراهای واقعی کارگری شدند. با تسلط "شوراهای اسلامی" همه ما مشمول پاکسازی و اخراج‌های دسته جمعی شدیم، و پاره‌ای از ما تحت تعقیب قرار گرفتیم. یکی از اعضاء بنیانگذار شورای سازمان گسترش صنایع، دوست و همکار عزیزم، زنده یاد محمود زکی پور، توسط رژیم اعدام شد.

علاوه بر سرکوب و فقدان دمکراسی، ضعف درونی و اشکالات ساختاری باعث تضعیف و به تحلیل رفتن شوراهای بود. شوراهای در صنایعی که فاقد تشکل کارگری دیگری از جمله سندیکا و اتحادیه بودند، تلاش داشتند که هم وظایف اتحادیه‌ها را که دفاع از حقوق کارگران و مطالبات اعضاء خود بود پیش ببرند و هم به عنوان شورا در نقش تشکل‌های مشارکتی عمل نمایند.

شوراهای تشکل‌های تک واحدی یا تک کارخانه‌ای بودند. هر کارخانه شوراهای خود را داشت که کارگران و کارمندان عضو آن بودند هیچ‌کدام از اعضا حق عضویت نمی‌پرداختند. شوراهای بزرگ و عمده همگی ترکیب کارمندی و کارگری داشتند. تقریباً در تمامی این شوراهای، از شوراهای نفت گرفته تا شوراهای سازمان گسترش، شوراهای فولاد و غیره، مهندسی‌ن، تکنیسی‌ن‌ها، کارمندان اداری، حتی پاره‌ای مدیران میانه نیز عضویت داشتند. این ترکیب کارمندی/کارگری هم جنبه‌های منفی و هم مثبت داشت. منفی از آنرو که ترکیب خواست‌ها متفاوت بود، و مثبت از آنرو که شوراهای توان فنی و تخصصی اداره امور کارخانجات را داشتند. این ویژگی دوگانه و متناقض را سازمان‌های سیاسی و بسیار افرادی که در زمینه

نقش دادند. در اوایل دهه ۱۹۲۰ "کمیته‌های دادخواهی" که به "شورای کار" تبدیل شده بودند، بجای آنکه جایگزین اتحادیه‌ها شوند، نقش مکمل آنها را بر عهده گرفتند و بازوی مشارکتی اتحادیه‌ها شدند، و بجای "شورای مدیریت" تبدیل به "شورای مذاکره‌ای" شدند. با ظهور نازیسم نیز همگی آنها از میان رفتند.

همانگونه که اشاره شد "شوراهای کارگری" با عملکرد کنترل کارگری که بالاترین درجه از کنترل تولید، مدیریت و توزیع توسط کارگران است، در هیچ زمانی جز بطور موقت، وجود نداشته است. البته کنترل کارگری می‌تواند در موارد خاص، مثلاً در مورد تک کارخانه‌ای که در حال ورشکستگی است، صورت پذیرد و کارگران آن کارخانه برای جلوگیری از بیکاری، با جمع آوری کمک‌های مالی از محل، یا کارخانه را با قیمت بسیار نازل خریداری کنند و یا اگر شرایط فراهم بود آنرا مصادره کنند. در غرب در موارد بسیاری کارگران با کمک کلیسای محل کارخانه‌ای را که در معرض بسته شدن بوده، خریداری و مدیریت آنرا خود بعهده گرفته‌اند. واضح است که این تنها در مورد کارخانه‌های کوچک آنهم در شرایط ویژه ممکن است، و نمی‌تواند بعنوان یک سیاست صنعتی واقع بینانه مطرح شود.

بجای کنترل کارگری، در کشورهایی که دارای جنبش کارگری نسبتاً نیرومندی بوده‌اند و دموکراسی اجتماعی و اشکال و درجات متفاوتی از "دموکراسی صنعتی" وجود داشته است، شاهد مشارکت کارگران به درجات مختلف بوده‌ایم.

دموکراسی صنعتی به معنی مشارکت مستقیم کارکنان در تصمیم‌گیری‌ها است. اما نظریه دموکراسی صنعتی و اشکال متفاوت مشارکت، مورد قبول نیروهای چپ خواهان استقرار بلاواسطه سوسیالیسم نیست، چرا که آنرا یک سیاست اصلاح طلبانه و سازش طبقاتی می‌دانند، و بعنوان "کورپوراتیسم" رد می‌کنند. واضح است که اگر امکان استقرار بلاواسطه سوسیالیسم بطور واقعی و نه فقط در حرف و خیال وجود می‌داشت، چنین ایرادی درست بود. اما در شرایطی که چنین امکانی وجود ندارد، (در جای دیگری این مسئله پرداخته ام) (۳) مبارزه برای دموکراسی صنعتی و ایجاد امکان مشارکت کارگران و کارمندان در تصمیم‌گیری‌ها، خواستی بسیار مترقی است و تنها روش قابل دسترسی و پذیرفتنی است که طبقه کارگری می‌تواند از طریق آن در این مرحله از رشد جامعه انسانی برای منافع خود مبارزه کند. نفی این واقعیت و رد چنین خواست اصلاحی در این طنز تلخ نهفته است که گوئی طرفداران رادیکال طبقه کارگر خواستار این شوند که برای پیش‌گیری از سازش طبقاتی، و آماده شدن برای انقلاب سوسیالیستی، بهتر آن است که وضع طبقه کارگر و شرایط کاری آن روز بروز بدتر شود!

"دموکراسی صنعتی" یک مفهوم نسبی است که رسیدن به درجات گوناگون آن در سطوح متفاوت سازمانی، رابطه مستقیمی با قدرت تشکیلاتی و سازمان‌یابی کارگران دارد. با در نظر گرفتن تضاد بین کار و سرمایه، هرچه کارگران در یک جامعه قدرتمندتر و سازمان‌یافته‌تر باشند درجه بالاتری از دموکراسی صنعتی قابل دسترس است و بالعکس. کلیت دموکراسی صنعتی را من بر اساس مدل ک. وانگ (۴)، با تغییراتی در یک ماتریس سه بُعدی که در شکل زیر آمده، نشان داده‌ام. یک بُعد این ماتریس "درجات مشارکت" است. پائین‌ترین سطح مشارکت، "اطلاع‌رسانی مدیریت به کارکنان است"، که طی آن مدیریت اطلاعات مربوط به تصمیمات خود را به کارگران اعلام می‌کند. در سطح بالاتر، "مشورت مدیریت با کارکنان" است که طی آن مدیریت قبل از اتخاذ تصمیم با کارکنان مشورت می‌کند، اما خودش تصمیم می‌گیرد. مرحله بالاتر "تصمیم‌گیری مشترک کارکنان و مدیریت" یا "هم‌تصمیمی" است از طریق آن تصمیمات با توافق دو طرف گرفته می‌شود. بالاترین سطح، "خودگردانی کارکنان است"، که طی آن

در قالب قرار دادهای شرکت‌های چند ملیتی عمل کنند. بهر حال با اینکه این امکان وجود داشت که بتوان "کنترل کارگری" را درپاره‌ای صنایع کوچک لیبیاتی و غیر آن اعمال کرد، اما این موضوع برای سازمانهای بزرگ نه هرگز عملی بود، و نه منطقی. برای نمونه آیا امکان داشت یا دارد که تمامی تصمیم‌گیری‌های مربوط به صنایع بزرگ، مستقل از یکدیگر و در سطح همان صنایع اتخاذ شود؟ مثلاً تصمیمات میزان تولید، قیمت‌گذاری، و مصرف درآمدهای فروش نفت تنها توسط کارگران نفت گرفته شود؟ یا کارگران اتوبوسرانی و حمل و نقل عمومی و یا دیگر صنایع و خدمات سیاست‌های خود را مستقل از یکدیگر تعیین کنند. واضح است که این تصمیمات باید در سطوح بالاتر و نهایتاً در سطح ملی اتخاذ شوند. سر در گمی در مورد مفهوم شورا و درک‌های مختلفی که سازمانهای چپ که آن زمان در شوراهای فعال بودند از جمله فدائیان، راه کارگر، پیکار، و حزب توده، از طریق هواداران و اعضاء شان، بدرون شوراهای وارد می‌شد و اختلافات درونی را دامن می‌زد.

بهر رو شوراهای همگی هم بخاطر سرکوب و هم بخاطر ضعف‌های درونی شکست خوردند، و در واقع محکوم به شکست هم بودند. در شرایطی که اتحادیه‌ای در کار نبود که به حقوق صنفی کارگران و کارمندان بپردازد، سطح بالاتر و پیچیده‌تری از تشکل به جنبش تحمیل شد. این امر شاید در شروع کار بخاطر شرایط انقلاب، اجتناب‌ناپذیر بود. اما اگر ما درک درستی می‌داشتیم، می‌بایست در اولین فرصت برای ایجاد "اتحادیه‌های صنعتی" تلاش می‌کردیم تا شوراها به عنوان یک بازوی مشارکتی در آن اتحادیه‌ها عمل کنند. تردیدی نیست که رژیم آن اتحادیه‌ها را نیز سرکوب می‌کرد، اما لاقلاً نطفه چنین تشکل حیاتی برای جنبش کارگری و کارمندی شکل می‌گرفت.

تاسف اینجاست که پس از گذشت بیش از سه دهه و آنهمه شکست‌های غم‌انگیز، هنوز هم درک درستی از شوراها در کار نیست. خواندن نظریاتی که بسیاری از فعالین کارگری و سازمانهای چپ در مجلات و سایت‌های مختلف مطرح می‌کنند، بخوبی بیانگر ادامه این آشفته‌فکری‌هاست. هنوز روشن نیست که:

- دقیقاً منظور از شورا چیست؟
- اگر کنترل کارگری است، دقیقاً به چه معنی است؟
- آیا غیر کارگران نیز در این کنترل سهیم‌اند؟
- آیا کنترل توأم با کسب مالکیت کارخانه است؟
- شکل این مالکیت چگونه است: تعاونی محدود به کارگران همان واحد است، یا دولتی است؟
- آیا کنترل کارگری شامل صنایع بزرگ و استراتژیک کشور نیز می‌شود؟
- آیا کنترل کارگری تنها در سطح خرد یعنی کارخانه اعمال می‌شود، یا سطح میانی، یعنی صنعت بخصوص، و سطح کلان، یا سطح اقتصاد ملی را نیز شامل می‌شود؟
- در صورت اخیر، رابطه شورای سراسری با دولت چیست؟
- و سرانجام در چه نوع نظام سیاسی - اقتصادی وجود چنین شوراهایی عملی است؟، و بسیاری سئوالات دیگر.

### دموکراسی صنعتی در مقابل کنترل کارگری

شوراهای کار در همه جای جهان محصول شرایط بحرانی بوده و عمری کوتاه داشته‌اند. حتی در شوروی که دولت کارگری استقرار یافت، کمیته‌های کارخانجات (معادل شوراهای کار) بتدریج از صحنه بیرون رانده شدند. یعنی ابتدا تبدیل به اتحادیه کارخانه شدند، بعد جزئی از "مثلث کارخانه" (مدیرکارخانه، دبیر هسته حزب کمونیست، و دبیر اتحادیه) شدند، و سرانجام در زمان استالین کلاً حذف شدند و تمامی اختیارات به مدیر کارخانه محول شد. در آلمان شوراهای عمر طولانی‌تری یافتند، بخاطر آنکه تغییر

### طبقه کارگر و تحلیل طبقاتی

چپ در ایران، علی‌رغم اشتغال ذهنی و همبستگی پی‌گیرانه و صادقانه با طبقه کارگر و مبارزه برای نمایندگی و تبیین خواست‌های کارگران، کمتر تعریف و درک مشخصی از این طبقه ارائه داده است. ادبیات چپ چه در دوران انقلاب و چه بعد از آن، روشن نکرده طبقه کارگر متشکل از چه گروه‌هایی است و تفکیک‌های درون طبقه‌ای آن و میزان همگنی یا ناهمگنی آن چیست. در دوران انقلاب، تاکید اغلب یا تمامی سازمانهای چپ بر کارگران یدی، مزد بگیران یا کارگران یقه آبی بود. در حال حاضر اما پاره‌ای از آن‌ها کارگران فکری یا کارکنان یقه سفید را نیز جزء طبقه کارگر می‌دانند. مسئله این‌جاست که اگر تاکید تنها بر کارگران یقه آبی باشد، که به اتکاء آنها قرار است دولت کارگری و سوسیالیستی استقرار یابد این طبقه در کل نیروی کار اقلیتی بیش نیست، یعنی تنها حدود ۲۷٪ کل نیروی کار. از آن گذشته کارگران صنعتی که مورد تاکید عمده سازمان‌های چپ بوده و هست، تنها بخشی از این در صد محدود را در بر می‌گیرد بعلاوه این بخش از کارگران بخاطر سرکوب، عدم تجربه سازمانی، سطح آموزش نازل، و در معرض تبلیغات مذهبی و ضد سوسیالیستی بودن، بجز معدودی، عمدتاً با ایده‌های سوسیالیستی ضدیت جدی داشته و دارند. از همین رو بود که در دوران انقلاب، عمده‌ی هواداران و فعالین جریانات چپ سوسیالیستی کارگران یقه سفید و کارکنان فکری بودند. اما در صورتی که دیگر کارکنان نیز جزء طبقه کارگر بحساب آیند، طبقه کارگر طبقه‌ای بسیار ناهمگن، چه از نظر موقعیت، در آمد، خواست‌ها، ایدئولوژی و سلیقه‌ها خواهد بود، و سازماندهی این طبقه بسیار متنوع استراتژی‌های دیگری را می‌طلبد. بعلاوه هیچ جریان سیاسی واحد امکان ادعای نمایندگی آنرا نخواهد داشت.

واقعیت این است که در دوران انقلاب جریانات مختلف چپ علی‌رغم اعلام نمایندگی کارگران، نفوذ و رابطه بسیار محدودی با کارگران یقه آبی داشتند، و همزمان اعتنای چندانی به خواست‌های حقوق بگیران و کارگران یقه سفید، که از قضا پایگاه اصلی طبقاتی‌شان بود، نداشتند، و با تکرار شعارهای سنتی، خود را از آنها منزوی کرده و حمایت آنها را از دست دادند. این سر درگمی نظری، بدرجات گوناگون برای بسیاری از جریانات سیاسی چپ کماکان ادامه دارد، و بحث‌ها و اشارات به طبقه کارگر در حد کلی و انتزاعی باقی مانده است.

در عرصه آکادمیک اما کارهای جدی‌تری در زمینه تحلیل طبقاتی ایران عرضه شده است. بر کنار از بررسی محدود تری که هایدی مگیثی و من در سال ۲۰۰۱ برای سالنامه "سوشالیست رجیستر" انجام دادیم (۵)، بررسی آماری بسیار مفصل و جامعی توسط فرهاد نعمانی و سهراب بهداد بر اساس مدل تحلیلی کمتی «اریک اولین رایت» (۶) منتشر شده. این تحلیل بسیاری از نکات مربوط به تحلیل طبقاتی در ایران را روشن می‌سازد، اما نتیجه گیری‌های سؤال بر انگیزی را نیز مطرح می‌کند. تردیدی نیست که در هر نوع طبقه بندی و تفکیک پیوستار طبقات اجتماعی باید در جایی حد و مرزی که یک طبقه را از طبقه دیگر جدا می‌کند، تعیین نمود. اما مشکل اینجاست که این مرز بندی را در کجا تعیین کنیم تا کمتر مسئله ساز باشد. با آنکه تاکید مقاله حاضر بر طبقه کارگر است، اما از آنجا که نحوه مرزبندی دیگر طبقات در بررسی مورد بحث برحد و مرز تعیین شده برای طبقه کارگر تاثیر دارد، اشاره مختصری به نحوه تحلیل دیگر طبقات نیز ضرورت دارد.

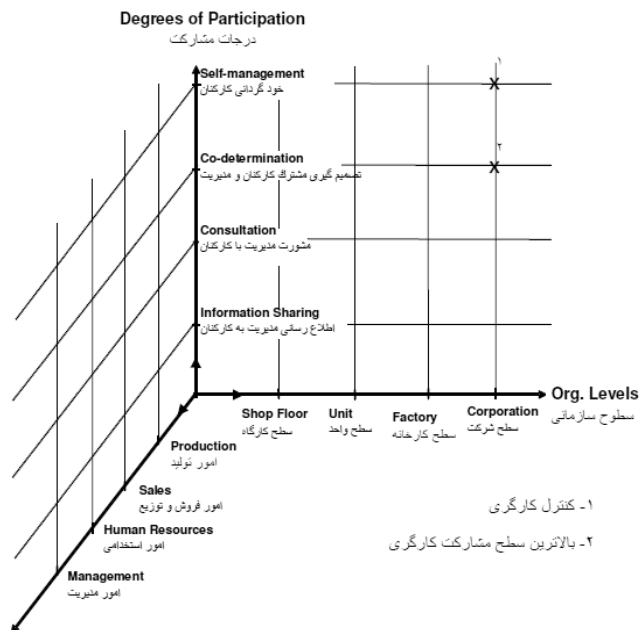
در بررسی مورد ذکر "سرمایه دار"، کسی تعریف شده که یک نفر یا بیشتر را در استخدام داشته باشد. سؤال اینجاست که بر اساس تحلیل طبقاتی مارکسی، یک فرد کارگر چه میزان ارزش اضافی چه بطور مطلق چه نسبی می‌تواند خلق کند که سرمایه دار با تصاحب آن بتواند هم هزینه زندگی

کارکنان خود نقش مدیریت را بر عهده می‌گیرند. بعد دوم ماتریس، سطوح سازمانی است، از جمله "سطح کارگاه"، "سطح واحد"، "سطح کارخانه"، و "سطح شرکت". بعد سوم، "زمینه‌های تصمیم‌گیری" از جمله، امور تولید، "امور توزیع و فروش"، "امور استخدامی"، و "امور مدیریت" است. با مرتبت ساختن هر سه بعد، "درجات مشارکت"، "سطوح سازمانی"، و "زمینه‌های تصمیم‌گیری"، کلیت مشارکت و دموکراسی صنعتی بدست می‌آید. به این ترتیب هر چه قدرت کارکنان بالاتر باشد، سطح بالاتری از مشارکت به مدیریت تحمیل می‌شود. اگر کارکنان بخاطر ضعف تشکیلاتی قدرتی نداشته باشند، مدیریت حتی اطلاعات مربوط به دلایل تصمیمات خود در زمینه تولید را در پائین‌ترین سطح یعنی سطح کارگاه هم با آنها در میان نخواهد گذاشت. بر عکس اگر کارکنان واقعا متشکل و قدرتمند باشند، آنگاه می‌توانند "هم تصمیمی" در سطح شرکت را، که در واقع بالاترین سطح مشارکت است، به مدیریت تحمیل نمایند.

اما در مورد "خودگردانی"، دیگر مسئله مشارکت با مدیریت در کار نیست، و کارکنان یا با برکناری مدیریت یا کسب مالکیت کارخانه و شرکت، خود نقش مدیریت را بر عهده می‌گیرند. از این نظر، "خودگردانی" در "سطح شرکت" همان "کنترل کارگری" است. حال در چه شرایطی و به چه شکل این کنترل کارگری عملی می‌شود، و آیا می‌توان شرکت‌های بزرگ ملی و منطقه‌ای را تحت کنترل کارگری قرار داد، امر دیگری است که قبلاً به آن اشاره شد.

نیازی به گفتن نیست که دموکراسی صنعتی، متکی به دموکراسی سیاسی و حقوق تضمین شده شهروندی است. در یک جامعه غیر دموکراتیک که کارگران از حق داشتن اتحادیه‌های واقعی محروم هستند و از داشتن قرار داد‌های دستجمعی و قدرت چانه زنی جمعی برای بهتر شدن شرایط کار و مشارکت بیشتر محروم هستند، نمی‌توان صحبتی از دموکراسی صنعتی به میان آورد.

### شبکه مشارکت کارگری



### Areas of Decision-making

زمینه‌های تصمیم‌گیری

است، دیده نمی‌شود. البته روحانیون "مقوله‌ای اجتماعی" اند که خود به طبقات مختلفی متعلق‌اند، اما تحلیل موقعیت طبقاتی آنان بعد از انقلاب حائز نهایت اهمیت است.

بهر صورت برای یک تحلیل جامع از طبقه متوسط جدید در دولت و نشان دادن تفکیک‌های درونی آن یک کلیت و ماتریس دو بُعدی را می‌توان مبنا قرار داد، که محور دستگاه‌های سه گانه دولت (سرکوب، ایدئولوژیک، و اقتصادی) را با محور رده (بالائی، میانی، و پائینی) مرتبط می‌سازد. طبقه متوسط جدید در بخش‌های غیر دولتی عمدتاً بر اساس محور رده قابل تفکیک‌اند. کلاً محور "رده" برای تحلیل طبقاتی از محور دستگاه‌های دولتی بر مراتب مهم‌تر است.

تحلیل طبقاتی طبقه متوسط جدید، چه بدلیل عینی (عضویت طبقاتی) و چه بدلیل ذهنی (آگاهی طبقاتی) بسیار بغرنج است، و از همین رو بیش از طبقات دیگر برای اغلب سازمان‌های چپ سر درگمی ایجاد کرده است. علت عمده آن موقعیت نا روش و مبهم این اقشار و تنوع وسیع آنها چه از نظر اقتصادی، چه ایدئولوژیک، و سیاسی است. این اقشار که حدود ۲۴ درصد جمعیت فعال را شامل می‌شود، با سطح بالای تحصیلات و شعور اجتماعی در واقع نیروی فکری جامعه را تشکیل داده، و روشنفکران و هنرمندان را نیز در خود جای می‌دهند. این اقشار از نظر سیاسی نقش بسیار مهمی را بازی می‌کنند، اما از سوی سازمان‌های چپ که عمدتاً توجه شان بر "طبقه کارگر" است، مورد بی توجهی قرار گرفته و حتی تحقیر هم می‌شوند. نیازی به توضیح نیست که همانطور که اشاره شد، تقریباً تمامی فعالین چپ از این اقشار منشاء گرفته و به این طبقه تعلق دارند.

اینکه طبقه متوسط جدید و حقوق بگیران جزئی از طبقه کارگر بحساب آیند و یا جدا از آن، عمدتاً از نظر سازماندهی این اقشار و طبقات اهمیت بیشتری می‌یابد. اتحادیه‌های صنعتی مدرن این مسئله را حل کرده، و همه آنها را در درون یک اتحادیه، اما بشکل واحد‌های چانه زنی جداگانه (units bargaining)، سازماندهی می‌کند. یکی از جنبه‌های مهم و ارزشمند تحلیل طبقاتی نعمانی و بهداد، تفکیک‌های وسیع درون طبقه‌ای است، که با تغییراتی، می‌تواند مبنای تعیین واحد‌های چانه زنی مختلف در ایران دموکراتیک آینده قرار گیرد.

از نظر نقش تاریخی و انتظارات از طبقه کارگر نیز باید به سر درگمی‌ها پایان داد. در سنت چپ همیشه صحبت از تلاش برای تبدیل و اعتدالی کارگران از "طبقه در خود" به "طبقه برای خود" بوده و هست، بی آنکه روشن شود که این "آگاه شدن" برای نیل به چه هدفی است. بجای تکرار شعار استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، که عملی بودن و مطلوب بودن آن سخت مورد تردید است، باید این آگاهی را حول شعارهای عملی و واقع بینانه برای نیل به خواست‌های فزاینده نیروی کار سوق داد.

### تشکل‌های اتحادیه‌ای، مهمترین‌گام

بزرگترین درس انقلاب شکست خورده ۱۳۵۷ این است که دموکراسی و آزادی‌های سیاسی، آزادی اجتماع و تشکل، آزادی بیان و آزادی مطبوعات، مهمترین عامل برای موفقیت یک جنبش اجتماعی یا در این مورد جنبش کارگری است. بزرگترین رکن یک سیستم دموکراتیک وجود یک جنبش متشکل و قدرتمند کارگری است.

اتحادیه و دموکراسی یک ترکیب مرتبط به هم هستند و بین آنها رابطه‌ای دو جانبه وجود دارند. اتحادیه‌های کارگری بدون وجود دموکراسی سیاسی نمی‌تواند وجود داشته باشد و دموکراسی سیاسی بدون حضور اتحادیه‌های کارگری امکان پذیر نیست. این رابطه مرغ و تخم مرغ لازم‌ه روند دموکراتیک است.

بیش از سی سال درنده خویی، فساد و حکومت واپسگرا و بنیاد گرای اسلامی، هر گونه فعالیت صنفی و سیاسی کارگری و اتحادیه‌ای را به

خود و خانواده‌اش و هم سرمایه گذاری‌اش را تامین کند. این مسئله بویژه در اقتصادی چون ایران که قسمت اعظم از صنایع‌اش از پنج نفر و کمتر کارگر دارند، و با سطح تکنولوژی و کارآیی بسیار پائینی عمل می‌کنند، مسئله سازتر می‌شود. در خدمات و تجارت و خرده فروشی نیز همین وضعیت کمابیش وجود دارد، و بسختی می‌توان یک سلمانی، یک نانوا، یا کفاشی کوچک با یک کارگر را "سرمایه دار" بحساب آورد. قسمت اعظم این اقشار در واقع جزئی از "خرده بورژوازی سنتی" هستند. تعریفی چنین وسیع برای طبقه سرمایه دار، از یک سو در صد سرمایه داران را متورم می‌کند و از سوی دیگر در صد خرده بورژوازی سنتی را محدود تر از آنچه هست نشان می‌دهد. حتی خود "اولین رایت" هم در مدل اصلی خود به سه مقوله از "مالکین" اشاره می‌کند: "سرمایه داران" که از جمله "بسیاری" را استخدام می‌کنند؛ "کارفرمایان کوچک" که "معدودی" را به استخدام در می‌آورند؛ و "خرده بورژوازی سنتی" که کسی را استخدام نمی‌کند.

بعلاوه از نظر طبقه بندی داخلی سرمایه داران، نعمانی و بهداد یک تفکیک دوگانه، یعنی "سرمایه دار سنتی" و "سرمایه دار مدرن" ارائه داده اند، و روشن نیست که چرا به تفکیک‌های مهم تر دیگری از جمله "اندازه" و "نوع سرمایه" نپرداخته‌اند. یک تحلیل جامع از طبقه سرمایه دار، در واقع می‌تواند بر پایه یک کلیت و ماتریس سه بُعدی استوار باشد، و بُعد "بخش" (سرمایه دار صنعتی، کشاورزی، تجاری، مالی) را با بُعد "اندازه" (سرمایه دار بزرگ، متوسط، کوچک)، و بُعد دیگر (سرمایه دار سنتی، مدرن) در رابطه با هم بررسی کند. دو بُعد "بخش" و "اندازه" از نظر تحلیل سیاسی طبقاتی حائز اهمیت بر مراتب بالاتری از بُعد سوم هستند. البته در سنت چپ، بعد دیگری نیز تحت عنوان سرمایه دار "ملی" در مقابل سرمایه خارجی مطرح بوده، که در اقتصاد جهانی شده امروز، جز در مورد پاره ای واحد‌های متوسط و کوچک، چندان اهمیتی ندارد.

در این بررسی، مرز بندی طبقه کارگر نیز طوری تعیین شده که از یک طرف کارگران ماهر از این طبقه حذف شده، و از طرف دیگر قشر‌های پائینی کارمندان بخش‌های دولتی و خصوصی در این طبقه گنجانده شده اند. کارگران ماهر جزء جداناپذیری از طبقه کارگرند و صدها کارخانه بسیار بزرگ در صنایع نفت، پتروشیمی، شیمیایی، اتوموبیل، وسایل خانگی، نساجی، غذایی، ماشین سازی و غیره، در صد قابل ملاحظه‌ای کارگر ماهر دارند و اطلاق "اشرافیت کارگری"، آنطور که بررسی مورد بحث به آنها اشاره دارد، بسیار پر مسئله است. باید دید که هدف از تحلیل طبقاتی چیست. یک هدف عمده تفکیک و تحلیل طبقاتی، سازماندهی صنفی و سیاسی است. بدون کارگران ماهر، "طبقه کارگر" کمترین شانس سازماندهی مستقل خود را نخواهد داشت. از سوی دیگر، با آنکه اقشار پائینی کارمندی از نظر درآمد و مهارت با اقشاری از کارگران شباهت زیادی دارند، اما شرایط زندگی و موقعیت اجتماعی متفاوتی دارند. برکنار از میزان تحصیلات نسبتاً بالاتر، "شیوه زندگی"، "علاقه"، و "فرهنگ‌ها" شان، که از نظر مارکس از جمله عوامل "تشکل بخشی" یک طبقه‌اند (۷)، با کارگران متفاوت است. این اقشار را، همراه با اقشار طبقه متوسط جدید، می‌توان جزئی از مقوله مارکسی "کارگر جمعی" بحساب آورد.

مسئله این که چه اقشاری "طبقه متوسط"، یا "طبقه متوسط جدید"، متمایز از "طبقه متوسط سنتی" یا "خرده بورژوازی" را تشکیل می‌دهند نیز در این بررسی قابل بحث است. در این رابطه، نعمانی و بهداد تفکیک‌های مفصلی از کارمندان دولت در دستگاه‌های سرکوب و اقتصادی دولت عرضه می‌کنند، اما روشن نیست چرا کوچکترین اشاره‌ای به دستگاه‌های وسیع ایدئولوژیک دولت و شبکه عظیم دستگاه‌های مذهبی، پاره‌ای بنیادها، تولیدات‌های مهم، مساجد، حسینیه‌ها، و امور نماز‌های جماعت ندارند. در هیچ جا نیز کمترین اشاره‌ای به خود دستگاه عظیم روحانیت و روحانیون، و طلبه‌ها در تحلیل طبقاتی کشوری که زیر کنترل دولت مذهبی



شکست‌کشانده است - فعالین کارگری یا اخراج شده به قتل رسیده و یا راهی زندانها شده‌اند. بخشی از فعالین کارگری نیز برای نجات جان خود مجبور به ترک وطن شده‌اند. جمهوری اسلامی شوراها را زرد و جعلی و انجمن‌های اسلامی و خانه کارگر را بوجود آورد و بصورت گسترده از طریق دستگاه ایدئولوژیک و سیستم تبلیغ و ترویج به فریب کارگران پرداخت. جالب آنکه با وخیم‌تر شدن شرایط در دوره احمدی نژاد حتی همین نهادهای فلابی حکومتی نیز به زیر ضرب رفته‌اند. کارگران تحت شرایط بسیار دشوار مبارزه کرده، اما نتوانسته‌اند اتحادیه‌های واقعی خود را بوجود بیاورند و در فقدان تشکلهای واقعی امکان تامین خواست‌های خود را نداشته‌اند. در چند مورد، از جمله ایجاد سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، که رهبران کارگری با نهایت مهارت، شهامت و از خودگذشتگی، و با استفاده از پوشش‌های مختلف، توانستند در اوج سرکوب سیاسی تشکل کارگری را ایجاد کنند، و نیز سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، علی‌رغم موفقیت فوق‌العاده در ایجاد تشکل کارگری، نتوانسته‌اند بخاطر ادامه خفقان، از این تشکلهای برای بهبود شرایط کاری و تامین خواست‌های دیگر استفاده کنند و پاره‌ای رهبرانشان اخراج و زندانی شدند. اعتراض گسترده مردم پس از کودتای انتخاباتی در خرداد ۱۳۸۸ که کارگران نیز در آن شرکت داشتند فرصت تازه‌ای برای پیشبرد فعالیت‌های کارگری بوجود آورد، اما با سرکوب جنبش، این فعالیت‌ها نیز فرو نشست. جنبش کارگری بیش از هر زمان دیگر با جنبش مبارزه برای استقرار دموکراسی سیاسی گره خورده است. صدای اعتراض مردم ایران برای استقرار دموکراسی و آزادیها و حق تجمع، زمانی توجه رژیم را جلب خواهد کرد، که جنبش دموکراسی خواهی بطور جدی با این رژیم رو در رو شود. ضعیف شدن فزاینده قدرت مطلقه باعث می‌شود که کارگران تشکلهای نیمه مخفی را در محیط کار بوجود آورند و اعتصابات را سازماندهی کنند. اعتصاب مهم‌ترین ابزاری است که کارگران و کارمندان می‌توانند از طریق آن خواسته‌های خود را مطرح نمایند. البته قابل درک است که اعتصاب در شرایط فقدان تشکل کارگری که بتواند بخشی از مزد کارگران اعتصابی را در دوران اعتصاب بپردازد، برای کارگران بسیار مشکل است. کارگران پس اندازی ندارند و در صورت وقوع اعتصاب و دریافت نکردن دستمزد، خانواده‌هاشان گرسنه می‌مانند. این امر بویژه برای کارخانه‌های کوچک‌تر که بسیاری شان در معرض تعطیلی یا نیمه تعطیلی‌اند، مشکل‌تر است. اینجاست که فعالین کارگری با تشخیص شرایط خاص کارخانه خود، نوع مقابله و مبارزه برای ایجاد تشکل مورد نظرشان را تعیین می‌کنند. توافق برسر نوع تشکلی که بتواند بطور واقع بینانه ایجاد شود و منافع کارگران را در شرایط سیاسی خاصی تامین کند، بسیار مهم است. با توجه به درس‌های انقلاب بهمن، صحبت از شوراها بعنوان تشکل صنفی کارگری و جایگزین سندیکا یا اتحادیه، و یا بعنوان مکانیسم کنترل کارگری بسیار ناپجا است. تمام تلاش‌ها ابتدا باید حول ایجاد تشکل صنفی متمرکز شود. علی‌رغم ضعف‌هایی که اتحادیه‌ها یا سندیکاهای "تک کارخانه‌ای" (union enterprise) دارند بنظر می‌رسد که چنین اتحادیه‌هایی در مرحله ابتدایی تنها راه حل باشد. اتحادیه‌های تک کارخانه‌ای که ابتدا مخفیانه، و بعد نیمه علنی و علنی بوجود می‌آیند، بدون تلف کردن زمان می‌توانند با دیگر اتحادیه‌های کارخانه‌های مشابه و دیگر اتحادیه‌های نواحی دیگر، رابطه برقرار کرده، و هسته‌های اولیه "اتحادیه‌های صنعتی" و در مراحل بالاتر "فدراسیونهای کارگری" را شکل دهند. همراه با ضعف فزاینده قدرت مرکزی و گسترده شدن تدریجی نهاد های دموکراتیک، اتحادیه‌های صنعتی و فدراسیون‌های کارگری، کنگره‌های کارگری را بر پا و تشکل‌های خود را بطور رسمی به ثبت می‌رسانند. اتحادیه‌های تک کارخانه‌ای هر کدام به شعبه "محلی" (local) وابسته به اتحادیه‌های سراسری صنعتی، تبدیل می‌شوند.



از نظر عضویت، این اتحادیه‌ها هم کارگران و هم کارمندان را، البته در داخل "واحد‌های چانه‌زنی" جداگانه، در بر می‌گیرند. مسئله دیگر چگونگی عضویت در اتحادیه است یعنی آیا اتحادیه فقط مربوط به کارگران و کارمندان است که تصمیم به عضویت در اتحادیه را می‌گیرند، به اصطلاح اتحادیه "باز" (open)، و یا اتحادیه‌ای است که همه کارکنان را شامل می‌شود، به اصطلاح اتحادیه "بسته" (closed). با آنکه اتحادیه باز ظاهراً شکل دموکراتیک دارد، اما شکل ضعیف‌تری است و کارفرما براحتی می‌تواند از آن سوء استفاده کند. بجز در کشورهایی که اتحادیه‌های "بسته" غیر قانونی‌اند، بسیاری اتحادیه‌های قدرتمند، اتحادیه‌های صنعتی "بسته" هستند، و منطبق آن اینست که زمانی که اتحادیه‌ای برای بهتر کردن شرایط کار مبارزه می‌کند و قرارداد دسته جمعی امضاء می‌کند، همه کارکنان عضو واحد چانه زنی از آن بهره مند می‌شوند، بنابراین همه کارکنان عضو اتحادیه‌های مربوط به خودشان بحساب می‌آیند و باید حق عضویت بپردازند.

با توجه به تنوع وسیع صنایع ایران، اتحادیه‌های صنعتی کشور نیز بسیار وسیع خواهد بود، از جمله اتحادیه صنایع نفت و پتروشیمی، اتحادیه صنایع شیمیایی، اتحادیه صنایع فولاد، اتحادیه صنایع مس، اتحادیه صنایع اتوموبیل و حمل و نقل، اتحادیه صنایع نساجی و بافندگی، اتحادیه صنایع غذایی و غیره. تاکید بر اتحادیه‌های صنعتی، بهیچ وجه بمعنی کم بها دادن به اتحادیه‌های صنفی، نظیر اتحادیه فلزکار و مکانیک، اتحادیه نجاران، اتحادیه خیاطان، اتحادیه نقاشان و امثال آنها، نیست. این امر بویژه با توجه به وجود صد ها هزار کارگاههای کوچک با کمتر از ده و یا پنج نفر کارگر در ایران، حائز نهایت اهمیت است. اتحادیه‌های صنفی خود می‌توانند در صورت تمایل، به اتحادیه‌های صنعتی بزرگ وابسته شوند و از قدرت چانه زنی آنها بهره‌گیرند.

همراه با گسترش و بزرگ شدن اتحادیه‌ها، آنها می‌توانند شورا‌های کار را بعنوان بازوی مشارکتی اتحادیه‌ها بوجود بیاورند و تلاش نمایند که به سوی ارتقاء دموکراسی صنعتی و مشارکت بیشتر حرکت کنند.

اتحادیه‌های کارگری زمانی قدرتمندتر می‌شوند که با دیگر اتحادیه‌ها، از جمله اتحادیه معلمان، اتحادیه کارکنان دولت و امثالهم، رابطه و همکاری وسیع و مستقیم داشته باشند. بعلاوه اتحادیه‌های کارگری به هر اندازه هم که قدرتمند شوند نمی‌توانند بدون برخورداری از حمایت یک یا چند حزب سیاسی مترقی، گسترش یابند و تاثیر گذار باشند. نمونه‌های جهانی رابطه

# دموکراسی در محیط کار

کاپیتالیسم بر خلاف نظر طرفدارانش موجب دموکراسی کامل نیست



نویسنده: ریچارد وولف  
ترجمه: تهمورث کیانی

**مقدمه:** کاپیتالیسم و دموکراسی از مهم‌ترین موضوعات مناقشه برانگیز سیاسی و اقتصادی جهان امروز بوده، و همچنان هست. برخی برآنند که این دو قابل جمع نیستند و برخی دیگر بر آنند این دو از هم جدایی ناپذیرند؛ بدان معنی که هر کدام بدون آن یکی ناقص است. از دیگر سو، حتا برخی از کسانی که بر این باور هستند که دموکراسی لیبرال- یا آنطور که آنان باور دارند تنها دموکراسی عملی و غیر خیالی- تنها در یک نظام کاپیتالیستی عملی است، در سال‌های اخیر زبان به نقد نظام کاپیتالیستی ایالات متحده و دموکراسی موجود آن گشوده اند. این گروه بر این عقیده هستند که نظام کنونی ایالات متحده به کرونیسیم کاپیتالیسم تبدیل شده است. چیزی شبیه همان تعبیری که باورمندان به سوسیالیسم و نظریات کارل مارکس درباره اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی به کار می بردند که اتحاد شوروی سوسیالیسم واقعی نبوده بلکه به رژیم بوروکراتیک به سود نخبگان حزبی و دولت تبدیل شده بود. تازه‌ترین این انتقادات، از جمله سخنان ژوزف استیگلیتز، اقتصاد دان برجسته لیبرال آمریکایی و برنده جایزه نوبل اقتصاد، در گردهمایی اخیر داووس است. او نسبت به فاصله فزاینده فقیر و غنی در ایالات متحده و کاپیتالیسم کرونیسیم آمریکایی که موجب شده است یک درصد جامعه صاحب چهل درصد ثروت کشور بشوند، هشدار داد. استیگلیتز بر این باور است که فاصله فقیر و غنی و نابرابری فرصت‌ها در ایالات متحده به مراتب از دیگر کشورهای صنعتی کاپیتالیستی فزاینده است و این برخلاف تصور رایجی است که ایالات متحده را کشور فرصت‌های برابر و بی شمار می‌پندارد. در این میان نظریه پردازان چپ‌گرا و مارکسیست نیز در انتقادات خود از کاپیتالیسم با برجسته کردن وضعیت کنونی ایالات متحده به ارائه نظریات تازه‌ای در این باب دست زده اند. «ریچارد وولف» در میان این نظریه پردازان جایگاه ممتازی دارد. روزنامه نیویورک تایمز از او به عنوان «برجسته ترین اقتصاد دان مارکسیست آمریکایی» نام می برد. «وولف» تا کنون کتاب‌های بسیاری درباره کاپیتالیسم و بحران‌های اخیر و راه حل‌های بحران و برقراری عدالت اجتماعی نوشته است. از میان این کتاب‌ها دو کتاب «کاپیتالیسم در آتش بحران می‌دمد» و «دموکراسی در

اتحادیه‌ها و احزاب متعددند، و هر کدام ویژگی خاص خود را دارند. مثلا، "اتحادیه‌های انگلو" که بیشتر در انگلیس، امریکا، کانادا و استرالیا وجود دارند، محافظه کارتر و کمتر مقابله جو هستند و در قالب وضع موجود و با تکیه به احزاب مسلط در جهت کسب امتیاز تلاش می‌کنند. نوع دیگر، اتحادیه‌های سوسیال دموکراتیک است که بیشتر در اروپای شمالی رواج دارد. این اتحادیه‌ها مبتنی بر رابطه، همکاری مستقیم و توافق با احزاب سوسیال دموکراتیک در سطح ملی عمل می‌کنند. نوع دیگر در شوروی و دیگر کشورهای کمونیستی سابق رایج بود، و نیز در چین، که اتحادیه زیر نظر و سلطه مستقیم احزاب کمونیست عمل می‌کردند و می‌کنند. نوع دیگر رابطه اتحادیه‌ها و احزاب در کشورهای جهان سوم است که در کشورهای اتحادیه‌ای وجود داشته باشد، اتحادیه‌ها بدرجات مختلف زیر سلطه و تحت کنترل دولت اداره می شوند. اتحادیه‌های دیگری نیز در جهان هستند که ضد حزب و بر علیه هر گونه رابطه با احزاب‌اند، از جمله "اتحادیه بین المللی کارگران جهان" (IWW) و دیگر "انارکو سندیکالیست‌ها".

در هر صورت رابطه مناسب تشکل‌های کارگری با احزاب، رابطه‌ای برابر و مستقلانه باید باشد. یک تشکل واقعی کارگری نه تنها از دولت، بلکه از احزاب، حتی احزاب و سازمان‌های چپ که خود را حزب کارگری یا حزب طبقه کارگر می دانند، باید مستقل باشد. با درس گرفتن از تجربیات گذشته، با ید امیدوار بود که مبارزه پیگیر سازمان‌های چپ در دفاع از نیروی کار مغایرتی با استقلال تشکل‌های کارگری نداشته باشد.

بطور خلاصه، مناسب ترین راهکار برای کارگران ایران، لاقبل برای آینده قابل پیشبینی، مبارزه برای استقرار اتحادیه‌های صنعتی و دست یابی به دموکراسی صنعتی در محیط کار، و همراهی برای ایجاد یک نظام سیاسی سکولار و سوسیال دموکراتیک است.

اینکه نقش کارگران در زمانی که ایران به مرحله والاتر گذار از نظام سرمایه داری برسد، چه خواهد بود، امری است که در دستور کار واقعی امروز نمی‌گنجد.

\*\*\*\*\*

۱- اصل این مقاله بزبان انگلیسی منتشر شده و بخشی از آن در مقدمه یک مناظره در باره جنبش کارگری استفاده شده است

۲- در این بخش، از قسمت هائی از مقاله خود در باره "شوراهای کار و توهم کنترل کارگری" که قبلا در *Democracy Industrial and Economic Journal International* شماره ۱۳-۱، فوریه ۱۹۹۲ و ترجمه فارسی آن در چشم انداز، ۱۳، بهار ۱۳۷۳، و کارمزد شماره ۳، ۱۳۸۰ چاپ شده، استفاده کرده ام.

۳- سعید رهنما، "آیا دوران سرمایه داری سر آمده؟"، نقد اقتصاد سیاسی، گویا...

4- K. K. Wang, "Workers Participation Matrix", in G. Sanderson, *Industrial Democracy Today*, McGraw-Hill, p. 29

۵- هاید مغیثی، سعید رهنما، *Register Socialist*, ۲۰۰۱، "Class Working the" *Iran in State Islamic and*، ترجمه حسن گلریز، کتاب پژوهش کارگری، شماره ۶، بهار ۲۰۰۲، ص ۵۰-۵۱

۶- سهراب بهداد، فرهاد نعمانی، طبقه و کار در ایران، ترجمه محمود متحد، انتشارات آگاه، ۱۳۸۵

۷- کارل مارکس، "هجدهم برومر لوئی بناپارت"، در *Marx Karl, McLellan David*, *Writings Selected*, Press University Oxford, ۱۹۷۷، p. ۳۱۷-۳۱۸

\*

کار و عمل" موجب بحث‌ها و گفتگوهای فراوانی در محافل دانشگاهی و آکادمیک شده‌اند. او در کتاب "دموکراسی در کار و عمل" به شرح نظر خود درباره برقراری دموکراسی در محیط کار و در کارخانه‌ها، به مثابه تنها راه حل مقابله با بحران‌های کنونی و عملی کردن دموکراسی واقعی در جامعه، می‌پردازد. به نظر او، کاپیتالیسم برخلاف نظر طرفدارانش موجب دموکراسی کامل نیست؛ آنچه آن را دموکراسی می‌نامند در محیط کار و در اقتصاد، که از نظر «وولف» مهم‌ترین ستون‌های جامعه‌اند، وجود ندارد. او معتقد است که این دموکراسی تنها با گسترش به محیط کار کامل می‌گردد؛ و آن هم تنها از رهگذر سپردن اداره موسسات و بنگاه‌ها به کارکنان آنها و خلع ید اختیارات شمار اندک سهامداران عمده و مدیران منصوب آنها، شدنی است. مقاله زیر ترجمه‌ی سخنرانی اکتبر ۲۰۱۲ او در یک کنفرانس اقتصادی در شهر نیویورک است، در معرفی کتاب اخیرش به نام «دموکراسی در محیط کار».

مترجم

[kianit@uw.edu](mailto:kianit@uw.edu)

من سخنانم را با شرح کوتاهی درباره ناکامی‌های نظام کاپیتالیستی که ما در آن زندگی می‌کنیم آغاز می‌کنم. ما می‌توانیم بحران اخیر را با بحران دهه ۱۹۳۰ مقایسه کنیم و به بررسی آن بحران بپردازیم، چون آن بحران تنها سنج و نمونه‌ای است که می‌تواند بیانگر آنچه باشد که ما هم اکنون در آن به سر می‌بریم. چیز جالبی که در آن دهه رخ داد آن بود که کاپیتالیسم پس از سال‌ها رشد دچار تنگنا شده و تولید تقریباً متوقف گردید و نظام فروپاشید. آن بحران سال‌ها به درازا کشید؛ بیش از ۱۲ سال. اما یک تفاوت عمده در آن زمان با امروز وجود داشت: پس از چهار پنج سال از بحران، توده‌های بزرگ مردم واکنش نشان داده و درگیر بحران شدند. همان چیزی را که ایالات متحده در آن موقع داشت و مردم به خیابان‌ها ریختند، امروز در یونان، اسپانیا، ایتالیا، و دیگر کشورها شاهدیم. در آن زمان نظاهرات دهها هزار نفری- و در برخی روزها صدها هزار نفری- در "میدان اتحادیه"، که چند بلاک از اینجا فاصله دارد، رخ داد. تظاهرات هفته‌های پی در پی ادامه یافت. به علاوه، در آن زمان سه سازمان مختلف با درگیر شدن در بحران، بدان پاسخ دادند. نخست، جنبش اتحادیه‌ها بود. در زمان کوتاهی میلیون‌ها آمریکایی که پیش از آن عضو هیچ اتحادیه‌ای نبودند به یک اتحادیه پیوستند. این سازمان **سی آی او** نام داشت؛ کنگره‌ی واحدهای صنعتی. این سازمان با سازماندهی مردم خطاب به آنان گفت: شما در بحران اخیر داغان شده اید، کار خود را از دست داده، بازنشستگی و پس‌انداز شما بر باد رفته، و آه در بساط ندارید. اتحادیه تنها سازمانی است که به شما کمک خواهد کرد، بنابراین بهتر است به آن بپیوندید. و میلیون‌ها نفر پذیرفتند. دوم، گروهی از احزاب بودند که نام سوسیالیست بر خود داشتند؛ احزاب سوسیالیستی مختلف. آنها به مردم می‌گفتند که کاپیتالیسم خوب نیست و ما باید یا آن را مجبور به اصلاحات کرده یا حتی از آن فراتر برویم. سوم، حزب کمونیست بود که بیش و کم حرف گروه دوم را می‌زد با کمی فشار و رادیکالیسم بیشتر. این سه سازمان نقاط مشترک فراوانی داشتند و در برخی زمینه‌ها همکاری می‌کردند. آنها با سازماندهی میلیون‌ها نفر به رئیس جمهور، روزولت، گفتند شما باید به جای نجات بانک‌های بزرگ و کمک به کمپانی‌ها و شرکت‌های بزرگ- که او در حال انجام آن بود- برای توده مردم کاری کنید. اگر چنین نکنید ما انگشت اتهام را به سوی شما متوجه خواهیم کرد و از مردم خواهیم خواست نظام را واژگون کنند. آنها علناً انگشت خود را به سوی روسیه نشانه رفتند و گفتند از آنچه چندی پیش در آنجا رخ داد عبرت بگیرید. خیال نکنید مردم نمی‌توانند آن را در اینجا تکرار کنند.

آقای فرانکلین روزولت پیام را شنید. او دریافت آن سازمان‌ها نماینده میلیون‌ها نفرند. بنابراین چه کرد؟ کاری بسیار مهم. او به نزد کورپوریشن‌ها و ثروتمندان رفت و به آنها گفت: شما باید فوراً پول هنگفتی به من بدهید. و نه تنها باید این پول هنگفت را به من بدهید، بلکه من می‌خواهم همه این پول را صرف مدد رسانی به مردم کنم. ملاقات سخت و پر تنش بود. آنها مخالفت می‌کردند، اما روزولت آنها را خوب می‌شناخت و با برخی رابطه شخصی داشت. او توانست خطر را به آنها حالی کند؛ او به آنها گفت یا پیش‌نهاد من را بپذیرید یا در پشت سر من میلیون‌ها مردمانند که به اعتراض آمده‌اند و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها هم در آنها نفوذ دارند. اگر گوش به من ندهید آنها پیش‌نهاد بدتری به شما خواهند داد. من با پول شما به طریقی به مردم کمک خواهم کرد که سابقه ندارد. اما من یک شرط با آنها می‌گذارم؛ سر به سر کاپیتالیسم نگذارید! بگذارید صنایع بر همین نظامی که هستند باقی بمانند. یعنی قدرت انتخاب هیئت مدیره، که تصمیم‌گیرنده اصلی است، هم‌چنان در دست سهامداران عمده باقی بماند. این قسمت کاپیتالیسم را دست نخورده باقی گذارید. ثروتمندان و صاحبان صنایع دو بخش شدند. بخشی از آنها استدلال روزولت را پذیرفته و به او پیوستند. بخش دیگر به دشمنان قسم خورده او بدل گشتند. همین بخش دوم بود که پس از آن کنترل حزب جمهوریخواه را به دست گرفت. از دیگر سو، بخش عمده سه سازمان معترض نیز، این راه حل را پذیرفتند. روزولت نظام تامین اجتماعی را ابداع کرد. او به آمریکاییان گفت اگر به ۶۵ سالگی رسیدید دولت برای بقیه عمر به شما رسیدگی خواهد کرد. در هنگام بحران و بیکاری دولت به شما ماهیانه کمک نقدی خواهد کرد. هیچ‌کس تا آن زمان چنین چیزی از حکومت نشنیده بود. یک بازنشستگی همگانی دولتی. به مردم بگویی دیگر نگران بیکاری و بی پولی در هنگام سالمندی نباشید. نگران آن نباشید که در سالمندی با غذای گربه سر کنید و دیگر لازم نیست سربار بچه‌های خود باشید. روزولت به زودی برنامه بیمه بیکاری را نیز اعلام کرد. اگر کار خود را از دست بدهید، دولت هر هفته برای مدتی طولانی یک چک به شما می‌دهد و می‌گوید "روزتان به خیر باد". سرانجام، او گفت به زودی دولت با انجام سرمایه‌گذاری در بخش‌های عام‌المنفعه بیش از ۱۲ میلیون شغل تازه ایجاد خواهد کرد.

پول این کارها از مالیات بر ثروتمندان و شرکت‌ها و استقراض دولتی تامین گشت. به سبب فشار اجتماعی توده‌های مردم بحث و جدل فراوانی در مخالفت با آن صورت نگرفت. این اقدامات سرانجام موجب برون آمدن از بحران بزرگ شد بدون آنکه انقلابی صورت گیرد- که دولت و صاحبان صنایع از آن بیم داشتند- و نه کشور به دامان راست افراطی و فاشیسم فرو غلند- که هم دولت و هم مردم از آن بیم داشتند- خاصه پس از آنچه در ایتالیا و آلمان رخ داده بود.

اما، در اینجا نکته مهمی نهفته است. در آن زمان هیچ‌کس هرگز به کورپوریشن‌ها و ساز و کار و ساختار آنها گزندی نرساند و آن را مورد چون و چرا قرار نداد. قدرت سهامداران عمده و هیئت مدیره منتخب آنها دست نخورده باقی ماند. این گروه قدرتمند هرگز از اصلاحات روزولت راضی نبودند. فشار اجتماعی موجب شده بود روزولت آن برنامه اصلاحی را به آنها بقبولاند. اما چند سال بعد- در سال ۱۹۴۵- که روزولت مُرد و جنگ جهانی دوم هم پایان گرفته بود، این گروه فوراً دست به کار شد تا هر آنچه را روزولت بافته بود رشته کند. اما چگونه آنها در این کار موفق شدند؟

نخست، آنها به تعقیب و تار و مار کردن سوسیالیست و کمونیست‌ها پرداختند. آنها می‌دانستند چه کسانی روزولت را وادار کردند تا آنچه را بکنند، که کرد. به همین سبب است که امروز این گروه‌ها این همه کوچک و ضعیف هستند. دوم، آنها به سراغ محیط کار رفته تا جنبش کارگری را نابود کنند. این جنبش اکنون پنجاه سال است در سراسیمی سقوط است. آنها می‌دانستند این جنبش پایه اقدامات روزولت بود. آنها می‌بایست



روسیه انجام داد بلکه انقلاب چین و کوبا و غیره هم به همان راه رفتند. آنها، اما، چه کردند؟ بسیار کار کردند، ای کاش وقت داشتیم تا توضیح کامل بدهم. من اما، می‌خواهم به نکته مرکزی در اینجا اشاره کنم. آن نظامی که آنها ایجاد کردند ضعف و مسائل جدی و مهمی داشت. نخست، آن انقلابات ساختار موسسات و شرکت‌ها را تغییر ندادند. هیئت مدیره‌ی منتخب سهامداران خصوصی از میان رفت. اما کمیسرها و مقامات منصوب حکومت جای آن را گرفت. کارگران اما، مانند سابق به سر کار می‌آمدند و از اختیاری درباره نحوه تولید و توزیع سود و غیره برخوردار نبودند و همه قدرت تصمیم‌گیری در اختیار نمایندگان حکومت بود. بنابراین، در این نظام‌ها نیز مانند نظام کاپیتالیسم قدرت خیره‌کننده‌ی را در دست عده محدودی، و در این جا دولت، متمرکز کردند. معلوم است که اگر مردم حواسشان کاملاً جمع نباشد و سازمان‌های متشکل نداشته باشند چنین تمرکز قدرتی موجب پشیمانی آنها خواهد شد، که در آن کشورها شد. همه می‌دانیم اتحاد شوروی نه بوسیله حمله خارجی بلکه با فشار داخلی و تناقض‌های داخلی سیستم، متلاشی شد و چین نیز کاملاً در حال دگرگونی و کوبا نیز با مشکلات خود دست به گریبان است. بنابراین، تنها راه دگرگون کردن ساختار و ساز و کار بنگاه‌ها و شرکت‌ها به نحوی است که کارگران و کارکنان آن واحدها آن را اداره کنند. این روش، قدرت سیاسی‌ای به جامعه مردم می‌دهد که قدرت دولت را خنثی خواهد ساخت. در چنین نظامی تنها راهی که برای بقای حکومت می‌ماند گرفتن مالیات از واحدهای تولیدی و بازرگانی خواهد بود که در اختیار کارکنان بوده و بوسیله آنها اداره می‌گردند. بنابراین، حکومت نمی‌تواند هر چه می‌خواهد انجام دهد. این تنها راه اساسی است تا مانع تمرکز قدرت در بالا شده و از تنش و درگیری در محیط کار و تولید جلوگیری کند. این گزینه‌ای است که هم ناکامی‌های کاپیتالیسم را درمان می‌کند و هم ناکامی‌های سوسیالیسم کلاسیک قرن بیستم را که برای جای‌گزینی کاپیتالیسم آمده بود، درمان خواهد ساخت. این ایده نوین همان نماد سوسیالیسم قرن بیستم است که نه بر اساس برنامه ریزی متمرکز دولتی بلکه بر اساس حاکمیت کارگران و کارکنان بر سرنوشت خود خواهند بود.

به راستی این چگونه نظامی خواهد شد؟ بگذار من چند مثال جالب بزنم. بیایید فرض کنیم واحدهای تولیدی و بازرگانی بدست کارکنان آن اداره می‌شود، آیا در آن صورت آنها دور هم جمع خواهند شد تا تصمیم بگیرند واحدی را در اینجا ببندند و عده‌ای از همکاران خود را بیکار کنند و آن را مثلاً در چین یا کشور ارزان دیگری باز کنند تا کمی سود بیشتر ایجاد کنند. غیر ممکن است. مثال دیگر؛ آیا در چنین نظامی که بدست کارکنان

سازمان‌های چپ‌گرای طبقه کارگر را نابود می‌کردند. ما هم اکنون در وضعیتی که نتیجه آن است زندگی می‌کنیم. آنها پس از آن برنامه "نیو دیل" روزولت را، بی‌محتوا ساخته و با گذراندن قوانین تازه حمله را شروع کرده و همه نظارت و قوانین محدود کننده را لغو کردند. حتی عملیات دولت به بخش خصوصی واگذار شد. آنها همه گام‌های ضروری را برای تحکیم دوباره قدرت خویش برداشتند. اما نکته آموزنده‌ی مهمی در اینجا نهفته است! اگر شما ساختار و سازوکار بنگاه‌های مالی و کورپوریشن‌ها را تغییر ندهید، حتماً اگر بخت با شما باشد و کاپیتالیسم بهتری ایجاد کنید، یا آنطور که برخی آن را می‌نامند کاپیتالیسمی با چهره‌ای انسانی، کاپیتالیسمی که به شما هنگام پیری بازنشستگی می‌دهد، به شما بیمه بیکاری می‌دهد، برای شما از بخش دولتی کار ایجاد می‌کند - آن نوعی از کاپیتالیسم که شما در صورتی که سخت برای بدست آوردنش بجنگید میسر است، مانند آنچه در دهه ۱۹۳۰ رخ داد - همه را از دست خواهید داد هنگامی که همان گروه‌ها را در قدرت بگذارید که خود مسئول پدید آمدن بحران بوده‌اند. چرا؟ آیا این به سبب آنست که آنها افراد کثیف هستند؟ نه، نه، اینطور نیست. در چنین ساختاری اگر شما رئیس یک کمپانی هستید، وظیفه شما پول ساختن است. مقرراتی که روزولت ایجاد کرد موانعی بر راه ساختن چنان پول‌ها و سودهایی از سوی شرکت‌ها بود. شرکت‌ها در صدد برآمدن تا این موانع را بردارند و از پرداخت مالیات‌های بالا معاف گردند. آنها آن پول‌ها را برای گسترش کمپانی خود لازم دارند. بنابراین آنها همان را کردند که سیستم از آنها می‌خواهد؛ همه آن موانع را خنثی سازند. اگر قرار است بحران‌های پی در پی، بی‌عدالتی، نابرابری، بی‌ثباتی اساسی، و تلف کردن منابع و انسان‌ها از سوی کاپیتالیسم را برای همیشه حل و فصل کرد، نمی‌شود تنها مقرراتی یا مالیاتی وضع کرد و همه چیز را به حال خود گذاشت. باید تکلیف موسسات تصمیم‌گیرنده را تعیین کرد؛ چون اگر چنین نشود برنده مبارزه نخواهید بود. پیشنهاد من این است: ما باید روشی را که بنگاه‌ها و موسسات تجاری و شرکت‌ها بر اساس آن سازمان بندی شده‌اند، تغییر دهیم. روشی را که بر اساس آن یک یا چند سهامدار با مالکیت بر بخش عمده یا مهمی از یک شرکت و موسسه از قدرت تعیین و تعویض هیئت مدیره برخوردار می‌شوند باید تغییر داد. هیئت مدیره‌ای با قدرت تصمیم‌گیری در باره همه چیز در حالی که اکثریت وسیع کارگران و کارکنان بدون اختیار باید با آن بسوزند و بسازند. نباید برای ده سال مبارزه کرد تا قوانین و مقرراتی برقرار شود و بعداً صاحبان شرکت‌ها دوباره بعد از چندی آنها را ملغی ساخته و مردم برای دهه‌ها دوباره مبارزه کنند تا آنها را برقرار سازند. این بی‌معنی است. اگر این کار را نکنیم تمام تلاش‌ها بی‌فایده است. نباید گفت این کار سخت و ناشدنی است. بحران و مشکلاتی که هم اکنون دامن‌گیر همه ماست حاصل آن است که در دهه سی، مردم این تغییر اساسی را انجام ندادند. وضع کنونی ما از آن موقع بدتر است.

لپ کلام اینکه موسسات و کمپانی‌ها باید بوسیله اکثریت کارکنان آنها و به شیوه‌ای دموکراتیک اداره شوند. تمام تصمیم‌گیری‌ها راجع به تولید و توزیع و سود و زیان بوسیله کارگران و کارکنان هر موسسه گرفته می‌شود. به نظر من این شیوه نه تنها راه حل بی‌ثباتی‌ها و نابرابری‌ها خواهد بود بلکه این روش مسائل و ناکارایی سوسیالیسم کلاسیک را هم حل خواهد کرد. بگذارید من به سرعت مروری بر سوسیالیسم کلاسیک داشته باشم. اتحاد شوروی مثال برجسته‌ای است. آنها چه کردند. آنها گفتند که می‌خواهند بر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید پایان دهند و مالکیت عمومی را جایگزین آن سازند. یعنی دولت به نمایندگی جامعه تولید را اداره کند. آنها، هم‌چنین، گفتند ما نمی‌گذاریم بازار تعیین کند هر کس چه بدست آورد و چه سهمی ببرد. این کار قرار بود بوسیله برنامه ریزی دولتی، به جای برنامه ریزی بر اساس بازار، انجام شود. این همان کاری بود که نه تنها انقلاب

اداره می‌شود ممکن است دست به تولید محصولی زد که کمی سودآورتر است اما تأثیرات مخرب جانبی بر محیط زیست یا بر سلامتی کارکنان دارد؟ در حالی که اگر واحدها بدست عده قلیلی سهامدار که مثلاً در نیویورک نشسته‌اند، اداره شود آنها قطعاً بدون توجه به این آثار مخرب برای سود بیشتر چنین کاری خواهند کرد. و مثال مهم‌تر؛ آیا فکر می‌کنید اگر کارکنان در موقعیت تصمیم‌گیری باشند اجازه خواهند داد تا در حالی که خود با سختی‌های گذران می‌کنند و در حالی که روسا با تصمیمات نابخردانه خود بحران آفریده‌اند، هر سال پاداش‌های چندین میلیون دلاری به مدیران درجه اول پرداخت شود؟ قطعاً آنها سود بدست آمده را بسیار عادلانه‌تر تقسیم خواهند کرد. برخی البته، بیشتر خواهند گرفت و برخی کمتر، اما آنها به برخی ۲۵ میلیون دلار در سال حقوق نمی‌دهند درحالی که برخی دیگر را بیکار کنند یا به برخی دیگر هیچ ندهند. این تنها راه حل نابرابری شدید و کم سابقه‌ای است که امروز در ایالات متحده وجود دارد و موجب انتقادات و شکایت‌های فراوان اخیر شده است.

مخالفان این ایده به نکات چندی اشاره کرده‌اند؛ از جمله می‌گویند: برای اینکه بتوان مدیر یک موسسه بود شما نیازمند افراد ورزیده و آموزش دیده‌ای هستید که در دانشگاه‌های برجسته‌ای مانند هاروارد و پرینستون و مشابه آن تحصیل کرده باشند نه در کالج‌های کوچک در شهرهای کوچک، یا می‌گویند که توده کارکنان توانایی و قابلیت اداره شرکت‌ها و کارخانجات را ندارند. این ایده‌ها اما، همان ایده‌های کهنه هستند. قرن‌ها پیش نیز هنگامی که مردم بر ضد شاهان، تزارها، امپراطورها، و سلاطین شوریدند، محافظه‌کاران آن دوران، با پناه بردن به همین ایده‌ها، خطاب به مردم گفتند: مگر دیوانه شده‌اید؟ اگر سلطان و شاه نباشد چگونه می‌خواهید کشور را اداره کنید؟ با گروهی نعل‌بند، رعیت، و پینه‌دوز که نمی‌توان کشور اداره کرد. مانند امروز، مدافعان نظم کهنه می‌گفتند ما نمی‌توانیم کشور را به افراد معمولی و تحصیل نکرده بسپاریم. مردم اما، به آن سخنان گوش نسپردند و با تغییر نظام کهنه نظم تازه یا همان دموکراسی را- که در آن حق رأی برای همه افراد به طور مساوی وجود دارد- بنیان نهادند. و همانطور که دیدیم جامعه هم از هم نپاشید و تمدن بشر هم متوقف نشد. معلوم شد تمام آن سخنان درباره ناتوانی توده مردم برای حاکمیت بر سرنوشت خویش و اداره حکومت، مزخرف بوده است.

ناتوانی کارگران و کارکنان برای اداره محیط کار و موسسات نیز، درست مانند همان ایده احمقانه‌ی کهنه است. شما فکر می‌کنید افرادی که بنگاه‌های بزرگ آمریکا را اداره می‌کنند همه مدیر و کاردان مادرزاد بودند؟ نه. اما انواع کالج و دانشگاه‌ها و برنامه‌های آموزشی برای تربیت کردن چنین افرادی وجود دارد. هیچ‌کس مادرزادی آنچه را که می‌داند نمی‌دانسته است. همه آن را یاد می‌گیرند و کارگران نیز هنگامی که فرصت آن را در اختیار داشته باشند، چنین خواهند کرد. تازه بیشتر فارغ‌التحصیل‌ها به شما خواهند گفت آنها تنها به خاطر مدرک تحصیلی نبوده است که مدیر شده‌اند یا پیشرفت کرده‌اند بلکه رابطه‌ی خوب [پارتی] هم بسیار مهم بوده است. به علاوه، می‌توان چنان مؤسسات و شرکت‌ها را سازمان داد که در خلال کار برای افرادی که نیازی به مهارت بیشتر دارند فرصت تحصیل و فراگیری فراهم شود و همواره نیز افرادی باشند تا آنها را تعلیم دهند. برای بسیاری، کار و آموزش در هم تنیده خواهد شد. و آموزش و کارایی و شادی به مراتب بیشتر خواهد شد چون کارکنان در حالی که کار می‌کنند در همان حال در اداره محیط کار مشارکت داشته و در عین حال فرصت بروز قابلیت‌های خود را دارند.

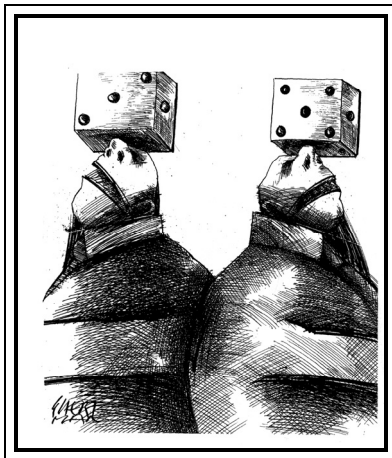
گروهی دیگر در مخالفت با این نظر می‌گویند: این سیستم ممکن است موفق باشد اما تنها در بنگاه‌ها و شرکت‌های کوچک با پنج یا ده نفر نیروی کار و نه بیشتر. برای همین است که بیشتر شرکت‌های تعاونی که وجود دارند واحدهای کوچک هستند. من از قضا این دلیل را بسیار دوست دارم.

پاسخ این نظرها، تاریخ کاپیتالیسم است. کاپیتالیسم از دل نظامی دیگر در اروپا بیرون آمد که فئودالیسم نام داشت. هنگامی که کاپیتالیسم آغاز به نشو و نما کرد، از واحدهای بسیار کوچک شروع شد. آنها در برابر واحدهای بزرگ فئودالی، که صدها و هزاران سرو یا رعیت در آن کار می‌کردند، بسیار کوچک بودند؛ یک سرمایه‌دار با دو سه، یا چهار کارگر شروع کرد. حدس بزن چه شد؟ با کوچک آغاز شد اما به سرعت رشد کرد و به واحدهای بزرگ تبدیل شدند. چرا برخی فکر می‌کنند این ایده نشدنی است. بگذار مثالی بزنم. **کورپوریشن موندراگون** در اسپانیا بیش از پنجاه سال است که با همین نظم مشارکتی اداره می‌شود و اکنون دارای ۱۲۰ هزار نیروی کار است. آنها با شش نفر و یک کشیش در شمال اسپانیا آغاز کردند. شش نفر و یک کشیش آغاز جالبی به نظر نمی‌رسید. آنها اما، اکنون بزرگترین کورپوریشن در شمال اسپانیا و هفتمین در کل کشور هستند.

نظر مخالف دیگری می‌گوید: بلی چنین موسسات مشارکتی ممکن است و گاه خوب هم هستند و کارکنان با هم صمیمی خواهند بود، اما چنین مؤسساتی هیچ‌گاه قادر به رقابت با بنگاه‌ها و موسسات کاپیتالیستی نخواهند بود. اما این کاملاً برخلاف واقعیت است. همه شما می‌دانید که در یک موسسه کاپیتالیستی به سبب بی‌علاقگی کارکنان و به سبب آنکه آنها در سود شریک نیستند، کمتر دلسوزی و مراقبت در نگهداری موسسه و اموال آن وجود خواهد داشت. بر طبق آمار موجود بزرگترین منبع دزدی و خرابکاری و حیف و میل در شرکت‌های آمریکایی، درونی و از میان خود کارکنان است. مثلاً، کارکنان این موسسات هیچ‌گاه اهمیتی نمی‌دهند که هنگام ترک محل کار خود چراغ‌ها خاموش یا روشن است یا مواد اولیه را چگونه مصرف می‌کنند. برخلاف آن، در بنگاهی که کارکنان آن بطور مشارکتی آن را اداره کرده و درباره سود و تولید آن تصمیم می‌گیرند، بسیار بیشتر احساس مسولیت خواهند کرد تا از آن مراقبت کرده و هزینه‌ها را کاهش دهند. همانطوری که می‌گوییم اگر کسی خانه‌ای را خرید بهتر از آن مراقبت خواهد کرد تا از یک خانه اجاره‌ای. به همان سبب کارکنانی که احساس مالکیت درباره واحد تولیدی خود دارند از آن بهتر مراقبت خواهند کرد. هم‌چنین، نظام مشارکتی تولید چون نمی‌خواهد سودهای هنگفت نصیب سهام‌داران عمده کند و حقوق‌ها و پاداش‌های چند میلیونی به مدیران بدهد، خواهد توانست محصولات و خدمات خود را با بهای بهتری عرضه کند. بنابراین، از قدرت رقابت بهتری برخوردار خواهد بود.

نکته دیگر، شرکت **موندراگون** قانون آهنینی دارد؛ هر شرکت و بنگاه فرعی در درون این کورپوریشن باید در داخل نظام کاپیتالیستی اسپانیا بتواند رقابت کند. هیچ واحدی از **موندراگون** چیزی را از واحد دیگر نخواهد خرید مادامی که می‌توانند آن را به بهای کمتری از بازار بخش خصوصی بخرند. بنابراین، هرکسی در درون این نظام باید قادر به رقابت باشد. و آنها از عهده آن برآمدند و به همین سبب از واحدی شش نفره به واحدی با یکصد و بیست هزار نیروی کار بدل شده‌اند.

در سانفرانسیسکو گروهی مرکب از شش نانوائی- شیرینی پزی به نام **آریزمندی** وجود دارد که همه آنها به وسیله تعاونی کارکنان آنها اداره و مالکیت می‌شود. نام **آریزمندی** را هم از نام کشیشی که **موندراگون** را در شمال ایتالیا تأسیس کرد، وام گرفته‌اند. این گروه محصولات خود را به بهای بسیار رقابتی عرضه می‌کنند. آنها با یک شعبه آغاز کردند و اکنون به شش رسیده‌اند. بنابراین، این طرح شدنی و قادر به رقابت و رشد است. این گرایش هم اکنون در سیلکون والی کالیفرنیا در میان کارکنان کمپانی‌های بزرگ ارتباطات و کامپیوتر در حال رشد است. بنا بر گزارشات، هر سال ده‌ها نفر از تکنیسین‌ها و متخصصین شاغل در این شرکت‌ها، با جدا شدن از آنها دور هم جمع شده و با تشکیل شرکت تعاونی خود و با انتقال ابزار کار خود مانند لپ‌تاپ و غیره به خانه‌های خود یا محل‌های کوچک کار، به نوآوری و عرضه تولیدات و خدمات خود، مانند نرم افزارهای جدید،



مقرراتی خواهیم که از تولید کنندگان و بازرگانان و توزیع کنندگان بخواید با برجسب بر کالا معلوم کنند آن محصول یا سرویس خاص از سوی بخش خصوصی و کاپیتالیستی بوده است یا از سوی کالکتیوها و شرکت‌های مشارکتی، تا معلوم شود مردم و مصرف کنندگان از کدام یک بیشتر استقبال خواهند کرد. اگر این گونه شود ما می‌توانیم ادعا کنیم آزادی اختیار داریم و دموکراسی واقعی و در همه امور است، هم آنچه ما درباره آن زیاد داد سخن می‌دهیم اما در عمل از آن بی بهره هستیم.

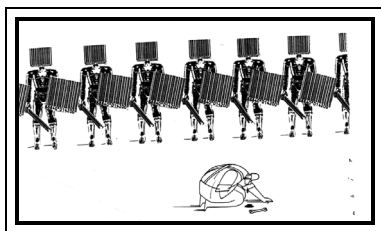
سرانجام - من می‌خواهم مطمئن شوم این نکته را به روشنی کامل بیان می‌کنم - آوردن سیستم مشارکتی و سیستمی که در آن محیط کار و تولید بوسیله کارکنان آن اداره می‌شود به ایالات متحده، یک اقدام تاریخی خواهد بود. چون با این کار ما انقلابی را که نزدیک ۳۰۰ سال پیش آغاز کردیم کامل خواهیم کرد. هنگامی که ما بر ضد سلطنت مطلقه اروپا شوریدیم یک اتفاق تلخ و وحشتناک رخ داد. ما بر آن بودیم تا دموکراسی را به محل زندگی خود، به شهرها، و به کشورهای خویش بیاوریم، سیستم رأی‌گیری را بوجود آوریم تا بوسیله آن قدرت را به مردم دهیم. ما توانستیم دموکراسی را در بخش‌هایی از جامعه اعمال کنیم. ما اما، هرگز دموکراسی را به سیستم اقتصادی خود تعمیم ندادیم. ما بنگاه‌ها و کمپانی‌ها را به حال خود گذاشتیم تا در آنها شمار اندکی از سهام‌داران و مدیران عمده، مانند شاهان در نظام سابق، بتوانند هر تصمیمی بگیرند. بقیه ما تنها قادر به ادامه زندگی بودیم. بنا به اراده آنها، اگر این گروه اندک تصمیم می‌گیرد تا کارخانه را ببندند، ما شغل خود را در یک آن از دست داده‌ایم. اگر آنها تصمیم گرفتند تکنولوژی آلوده کننده‌ای را مورد استفاده قرار دهند سلامتی ما در یک آن بر باد رفته است. اگر آنها تصمیم گرفتند تا سود را بین گروهی اندک تقسیم کنند تعادل ما در جامعه در چشم بر هم زدنی بر باد رفته است. ما مجبور بوده‌ایم با همی این تصمیمات بسازیم درحالی‌که در هیچ کدام از این تصمیم‌گیریها مشارکت نداشته‌ایم. کاپیتالیسم به مثابه یک شیوه سازمان دادن بنگاه‌ها و کمپانی‌ها به شدت و به طور بنیادی غیردموکراتیک بوده و هست. بنابراین اگر شما به دموکراسی نه در حرف بلکه در عمل متعهد هستید، با کاپیتالیسم مسئله خواهید داشت، و باید درباره سیستم مشارکتی، که در آن کارکنان اداره کننده و تصمیم‌گیرنده خواهند بود، به مثابه شیوه‌ای که سرانجام دموکراسی را به محیط کار و اقتصاد خواهد آورد، نگاه کنید و درباره آن بیاندیشید.

محیط کار و آماده شدن برای کار بیشترین وقت ما را به خود اختصاص می‌دهند. اگر قرار است به دموکراسی متعهد باشیم و محیط کار را از آن مستثنا کنیم، چیزی از آن دموکراسی باقی نخواهد ماند. برای همین است که ما میدانیم اکثریت مردم ایالات متحده چه می‌خواهند و می‌دانیم اغلب

می‌پردازند. به گفته آنها، کار در چنین تعاونی‌هایی برای آنها بسیار رضایت بخش‌تر است چون آنها آزادی و خلاقیت و قدرت ابتکار بیشتری دارند. آنها می‌گویند در این سیستم کارها بهتر تقسیم می‌شود، هر لباسی خواهیم می‌پوشیم، روابط بین کارکنان بهتر است و کارکنان در خوردن، نوشیدن، پوشیدن، و کشیدن از آزادی بیشتری برخوردارند که با مقررات دست و پاگیر و بوروکراتیک محدود نشده است. سرانجام، آنها به نکته بسیار مهم و موثری اشاره می‌کنند: ما با همین شرکت‌های تعاونی‌های، کوچک دست‌آوردهایی بسیار نوین و با اهمیت داشته‌ایم. من هنگامی که با آنها مواجه شدم و دستاوردها و شیوه کار آنها را دیدم به آنها گفتم "می‌دانید چه کرده‌اید؟ مهم نیست شما نوآوری‌ها و اختراعات خود را چه بنامید، شما در عمل آنچه را که رؤیای کارل مارکس بود، جامه عمل پوشانده‌اید! درحالی‌که او خود نیست تا ببیند". این البته بسیاری از آنها را ناراحت می‌کند. اما واقعیت کار آنها است و برای همین من از کار آنها به عنوان مثال استفاده می‌کنم. این مثال‌ها نشان می‌دهد که اگر شما در همین ایالات متحده به کارگران و کارکنان این اختیار و گزینه را بدهید تا میان کار در یک کمپانی که بر اساس سلسله مراتب بوروکراتیک و کاپیتالیستی اداره می‌شود یا کار در یک کمپانی که بر اساس نظام تعاونی کارکنان با حقوق انسانی برابر اداره می‌گردد، یکی را انتخاب کنند، قطعاً کار در دومی را انتخاب خواهند کرد. البته این اجازه و گزینه‌ها به خودی خود در اختیار کارگران و کارکنان ایالات متحده گذاشته نمی‌شود. البته در دموکراسی کنونی ما اختیار داریم تا از میان ۲۶ خمیر دندان مختلف در سوپر مارکت یکی را به دلخواه انتخاب کنیم. در این دموکراسی اما، این اختیار به میلیون‌ها کارگر و کارکنان داده نمی‌شود تا از دو گزینه مختلف در ساز و کار و سیستم واحدهای تولید و خدمات یکی را به دلخواه انتخاب کنند.

آمار و گزارشات متعدد از وضعیت کنونی در ایالات متحده و تعداد رو به رشد شرکت‌های تعاونی کوچک نشان می‌دهد که در صورت تسهیل راه‌هایی که مردم بتوانند با گردهم آوردن پول‌ها و پس‌اندازهای کوچک خود چنین شرکت‌های تعاونی تأسیس کرده و از سیستم کاپیتالیستی فراتر رفته و آن را به چالش بکشند، این گرایش به سرعت فراگیر خواهد شد. یادگیری از تجربیات تعاونی در کشورهای دیگر یکی از راه‌هایی است که به تقویت و رشد این سیستم مشارکتی مدد خواهد کرد.

بگذارید مثال دیگری از اروپا بیاورم: سال ۱۹۸۵ در ایتالیا، قانونی بنام **مارکورا** (نام عضوی از کنگره که مبتکر این قانون بود) تصویب شد که بر اساس آن اگر کسی از کار بیکار شد دو گزینه خواهد داشت. او می‌تواند یا برای مدتی پولی بابت بیمه بیکاری به صورت هفتگی دریافت کند - مانند آنچه در ایالات متحده وجود دارد - یا، به جای آن، یک مبلغ کلی معادل دو یا سه سال بیمه بیکاری را یک جا دریافت کند با دو شرط: نخست آنکه تا پایان عمر از دولت بیمه بیکاری دریافت نکند. (در ایالات متحده ما این گزینه دوم را نداریم، چون در اینجا مشهور است که هر کس آزادی و گزینه‌های کامل دارد!!!) شرط دوم آنکه فردی که این گزینه را انتخاب کرد باید دست کم نه نفر دیگر پیدا کند، که مانند او حاضرند با بدست آوردن معادل بیمه بیکاری خود به طور یکجا، آن را روی هم گذاشته و بنگاهی تعاونی ایجاد کنند که در آن کارکنان بر اساس سیستم مشارکتی اداره کننده خواهند بود. جالب است که مدافعان این طرح بر این نظر هستند که کارکنان در چنین شرکت‌های تعاونی پنج بار بیشتر دقت و تلاش در کار خواهند کرد تا در شرکتی که با مالکیت خصوصی اداره می‌شود. به همین سبب شمار تعاونی‌ها و کالکتیوها در ایتالیا افزایش چشم‌گیری داشته است. بنابراین، در اینجا نیز ما می‌توانیم آنها را ایجاد کرده و گسترش دهیم. پیش‌نهاد دیگر این است که از دولت و قانون‌گذاران بخواهیم تا با گذراندن قانون، اداره شرکت‌های تعاونی مشارکتی تأسیس گردد تا با کمک به کارکنان به ایجاد و رشد این شرکت‌ها مدد رسانند. هم‌چنین، ما می‌توانیم



## آسیب شناسی جنبش کارگری ایران به بهانه دوازده سؤال آرش



بهروز فراهانی

آرش در شماره ۱۰۷، با طرح دوازده سؤال به گفتگو با فعالین کارگری از طیف‌های مختلف مدعی چپ، از "سازمان فدائیان اکثریت" تا "فعالین کارمزدی" نشست. بررسی پاسخ‌های این فعالان به ما اجازه می‌دهد که در باره نگرش موجود در چپ ایران نسبت به اولویتهای جنبش کارگری و چگونگی سازماندهی آن برداشت روشنی داشته باشیم.

در مورد ترکیب فعالان کارگری مورد خطاب ذکر یکی دو نکته ضروری است. یکی اینکه از ۱۷ فعال کارگری سه تن به حزب حکمتیست تعلق دارند و این اساساً قابل درک نیست! چرا که این حزب به هیچ وجه دارای یک چنین وزن بالائی در جنبش کارگری کمونیستی ایران نیست و در ضمن یکی از آنان (محمد فتاحی) در لابلای اعلام نظرات، تسویه حساب سنگینی با دیگر احزاب می‌کند: "تمام احزاب و سازمانهای چپ ایران - به جز حزب حکمتیست - به همراه بخشی از احزاب سیاسی راست ایران در درون جنبش سبز تقلا می‌کنند بی ثمری را سازمان دادند تا کارگر را ضمیمه طبقه متوسط کرده..." (ص. ۱۵۷)

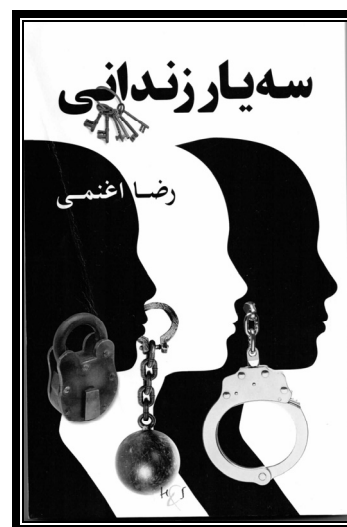
بگذارید سر راست بگویم که این نکته چیزی جز اتهام بر اکثریت سازمان‌های چپ ایران نیست و این در ادامه یک سنت ناپسند در این گرایش است که بی محابا بهتان می‌زنند. آقای فتاحی در پاسخ سؤال پنجم نیز ضمن قدردانی از اتحاد بین‌المللی، "نهادهای همبستگی با جنبش کارگری - خارج از کشور" را به اقدامات "پلیسی و امنیتی" متهم می‌کند (که البته جواب مستدل و دندان شکنی هم از این نهادها در آرش ۱۰۸ دریافت کرد). اما آیا چنین کسی را می‌توان جدی گرفت و از او برای اظهار نظر در باره چنین مسئله‌ی مهمی دعوت کرد آنهم در شرایطی که کسان دیگری نیز از این حزب وجود دارند؟ این البته یک انتقاد دوستانه از آرش (\*) است که در مورد این شخص ارزیابی نادرستی داشته است.

از این که بگذریم نکته دیگر اینست که جای طرفداران کار قانونی در این "ویژه نامه" آرش خالی است! البته این خیلی هم تصادفی نیست چرا که گرایش قانونی گرائی در جنبش کارگری در شرایط دشوار سرکوب امروزی ایران هیچ‌گونه فضای برای ارائه خدمات خود "در چهارچوب قانون" نداشته و قطعاً نیز حاضر به فرارگرفتن در یک مجموعه با "خلاف کاران" طرفدار ایجاد نهادهای مستقل کارگری نیست.

از سوی سیاستمداران نادیده گرفته می‌شوند. مثلاً، ما می‌دانیم بر اساس نظر سنجی‌ها اغلب مردم خواهان باقی ماندن ارتش در افغانستان نیستند اما ما هنوز آنجا هستیم. اکثریت، مدت‌ها پیش خواستار عقب‌نشینی از عراق بودند، ما هنوز به نوعی آنجا هستیم، اغلب مردم خواستار توزیع بهتر ثروت و قوانین عادلانه‌تری درباره مالیات و خدمات درمانی هستند، اما چه کسی اهمیت می‌دهد! و ما می‌دانیم چرا اینگونه است. ما می‌دانیم که اگر سیستمی سیاسی دموکراتیک داشته باشیم که بر اساس یک سیستم اقتصادی غیر دموکراتیک بنا شده و استوار باشد به برنده شدن و دست بالا داشتن آن سیستم اقتصادی منجر خواهد شد. پول و ثروت، آن سیستم سیاسی را خواهد خرید تا مطمئن گردد سیستم سیاسی به طور دموکراتیک عمل نکند؛ چون اگر دموکراتیک عمل کند ما مردم قدرت سیاسی خود را بکار خواهیم گرفت تا سیستم ناعادلانه اقتصادی را خنثی سازیم. اگر اقتصاد شمار اندکی را سوپر ثروتمند کرد و اکثریت را فقیر، در سیستم دموکراتیک آن غیر قابل تحمل خواهد بود، همانگونه که در بحران دهه ۱۹۳۰ مردم شوریدند و تحمل نکردند. ثروتمندان سال‌ها پیش این را دریافتند و کوشیدند آن را تغییر دهند. آنها پول و موقعیت خود را به کار گرفتند تا سیاست را به چنگ آورند. برای دموکراتیزه کردن اقتصاد باید بنگاه‌ها و کمپانی‌ها را دموکراتیزه کرد. اگر چنین نکنیم تعهد به دموکراسی آنچنان بی معنی خواهد بود و دموکراسی آنچنان تهی خواهد بود که ما هم اکنون شاهدیم، شکل دارد اما محتوایی در کار نیست. من البته، اکنون امیدوارتر از پیش هستم. پیام من همان پیام سال‌ها پیش است. اما شنوندگان این پیام در حال افزایش چشم‌گیری بوده‌اند و بر شور و شوق آنها هم افزوده شده است. چیزی در ایالات متحده در حال تحول است که من تا کنون در عمر خویش ندیده‌ام. بسیار بهتر از آنچه در دهه ۱۹۶۰ اتفاق افتاد. پس دلسرد و نا امید نشوید. چیزی در حال شدن است که هر بار تنها پس از سال‌های طولانی رخ می‌دهد. کشور در حال تغییر است. از وقت شما سیاست‌سازم.

[kianit@uw.edu](mailto:kianit@uw.edu)

\*



سه یار زندانی منتشر شد

به عنوان مقدمه باید گفت که تقریباً همه پاسخ دهندگان، اصلی‌ترین عامل و مانع سازماندهی کارگران ایران را در درجه بالای سرکوب و اقدامات پلیسی و امنیتی میدانند، به جز حکمتیست‌ها که "ذهنیت چپ و کارگران" را مهم‌ترین عامل می‌دانند. اما در ریشه یابی پاسخی به این که، مثلاً، چطور در سنگین‌ترین سرکوب‌های فاشیستی، جنبش کارگری اسپانیا موفق به حفظ سازمان‌های خود می‌شود و یا اینکه چگونه است که کارگران سیاه در آفریقای جنوبی، می‌توانند زیر سرنیزه آپارتاید بزرگترین اتحادیه‌های کارگری را بنا کرده و نقش تعیین‌کننده‌ای در مبارزه علیه رژیم آپارتاید بازی کنند. در این مورد تذکر دو گرایش "راه کارگر" (کمیته مرکزی و هیئت اجرائی) در باره بافت و ساخت واحدهای تولیدی و غلبه کارگاه‌های کوچک زیر ده نفر که اقدامات فعالان کارگری را بسیار دشوار کرده و دست کارفرما را در اخراج کارگران مبارز باز می‌گذارد، تذکری بجاست. از طرف دیگر، همانطور که تقریباً همه پاسخ دهندگان به آن اشاره کرده‌اند، بی‌سیاستی سازمان‌های چپ و برخورد فرقه‌گرایانه به فعالیت درون جنبش کارگری یکی دیگر از موانع کار سوسیالیستی است. در واقع هم به نظر می‌رسد که برخی از گروه‌ها هیچ درسی از کار فاجعه بار اعضای خود در دهه شصت که به جای ایجاد تشکل مشترک عملاً به شقه کردن جنبش کارگری از طریق ایجاد "گروه‌های هوادار" خود در بین فعالان کارگری کمر همت بستند، نگرفته و باز تحت لوای لزوم کار سیاسی در جنبش اتحادیه‌ای، که به خودی خود امریست کاملاً درست و در واقع خط قرمز میان سندیکالیسم رفرمیستی و کار اتحادیه‌ای سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد، باز هم امر مقابله با ایجاد تشکل‌های کارگری‌ای را که مطابق الگوی مورد نظر آنها تشکیل نشده‌اند، به پیش می‌برند. فعالان جنبش کارمزدی در این مورد یک نمونه افراطی هستند.

نکته دیگر این است که جای بحث‌های جدید و جاری در میان چپ کارگری کشورهای دیگر و نظریه پردازان سوسیالیست خارجی در پاسخ‌های دوستان ما خالی است و در این مورد طرح ضمنی "اتحادیه‌های اجتماعی" از جانب کمیته مرکزی راه کارگر یک استثناست که قاعده را تأیید می‌کند. تو گوئی مسئله سازماندهی جنبش کارگری فقط در ایران مطرح است و ضعف‌های آشکار جنبش‌های اتحادیه‌ای در شرایط جهانی شدن سرمایه‌نئو لیبرالی از چشم دیگران پنهان مانده و هیچ مباحثه‌ای صورت نمی‌گیرد.

اتفاقاً مسئله تجدید آرایش جنبش‌های اجتماعی در پرتو جهانی شدن و بروز اشکال جدید سازماندهی از نوع "برآشوبیدگان"، "اشغال وال استریت" و مبارزات سنگینی که در آمریکای لاتین در جریان است، مسائل پر اهمیتی را مطرح کرده اند که می‌توان از آنها بهره برد. آرای ارنست مندل در مورد جایگاه جنبش اتحادیه‌ای، نظرات امانوئل والرشتاین، برنارد کاسن، مایکل آلبرت، ریچارد هایمن، جان کلی، تونی کلیف، و ماریو تلو، که تنها مثال‌هایی در بین انبوه نظرات مطرح شده هستند در ادبیات چپ ما خیلی دیده نمی‌شود و این در پاسخ‌های دوستان نیز منعکس نیست به این معنا که طرح تازه‌ای مطرح نمی‌شود.

و اما به نکته اصلی مورد نظر خود به پردازیم و پیش از پرداختن به گرایشات دیگر ابتدا نگاهی به "قانون گرایان" غائب می‌اندازیم تا سایه روشن‌های دیگر گرایشات را بهتر بازتابیم.

باید یادآور شویم که قانون کار جمهوری اسلامی برای اجرائی کردن اصل ۲۶ قانون اساسی (۱) در ماده ۱۳۰ و تبصره‌های آن خطوط قرمز آشکار و بی‌تفسیری را ترسیم کرده است که، در راستای تلاش سیستماتیک برای ایدئولوژیک - اسلامی کردن نهادهای کارگری، امکان کار قانونی اتحادیه‌ای را بکلی مسدود کرده و به هر اقدام مستقلی خصلت غیر قانونی می‌بخشد. تا هنگامی که این قانون کار پا برجاست از یک طرف، فعال کارگری معتقد به کار قانونی، چاره‌ای جز پیوستن به نهادهای پلیسی - امنیتی شوراهای اسلامی کار یا خانه کارگر ندارد و از طرف دیگر هر کارگری که در صد

ایجاد تشکیلات مستقل خود، به هر شکل و با هر مضمونی مثل اتحادیه‌ای، شورائی یا صنفی، باشد عملاً دست به اقدام سیاسی زده است چرا که قانون موجود را زیر سؤال برده است. شدت عمل مقامات دولتی ایران در قبال این فعالین مستقل کارگری که تا حد "اقدام بر علیه امنیت ملی" برای آنان اقامه جرم می‌شود، از همین جا ناشی می‌شود. بعلت خصلت ایدئولوژیک دولت در ایران هر اقدام صنفی - اتحادیه‌ای می‌تواند به سرعت به یک کنش سیاسی تبدیل شود و این مسئله کار قانونی اما مستقل را در ایران، در شرایط حاضر، غیر ممکن کرده است. قبله آمال این گرایش "مدل آلمانی" اتحادیه (در تقابل با "مدل فرانسوی" سیاسی شده از نوع س.ژ.ت)، است یعنی آن مدلی که نه برای کمک به صفا‌رئیی مستقل کارگران در برابر کارفرما و سرمایه دار، بلکه به قصد "مدیریت مشترک کارگران و کارفرمایان" در کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی حرکت می‌کند. این مدل همان شکلی از اتحادیه است که در سازماندهی معروف به "سه جانبه‌گرایی" تبلیغ می‌شود. در نتیجه تمام هم و غم طرفداران این گرایش، معطوف به شکوه و شکایت از مسولان جمهوری اسلامی می‌شود که به زعم اینان، بی‌جهت اجازه فعالیت آنها را گرفته‌اند. وقتی نمایندگان این گرایش دهان می‌گشایند، چنین سخن می‌گویند: "ما اعضای هیأت موسسان سندیکاهای کارگری ایمان داریم که جنبش سندیکایی اتحادیه‌ای در کشور عزیزمان ایران، می‌تواند موجب رشد و شکوفایی اقتصاد ملی، ارتقای سطح کمی و کیفی تولیدات ملی، زحمتکشان و ضامن برقراری روابط سه جانبه‌ی اصولی و پایدار شرکای اجتماعی خواهد بود" در واقع همه چیز در این "ضمانت سه جانبه" گفته شده است!

آقای حسین اکبری، یکی از نمایندگان شاخص این گرایش می‌گوید: "کارگران باید با تکیه به دانش طبقاتی و تجربیات موجود که در نزد فعالان صنفی کار قدیمی و روشنفکران آگاه به قوانین و مقررات کار و همچنین اندیشمندان علم اقتصاد سیاسی شیوه‌های فریبکارانه‌ی سرمایه داری را باز شناسند و با توجه به واقعیات موجود زندگی اجتماعی شیوه‌های مبتنی بر علم و عمل را در جهت مبارزه برای کسب آن چه که قانون اساسی در رابطه با حقوق ملت و قانون کار در رابطه با روابط کار مورد توجه قرار داده‌اند و همچنین در راه ایجاد قوانین مترقی و ضروری که قوانین موجود بدان‌ها توجه نداشته است فعالیت نمایند و این مقدور نیست مگر در جریان فراهم آمدن تشکیلات توانمند صنفی و اتحادیه کارگری که اصل ۲۶ قانون اساسی مبادرت به تشکیل آنها را پذیرفته است." (۲)

البته ناگفته نماند که آقای اکبری ضمن ستایش از قانون اساسی جمهوری اسلامی که گویا خوب به آن توجه نمی‌شود، کمی هم حقه بازی کرده و جوری وانمود می‌کند که گویا تشکیل اتحادیه نیز در قانون کار پذیرفته شده است. همان "کفری" که به خاطر ذکر آن می‌خواستند زبان منصور اسانلو را ببرند.

این نگاه به بالا و "درخواست کردن" و طلب نظر لطف مسئولان چنان خط زردی در تمام ادبیات این گرایش وجود دارد: "از وزارت کار انتظار می‌رود که طی فراخوانی جهت برقراری روابط سه جانبه، از کلیه کارگران و کارفرمایان خواسته شود نسبت به ایجاد سندیکاهای خود اقدام نمایند".

"ما کارگران به دلیل محرومیت از داشتن تشکیلات اتحادیه‌ای مستقل از حضور نمایندگان واقعی خود در پارلمان و دیگر نهادهای مدنی مثل شورای عالی کار، هیئت‌های حل اختلاف و غیره ... محروم می‌باشیم...

"ما خواهان به رسمیت شناخته شدن کلیه حقوق سندیکایی تصریح شده در منشور جهانی سندیکایی و مقابله نامه‌های بین‌المللی سازمان جهانی کار که دولت جمهوری اسلامی ایران نیز آن را امضا و به رعایت آن متعهد است، می‌باشیم."



"...در قوانین اساسی و کار جمهوری اسلامی ایران نیز بخش‌هایی از آن رسمیت یافته است، بر همین اساس ما خواستار احقاق حقوق حقه و انسانی خود که کراراً در قطعنامه‌ها و همایش‌های کارگری بر آن تاکید شده مجلس خانه ملت است. و کارگران و زحمتکشان، بیشترین جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. ما خواهان ایجاد شرایط مناسب جهت حضور نمایندگان واقعی کارگران به نسبت جمعیت کارگری کشور در مجلس شورای اسلامی هستیم ...

...ما کارگران حق و وظیفه خود می‌دانیم که از طریق تشکل‌های کارگری در ترکیب مدیریت سازمان تامین اجتماعی

حضور یافته و در سیاست‌گذاری‌های آن سهیم باشیم ...". (۳)

با چنین تفکری این تصادفی نیست که در چند سال اخیر و تجدید حیات جنبش کارگری ما نشانی از اقدامات این گرایش، جز حول و حوش خانه کارگر نمی‌بینیم. در شرایطی که فعالان مستقل کارگری، با استفاده از انواع تاکتیک‌ها از تومار نویسی، بست نشینی... تا اعتصاب، اشغال محل کار و راه‌بندان کردن استفاده می‌کنند و کوچک‌ترین فضای ممکن را به نفع ایجاد تشکلات مستقل کارگری بکار می‌گیرند، بعید به نظر می‌رسد که وزارت کار به توصیه دوستان قانون‌گرای ما توجهی نکنند. اجازه تشکیل اتحادیه یا انجمن‌هایی که زیر کنترل کامل ماموران وابسته به رژیم نباشد یعنی تشکیل اتحادیه‌هایی از نوع شرکت واحد و هفت تپه در سراسر ایران! و این را "مسئولان امور" خوب می‌دانند. چنین است که سیاست این گرایش در حال حاضر سیاست صبر و انتظار است. اما به هیچ وجه نباید پتانسیل این جریان را که نسب به تفکر توده‌ای می‌برد نادیده گرفت. در صورت فراهم آمدن فرصت مناسب این جریان بر عقب مانده‌ترین بخش کارگران تکیه کرده و در مقابل اقدامات بخش مستقل جنبش کارگری این دسته از کارگران را به طرف ائتلاف فعال با "بالائی‌ها" بر علیه رادیکالیسم کارگری هدایت خواهد کرد و جای مهره‌های سوخته‌ای از نوع گردانندگان خانه کارگری یا انجمن‌های اسلامی خواهد گرفت. این قانون‌گرایان را می‌بایست به عنوان "ارتش ذخیره" دولت و طبقه حاکمه در میان کارگران در نظر گرفته و همواره مبارزه بی‌امان نظری با آنان را در دستور کار فعالان کارگری سوسیالیست قرار داد.

حال به پاسخ‌های داده شده به آرش از جانب طیف گسترده سازمان‌های مدعی طبقه کارگر بپردازیم. طبیعی است که نمی‌توان در یک مقاله به پاسخ‌های داده شده به تمام دوازده سؤال بطور جدی پرداخت. اما در این تردیدی نیست که مسئله سازماندهی در شرایط سرکوب و بویژه برخورد به شکل سازماندهی مطلوب در شرایط کنونی مهمترین مسئله در جنبش کارگری است که ما در اینجا روی آن تمرکز می‌کنیم.

در اینجا چندین مسئله مهم خود نشان می‌دهند که پاسخ به آنها گاه حتی در درون یک سازمان یا حزب گرایش‌های متفاوتی را نشان می‌دهد. اما در میان کسانی که به این سؤالات پاسخ داده‌اند، ناصر پایدار و آیت نیافر، از فعالان "جنبش لغوکارمزدی"، خود را از دیگران متمایز می‌کنند. آنها نه تنها، مانند چند تن دیگر، با شکل اتحادیه‌ای سازماندهی مخالفند، بلکه با هر گونه سازماندهی خواسته‌های مطالباتی کارگران و حقوق بگیران، ستیز داشته و تنها و تنها نوعی سازماندهی شورائی را که بایستی بلاواسطه محوری ضد سرمایه‌داری داشته باشد به رسمیت می‌شناسند. متمایز کردن خود از دیگر گرایش‌ها و طرد هر نوع اتحاد عملی که به زعم آنان ضد سرمایه‌داری نباشد به این گرایش ویژگی فرقه‌گرایانه شدیدی می‌دهد. در ضمن، برخورد دوستان این گرایش به دیگر گرایش‌ها بسیار خصمانه بوده و تا آنجا که به اتحادیه مربوط می‌شود تا حد فحش و ناسزا بالا می‌رود: "امامزاده ای که به جای شفا کور می‌کرد"، "عده‌ای تحت لوای نماینده و در واقع نمایندگان توهم و استیصال توده‌های کارگر دهکده‌ای به نام سندیکا

یا در مورد معلم "کانون" به پا کردند، "سندیکا چوب دو سر آلوده" ... و این محدود به گفتار آنان در آرش نمی‌شود:

"در روزهایی که کارگران نیشکر هفت تپه، تمامی شهر شوش و جاده‌های خوزستان را به میدان جنگ و گریزهای پراکنده، علیه اشرار دولتی سرمایه تبدیل کرده بودند، ناگهان لیست مطالبات کارگران دستکاری شد. سایت‌های اینترنتی مملو به چهره‌های متمایز، اما منشعب از ریشه‌های طبقاتی واحد، تمامی تلاش خود را به کار گرفتند تا شاید طوفان خشم و قهر ضد سرمایه‌داری توده‌های وسیع کارگر هفت تپه را، در شیون بازسازی سندیکا غرق کنند و مطابق دلخواه خود تصویر نمایند." (فعالین جنبش لغو کارمزدی - خرداد ماه ۱۳۸۷)

علاوه بر تبلیغات منظم و پیگیر بر علیه سندیکای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه، نتیجه عملی این نگرش در اقدامات تبلیغاتی، بعنوان نمونه، کوهنوردی طرفداران این گرایش به جای شرکت در اقدام همبستگی بین المللی اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری در ۱۵ فوریه ۲۰۰۹ بود! من در ادامه به این نگرش باز می‌گردم.

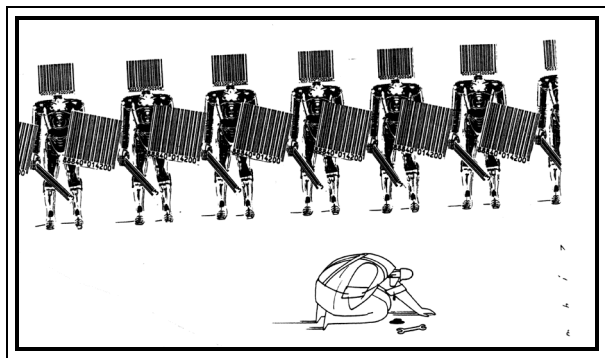
کریم منیری از حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست نیز تقریباً در همین خط حرکت می‌کند. او نیز با تحقیر مبارزات کارگران برای دفاع از اشتغال و حقوق آنها را، چون این اقدامات در چهارچوب نظام باقی میماند، عملاً رفرمیستی و قابل "سندیکا چی‌ها" و "سب پارچه سندیکا چی‌ها" می‌داند. از نظر کریم منیری سندیکالیست‌های ایرانی با کپی برداری از "نسخه ورشکسته اتحادیه‌های اروپائی" راه به بیراهه می‌برند و مانعی در برابر مبارزه سیاسی کارگران هستند. او اساساً تنها به مبارزه عمومی سیاسی فکر می‌کند و حتی شکل معینی را برای سازماندهی مبارزات کارگران ایران پیش‌نهاد نمی‌دهد و با گفتن اینکه این اشکال از درون مبارزه کارگران بیرون می‌آید، حرفی کاملاً منطقی، گریبان خود را خلاص می‌کند. اما اشکال اینجاست که وقتی سندیکای شرکت واحد از این مبارزات "بیرون می‌آید" با فحش و ناسازی کریم منیری روبرو می‌شود! این برخورد جدی نیست.

گذشته از این دو جریان، رفقای "سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" که با برجسته کردن واقعیت دیکتاتوری تنها محور مبارزه را در "نبرد خلق و ضد خلق" می‌بینند نیز مساله مبارزه برای خواسته‌های مطالباتی را اساساً دارای آنچنان اهمیتی نمی‌دانند که مستقیماً در باره آن سخن بگویند و در آرش نیز به ذکر کلیاتی در باره "دیکتاتوری مانع اصلی" مبارزات در همه حیطه‌ها اکتفا کرده وارد مباحثات کارگری بطور ویژه نمی‌شوند. اما دیگران به درجات مختلف به این مساله برخورد کرده و راه کارهایی را پیش‌نهاد کرده‌اند.

به محض آنکه مسئله سازماندهی جنبش کارگری ایران در حیطه مبارزه مطالباتی مطرح می‌شود، مساله سازماندهی شورائی یا اتحادیه‌ای در مباحث مطرح در جنبش کارگری خود نشان می‌دهد. عروج جنبش نوین کارگری در ۶-۷ سال اخیر، تشکیل کمیته‌های هماهنگی و پیگیری برای کمک و ایجاد تشکلات مستقل کارگری و تجربه ایجاد یا بازسازی اتحادیه‌های مختلف به این مباحث گوشت و پوست دادند. بویژه طرح فعال شعار "تشکیلات مستقل کارگری" که به سرعت به خواسته دائمی و محوری فعالان کارگری تبدیل شد و پاسخ خشونت باری از جانب رژیم جمهوری اسلامی گرفت و می‌گیرد، با سؤال "کدام تشکیلات" توأم شد.

اما خلط مبحث در میان مخالفان "اتحادیه سازی" در باره جنبش مطالباتی که در ادبیات مارکسیستی از آن با عنوان جنبش تری‌دیونستی یاد می‌شود، بسیار جدی است. سندیکالیسم همان کار اتحادیه‌ای و یا "سندیکا سازی" در جنبش مطالباتی نیست. سندیکالیسم گرایش معینی در صفوف جنبش مطالباتی است که کار فعالان کارگری را محدود به سازماندهی مبارزات اقتصادی کارگران کرده و با هر گونه "سیاسی شدن" این فعالیت مخالفت

از ذهن این آموزگاران بزرگ هم نمی‌گذشت که فعالین سوسیالیست را از کار و فعالیت در مبارزات مطالباتی - اتحادیه‌ای بر حذر دارند. واقعیت اینست که از آغاز کار مارکسیست‌ها تنها معیار شرکت یا عدم شرکت در نهادهای ایجاد شده توسط کارگران در جریان مبارزات کارگران بر سر دستمزد یا شرایط کار، نه انطباق آن با این یا آن ایده سازماندهی از پیش ساخته توسط پیشروان سوسیالیست بلکه حضور توده‌ها در آن نهادها و وجود امکان کار کارگری - سوسیالیستی در آنها بوده است. با این تفصیلات تنها اجتناب از شرکت در نهادهای فاشیستی و پلیسی از نوع اتحادیه‌های وابسته به نازی‌ها یا شوراهای اسلامی و خانه کارگر نوع جمهوری اسلامی قاعده است. با چنین نگرشی بود که مارکس و انگلس به فعالین سوسیالیست آلمانی که در حال مهاجرت به آمریکا بودند توصیه می‌کردند که تنها به فکر ایجاد سلول‌های کوچک از سوسیالیست‌های آلمانی نبوده بلکه بویژه به سرعت زبان انگلیسی را یاد گرفته و در جمعیت‌های کارگری توده‌ای نظیر "شوالیه‌های کار" حتما شرکت کنند. فقط فکرش را بکنید که اگر ناصر پایدار، آیت نیافر و یا کریم منیری در آموغ بودند از چه عباراتی برای کوبیدن مارکس و انگلس استفاده می‌کردند!



در حزب سوسیال دمکرات روسیه هم بر سر لزوم شرکت در جنبش اتحادیه‌ای و تلاش برای ایجاد اتحادیه‌ها بین همه جناح‌ها توافق وجود داشت و اختلاف بر سر نحوه شرکت در آن و گرایش "بی طرفی سیاسی" منشویکی بود. این که چه سیاستی را می‌بایست در حین کار در جنبش اتحادیه‌ای به پیش برد، این که آیا کار سوسیالیستی در میان اتحادیه‌ها مجاز است یا نه، این بود مسئله‌ای که صف‌بندی رفرمیستی - انقلابی را تشکیل می‌داد. در این مورد میتوان صدها سند و بحث ارائه شده از جانب فراکسیون‌های حزب را به شهادت طلبید. ما تنها به طرح یک نمونه بسیار گویا از قطعنامه‌های حزب سوسیال دمکرات که در هنگامه انقلاب اول روسیه به تصویب رسید بسنده می‌کنیم. این نمونه دقیقاً گرایش عمومی انترناسیونال دوم در آندوره را منعکس می‌کند.

در کنگره چهارم (کنگره وحدت) که در آوریل ۱۹۰۶ (در بحبوحه انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶) تشکیل شد یعنی هنگامی که برای اولین بار جنبش شورائی پدید آمده و نقش برجسته‌ای در جنبش کارگری - دهقانی روسیه ایفا کرده بود، در قطعنامه مربوط به اتحادیه‌های کارگری چنین می‌خوانیم:

«۱- جنبش صنفی (تریدیونیونی) یک بخش ضروری از مبارزه طبقاتی است و اتحادیه‌های کارگری عنصری اساسی در سازماندهی طبقاتی پرولتاریا هستند.

۲- اتحادیه‌های کارگری بواسطه ماهیت اهدافی که دنبال می‌کنند باید در جهت سازماندهی وسیع‌ترین توده‌های پرولتاریا تلاش ورزند.

فعال می‌کند. این گرایش از زمان نهضت چارتیست‌های قرن نوزده انگلستان تا به امروز وجود داشته و تا زمانی که مبارزات مطالباتی کارگران وجود داشته باشد، حتی در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم هم در صفوف کارگران وجود خواهد داشت. این گرایش از عقب مانده‌ترین اقشار کارگری تغذیه می‌کند. اشکالی که مارکسیست‌ها از زمان خود مارکس و انگلس به این گرایش می‌گیرند این نیست که چرا به سازماندهی جنبش مطالباتی-اقتصادی طبقه کارگر می‌پردازند. فراموش نکنیم که چگونه مارکس در مقابل پرودون و لاسال که به طبیعت از اقتصاددانان بورژوائی بر "بیهوده بودن مبارزه بر سر دستمزد" پافشاری میکردند، به چه مبارزه بی‌امانی دست زد و از اهمیت بی‌چون و چرای مبارزات اتحادیه‌ای بویژه برای کوتاه کردن زمان کار، کسب حقوق زنان و علیه کار کودکان دفاع کرد. سراسر کتاب "فقر فلسفه" سرشار از این استدالات در دفاع از "سندیکاچی" هاست! آیا امروز میباید بحث مارکس بر علیه "قانون آهنین دستمزدها"ی لاسال را کهنه فرض کنیم چون مبارزه برای دستمزدها "درون سیستمی" است ولاید مارکس این را "نمی‌فهمید" که این مبارزات دیگر فایده‌ای ندارد؟ چرا؟ آیا مکانیسم شکل گیری دستمزد در سرمایه داری امروز با زمان مارکس فرق کرده است؟ آیا در برابر دزدیده شدن بخش دائمی رو به افزایشی از ارزش اضافی تولید شده در اقتصادیات جهانی شده توسط سرمایه نباید مبارزات اتحادیه بر سر دستمزدها، آنهم تا حداکثر امکان نه فقط در سطح ملی بلکه در سطح چند کشور و با چشم اندازی جهانی، را سازمان داد؟ استدالاتی از این دست نسب به مارکس نبرده بلکه مستقیماً به پرودون (پدر آنارشیزم فرانسوی) و لاسال برمی‌گردند. این نه مارکس بلکه پرودون و لاسال بودند که مبارزه برای دستمزده و شرایط کار در چهارچوب نظام سرمایه‌داری را ناچیز و بیهوده می‌انگاشتند. ورشکستگی اتحادیه‌های بوروکراتیزه شده بمعنای اینکه "تاریخ" به پرودون و لاسال در مقابل مارکس "حق" داده نیست!

این حقیقتی است که اتحادیه‌ها محصول دوره اول یعنی سرمایه داری ماقبل امپریالیسم هستند و از آنهنگام به اینسو تغییرات زیادی در جایگاه و نحوه سازماندهی جنبش اتحادیه‌ای صورت گرفته است. از زمانی که مارکس در مباحثات انترناسیونال اول اتحادیه را یک "اهرم نیرومند رهائی کارگران از یوغ سرمایه" می‌دانست تا امروز که بوروکراسی‌های عریض و طویل بخش مهمی از اتحادیه‌های کارگری را به زیر سلطه سرمایه‌داری و برنامه‌های "مشارکت در مدیریت" برده، آب زیادی از زیر پل‌ها عبور کرده است و طبیعتاً می‌بایست به تغییر و تحولات آن توجه لازم بشود.

ولی حتی در آن موقع هم مارکس و بخصوص انگلس، که شاهد عینی رشد اتحادیه‌های بزرگ کارگری در اروپا و انگلستان بود، در این که این اتحادیه‌ها در همان دوره آغازین خود نیز می‌توانند به ابزاری برای کنترل جنبش کارگری و ممانعت از ارتقای مبارزه به یک مبارزه تمام عیار ضد سرمایه‌داری بدل شوند آگاه بودند. انگلس نه تنها گاه از برخی رهبران انجمن‌ها و اتحادیه‌های کارگری، با صفت "خود فروخته" یاد می‌کرد، بلکه از آن فراتر رفته و با بررسی وضعیت اقتصادی - اجتماعی انگلستان در نامه خود به اوگوست بیل، به تاریخ ۳۰ اوت ۱۸۸۳، خاطر نشان می‌شود که انحصار جهانی بورژوازی انگلستان "پایه عینی حماقت سیاسی طبقه کارگر انگلیس" است و می‌گوید که فعلاً نباید انتظار حرکت عجیبی از کارگران انگلیسی دانست. لنین نیز با بررسی سود انحصاری دوران امپریالیسم از "مالیدن کره به روی نان" برخی کارگران صحبت کرده و آنرا پایه عینی شکل گیری اشرافیت کارگری، بخصوص در سطح رهبری اتحادیه‌های کارگری، می‌دانست، ولی هیچ‌کدام از این رهبران از این واقعیات نتیجه نگرفتند که پس باید مبارزه برای مطالبات اقتصادی و سازماندهی اتحادیه‌ای را بدور بیاندازیم چون چنین نتایجی می‌تواند از درون آن بیرون بیاید.

۳- پرولتاریای روسیه بویژه تمایل شدیدی به تشکیل اتحادیه‌های کارگری از خود نشان داده است،

۴- مبارزه اقتصادی تنها در ارتباط صحیح با مبارزه سیاسی پرولتاریا به بهبود واقعی وضعیت توده‌های کارگر و تقویت طبقاتی اصیل آنها منجر میشود،

۵- در جو دوران انقلابی، اتحادیه‌های کارگری نه تنها از منافع اقتصادی طبقه کارگر دفاع می‌کنند بلکه پرولتاریا را در مبارزه سیاسی بلاواسطه نیز درگیر کرده و تشکل عمومی و اتحاد سیاسی پرولتاریا را ارتقا می‌بخشد.

.....

بنابراین حزب تشخیص می‌دهد که:

\*حزب باید از تمایلات کارگران برای ایجاد تشکیلات حرفه‌ای پشتیبانی کرده و برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری غیر حزبی از هیچ کمکی دریغ نوزد.»

یاد آوری می‌کنیم که در این کنگره، که منشویک‌ها اکثریت داشتند، اختلافات مهمی در خصوص برنامه ارضی، قیام مسلحانه و برخورد به دومای دولتی بین دو جناح اصلی حزب وجود داشت اما در مورد کار اتحادیه‌ای وحدت نظر وجود داشت که منجر به تصویب قطعنامه فوق شد. تا مقطع انقلاب اکتبر این خط راهبردی سوسیال دمکرات‌های روس بود.

واقعاً آیا احتیاج به هیچ توضیح اضافی است؟! برای کسانی که خود را متعلق به جنبش مارکسیستی می‌دانند این توضیحات کفایت کرده و هر توضیحی یک پرچانگی بیش نیست. پر واضح است که در همان هنگام هم این مبارزان خستگی ناپذیر، در این‌که این مبارزات اتحادیه‌ای الزاماً چهارچوب سرمایه‌داری را هدف نگرفته و تنها در صورت پیوند خوردن با جنبش سیاسی پرولتاریاست که وارد چنین معرکه‌ای می‌شوند! تردیدی نداشته و به خوبی از "درون سیستمی" بودن این نوع مبارزات آگاه بودند. رفقائی که با دید تحقیرآمیز به جنبش مطالباتی و مبارزه اتحادیه‌ای نگاه می‌کنند نمی‌توانند خود را ادامه دهنده این نگرش مارکسیستی بدانند.

واقعیت اینست که امروز ما با همان استدلالات کهنه لاسالی - پرودونی اما تحت لوای "طرد مبارزات و اشکال به عاریت گرفته شده از سرمایه داری" روبرو هستیم که جنبش مارکسیستی در مبارزه با آنها قوام گرفت. این استدلالات، علیرغم ظاهر مدرن و پرچم پرطمطراق "درس گرفتن از تجارب بوروکراسی‌های پوسیده و درون سیستمی" قدمتی به اندازه جنبش کارگری دارند و هیچ عنصر تازه‌ای در آنها نیست. "وارد کردن" بدیل شورائی در مقابل (یا در کنار) بدیل اتحادیه‌ای چیزی را در گوهر موضوع عوض نمی‌کند. بحث می‌باید بر سر این دور بزند که چگونه و با چه سیاستی می‌باید وارد این مبارزات شد و دخالت فعالانه کرد.

هر چشم بینائی امروز می‌بیند که کارگران ایران، همانند رفقای روسی آنموقع‌شان، تمایل شدیدی به ساختن اتحادیه‌ها از خود نشان می‌دهند. نمونه‌های سندیکای شرکت واحد و نیشکر هفت تپه به تنهایی آینه تمام نمائی از این گرایش توده کارگران ایران را نشان می‌دهند. بویژه اینکه هر دوی این اتحادیه‌ها به دست خود کارگران و در مجامع عمومی هزاران نفری کارگران این دو شرکت، تحت تاثیر سنت به نقد موجود اتحادیه در این شرکت‌ها، بوجود آمدند. این "سندیکاچی‌ها" نبودند که هزاران کارگر را "فرب" دادند بلکه این خود کارگران بودند که آنها را به عنوان نماینده خود انتخاب کردند. وظیفه فعالین و کارگران سوسیالیست شرکت در این دو اتحادیه و تلاش برای نهادینه کردن آنها از یک طرف و تبلیغ برای ایجاد مکانیسم‌های هر چه دمکراتیک‌تر برای ایجاد خاکریز در برابر گرایشات بوروکراتیکی است که در هر نهادی که به انتخاب نماینده متکی باشد به نقد وجود دارد.

دوستان "ضد اتحادیه‌ای" ما با وجودی که اینجا و آنجا به تفاوت کار اتحادیه‌ای و سندیکالیسم به مثابه یک نظریه رفرمیستی اشاره می‌کنند، اما همواره دور زده و بدون استثنا در نتیجه گیری بحث خود این دو را " بطور ناگزیر " یکسان می‌گیرند و این "فاسدشدن" را سرنوشتی محتوم می‌دانند. کریم منیری در این مورد نمونه وار است. او در بحث با رفقای آذرخش گفت: "این در عین حال نشاندهنده عقب افتادگی کل جنبش کارگری و کمونیستی ایران است که در زمانی که جنبش کارگری جهانی مسئله سندیکا و جنبش اتحادیه‌ای مربوط بدان را پشت سر گذاشته است، نه تنها کارگران ایران قادر نشده‌اند سندیکای خود را برپا کنند، بلکه فعالین ایرانی این عرصه نیز، هنوز بدان می‌پردازند و قادر نشده‌اند پا از آن فراتر گذارند." یعنی خلاص! ناظم زنگ پایان ساعت تفریح را زده و نمی‌خواهد که کاری با این کارگران عقب مانده شرکت واحد، هفت تپه، فلز کار، کارگران بیکار، کارگران نقاش و... داشته باشد. در ضمن او حکم هم می‌دهد که "جنبش کارگری جهانی" مسئله سندیکا را پشت سر گذاشته است ولی روشن نمی‌کند که بر چه دلیل و مدرکی این ادعای بسیار بزرگ را می‌کند؟ قطعاً هم‌نظرهای او در گرایشی که به آن تعلق دارد چنین فکر می‌کنند اما "جنبش جهانی کارگری" محدود به این یا آن گرایش نیست و هیچ کس نمی‌تواند به خود اجازه دهد که چنین حکم سنگینی را صادر کند. به نقد همین امروزه کارگران مصری و تونس‌ی که با مبارزات قهرمانانه دو دیکتاتوری را به زیر کشیده‌اند دهها اتحادیه و نهاد کارگری ساخته‌اند که، به درجات و سطوح مختلف، دفاع از خواسته‌های مطالباتی و مبارزه بر علیه سیاست‌های نئولیبرالی را هدف کار خود قرار داده‌اند. بی آنکه وارد بحث مفصل در مورد وضعیت جنبش کارگری در این کشورها بشویم فقط متذکر می‌شویم که در مصر طی کمتر از دو سال، در برابر سندیکای رسمی وابسته به دولت بیش از ۷۰ اتحادیه کارگری مستقل بوجود آمده‌اند که دو میلیون کارگر را در خود سازمان داده‌اند. حتما این مبارزین کارگر حکم کریم منیری را ندیده‌اند وگرنه این چنین در "ما قبل تاریخ جنبش کارگری" درجا و دست و پا نمی‌زدند؟!

در هیچ کجا تفاوت واقعاً موجود بین انواع اتحادیه‌ها اصلاً مورد توجه این دوستان قرار نمی‌گیرد. گویا تنها اسم اتحادیه کفایت تا گرد مرگ رفرمیستی را بر آن تشکل بیاشد. اما در عالم واقعیت و نه سحر و جادو، اتحادیه داریم تا اتحادیه. بین س. ژ. ت. فرانسه (که در منشورش تغییر جامعه سرمایه داری هدف نهائی آن اعلام شده) و تی - یو - سی انگلستان یا ای - گ - متال آلمان که اشتراک در مدیریت در همکاری با کارفرمایان را با صدای بلند دنبال می‌کنند، تفاوت مضمونی جدی وجود دارد. یکی مبارزه اتحادیه‌ای را با جنبش سیاسی طبقه کارگر پیوند می‌زند و دیگری سیاست اعلام شده "سه جانبه گرائی" و همکاری طبقاتی را در سرلوحه خود نشانده است. هر دو دسته هم به سازماندهی مبارزات مطالباتی بر سر دستمزد، قانون کار، شرایط کار و امثالهم مشغولند یعنی کار اتحادیه‌ای.

در تاریخ جنبش اتحادیه‌ای فرانسه که همیشه، در سایه سنت‌های درخشان انقلاب کبیر فرانسه، گرایش بیشتری به سیاسی شدن از خود نشان داده است، "منشور آمین" جایگاهی ویژه داشته و نمونه خوبی است از اینکه چگونه می‌توان جنبش طبقاتی اتحادیه‌ای را به جنبش سیاسی عمومی ضد سرمایه داری پیوند زد. این منشور، که پایه محکمی برای سندیکالیسم انقلابی فرانسه ایجاد کرده و امروزه نیز اتحادیه‌هایی چون "سود - سولیدر" و گرایشات رادیکال درون "س. ژ. ت." و دیگر "سندیکاچی‌ها"ی آلترناتیو به آن استناد می‌کنند، در اکتبر سال ۱۹۰۶ در نهمین کنگره س. ژ. ت. در شهر آمین فرانسه به تصویب رسید. در واقع می‌شود گفت که منشور آمین ترکیب و "مصالحه" ای است از سنت‌های دو گرایش اصلی سندیکالیسم فرانسوی: سوسیالیستی و آنارشویستی.

در ماده دو این منشور چنین می‌خوانیم:

امکان ایجاد شوراهای کارگری به مفهوم طبقاتیست محتمل به نظر نمی‌رسد." (همانجا)

**خالد حاج محمدی** (حکمتیست)، ضمن اعلام اعتقاد به جنبش مجمع عمومی و شورائی می‌گوید "دو قطبی کردن شورا - سندیکا که انگار یکی مثبت است و دیگری به زبان است غیر کارگری است." (ص- ۱۴۳) از نظر او درست است که شوراها مال دوره انقلاب است ولی نطفه‌های آن از هم الان در مجمع عمومی بسته می‌شود. (۱۴۴-۱۴۵) او اضافه می‌کند که اساساً مشکل ما مشکل ذهنیت طبقه کارگر است. (ص- ۱۴۷) همفکر او **اسد گلچینی** هم جز این نمی‌گوید (ص- ۱۶۹)

**شهلا دانشفر** از حزب کمونیست کارگری نیز همچون هم‌تاهای حکمتیست خود استدلال‌ات مشابهی دارد (ص- ۱۹۱-۱۹۲) اما با این مخالف است که "شورا ارگان قیام است" (همانجا) چرا که اگر چنین کنیم جایی برای کارگران در نظر گرفته نمی‌شود: "برای من قابل تصور نیست که کارگر در میدان نباشد و بعد در روز قیام با شوراهایش بتواند جلوی صحنه سیاسی جامعه متحد و قدرتمند ظاهر شود." (همانجا)

**خسرو بوکانی** ضمن اینکه همه تشکل‌هایی را که به دست کارگران ساخته شود مثبت و ارزنده می‌داند، می‌گوید: "ایده‌آل‌ترین تشکل کارگری همانا ساختار تشکل شورائی است. ساختار شورائی جلو هر گونه انحراف نظری و عملی جنبش کارگری را خواهد گرفت." (ص- ۱۶۲) در اینجا ما با یک تقدیر فوق‌العاده ایده‌آلیزه شده‌ای از شورا روبرو هستیم که در برابر یک رجوع ساده به تاریخچه شوراهای کوچک‌ترین مقاومتی نمی‌کند. مثلاً چرا شوراهای عظیم کارگری در انقلاب فوریه نه تنها دچار انحراف نظری و عملی شدند بلکه بدتر از آن در شرایطی که قدرت در دست آنها بود و از حمایت میلیونی کارگران و سربازان بر خوردار بودند **خود داوطلبانه قدرت را دو دستی تقدیم دولت موقت بورژوائی کردند! چرا "ساختار شورائی" جلوی این انحراف عظیم را نگرفت؟** اتفاقاً این جنبش مبارزاتی کارگران در حیطه مبارزه اقتصادی بر علیه کارخانه داران روسیه و مبارزه کمیته‌های کارخانه برای کنترل کارگری بود که به موازات جنبش سیاسی شورائی بر "مستی خورده بورژوائی" در صحن شوراهای غلبه کرد.



همه دوستانی که در بالا از آنان نقل و قول شد در عین اعتقاد به ارجح بودن شکل شورائی مبارزه اذعان می‌دارند که در حال حاضر شکل اتحادیه‌ای بیشتر با واقعیت مبارزه کارگران ایران تطابق دارد و اینکه آنان مخالفتی با این شکل سازماندهی ندارند.

**آیت نیافر** اما سرسخت‌ترین دفاع را کرده و در بی‌اعتنایی به واقعیت موجود از همه خشن‌تر است: "جائی گفته شده است که شوراهای فقط برای شرایط اعتلای انقلابی و دوران انقلاب است. اما دیدیم که **خلاف این نظریه در جنبش کارگری در شرایط فعلی اتفاق افتاد. ایجاد شوراییاری کیان تأیر که تا کنون نیز موفق بودند،** با التماس و آیه و رثالیسم سندیکالیست‌های تازه به دوران رسیده کارساز نشد!!!" (ص- ۱۱۹)

تاکیدها از من است اما علامات تعجب و تمسخر در خود متن است) پس چون "شوراییاری در کیان تأیر" درست شده اساساً صحبت راجع به شرایط لازم ایجاد شوراهای که اینهمه در ادبیات مارکسیستی و آنارشیزستی راجع به

"س.ژ.ت همه کارگران آگاه به مبارزه برای از میان برداشتن کارمزدی و کارفرمایان را، مستقل از گرایش سیاسی آنها، در خود گرد می‌آورد. کنگره این بیانیه را هم‌چون به رسمیت شناختن مبارزه طبقاتی‌ای که، در حیطه اقتصاد، کارگران طغیانگر را به مقابله با همه اشکال، چه روحی و چه مادی استثمار و انقبادی که طبقه سرمایه دار بر علیه طبقه کارگر بکار می‌گیرد، می‌کشاند، در نظر می‌گیرد.

کنگره، از طریق بندهائی که در ادامه می‌آیند، این اصل تئوریک را تصریح می‌کند: سندیکالیسم در مبارزه برای مطالبات روزمره، ارتقاء وضع زندگی کارگران را از طریق بهبود فوری درخواست‌هایی چون کاهش ساعات کار، افزایش حقوق و غیره دنبال می‌کند."

امروزه در فرانسه تمام سندیکاهای چپ از س.ژ.ت تا اف. اس. او (اتحادیه معلمان) و "همبستگی - سود" کمابیش به این منشور ارجاع می‌دهند. بخصوص اتحادیه "همبستگی - سود" که رادیکالترین آنهاست مستقیماً خود را ادامه دهنده و میراث دار این اصول می‌داند. اعضای این اتحادیه در جریان مبارزات میلیونی بر علیه قانون اصلاح بازنشستگی در سال ۲۰۱۰ بطور منظم شعار "اعتصاب عمومی" را مطرح کردند. ساختار درونی این اتحادیه نیز منطقی‌ترین شکل را در برابر منطق بوروکراتیک اتحادیه‌هایی چون س.ژ.ت عرضه می‌کند و با اینهمه خود را "یک اتحادیه در گیر مبارزه طبقاتی" و در میدان خواسته‌های مطالباتی و روزانه کارگران فرانسه می‌داند. تکلیف دوستان ضد اتحادیه‌ای ما که اتحادیه را به زباله‌دان تاریخ انداخته‌اند و می‌خواهند در همه جا "مستقیم و میان‌بر و بدون ایستگاه" (نقل به معنی از لنین بر علیه چپ روی کودکانه) بر علیه نظام کارمزدی و سرمایه داری مبارزه کنند با این دسته از "سندیکاچی‌ها" چیست؟

مخالفان مبارزه اتحادیه‌ای در حالیکه وانمود به مخالفت با بوروکراسی و محدودیت اتحادیه‌ها می‌کنند در حقیقت حوصله "وقت تلف کردن" در مبارزه روزمره اقتصادی را ندارند و می‌خواهند مستقیماً به سطح جنبش شورائی، کنترل کارگری و سرنگونی نظام سرمایه داری برسند. اینها همه اهداف مقدسی است و هیچ فعال سوسیالیست و کمونیستی با آنها نه تنها مخالفتی ندارد بلکه قریب به اتفاق آنها حاضرند همین امروز در تدارک یک قیام و نبرد قطعی شرکت کنند. ولی، سطوح آگاهی و آمادگی توده کارگران هم‌تراز کارگران کمونیست و سوسیالیست نیست و متأسفانه توده میلیونی کارگران که هنوز زیر آوار تبلیغات روزانه دستگاه‌های ایدئولوژیک بورژوازی و دولت آن با همکاری روشنفکران بورژوا و خورده بورژوا و با استفاده از شکست "اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود" به نفع "یگانه ساختار ممکن تولیدی یعنی سرمایه داری" قرار دارند، در شرایط عادی مبارزه طبقاتی تنها و تنها از طریق شرکت در مبارزه برای درخواست‌های روزمره برای بهبود شرایط کار و زندگی خود است که به لزوم مبارزه سیاسی با نظم بورژوائی حاکم می‌رسد و جز در شرایط استثنائی، چون جنگ یا بحران‌های خانمانسوز که توده‌های میلیونی کارگران را تا سرحد گرسنگی زیر فشار قرار دهد، با یک "جهش آگاهی" که در چند روز به اندازه چند سال آنها را به جلو می‌برد، هیچ اکسیری برای سرعت دادن به این روند وجود ندارد و درست به همین دلیل است که مارکس و انگلس از لزوم مبارزه اقتصادی، نظری و سیاسی در طول ده‌ها سال صحبت می‌کردند.

بدیلی که همه این دوستان در برابر کار اتحادیه‌ای مطرح می‌کنند جنبش شورائی است. ما در اینجا وارد بحث‌های تئوریک شرایط ایجاد شورا نمی‌شویم و صرفاً از زاویه آنها به بدیل پیش‌نهادی آنان نگاه می‌کنیم. دلایلی که این دوستان برای لزوم ایجاد شوراهای می‌آورند با یکدیگر بسیار متفاوت است.

**عمر مینائی** می‌گوید: "رویکرد شورا علیه بردگی مزدی است ..... ولی هر تشکلی که کارگران به نیروی خودشان ایجاد کنند تشکل کارگری است." (ص- ۱۱۷) او اضافه می‌کند که "در چنین شرایطی و با این توازن قوا،

واقعیت را که اتحادیه و شورا دو سطح متفاوت از سازماندهی کارگران هستند و هر یک در شرایط معینی می‌توانند به وجود بیایند نادیده گرفته و با یک اراده گرائی آشکار می‌خواهند الگوی مورد قبول خود را به جنبش واقعی کارگران ایران تحمیل کنند و کاری با شرایط مبارزه، این که آیا ما در دوران تعرض هستیم یا تدافع، آیا می‌شود به کنترل کارگری دست زد یا نه و... ندارند. اما توده‌های کارگری این چنین فکر نمی‌کنند و هدفی را در برابر خود قرار می‌دهند که قادر به چنگ آوردن آن باشند.

عدم توجه به سطح واقعی جنبش کارگری و تمایل به گنجاندن آن در قالب‌های از پیش ساخته‌ای که با تمایلات سیاسی خود خوانائی داشته باشد گوهر دو انحراف بزرگ در جنبش کارگری ما را نشان می‌زند. گرایش راست می‌خواهد که تلاش‌های کارگران ایران در جهت دفاع از خواسته‌های اقتصادی خود را لگام زده و به بارگاه قانونیت، آنهم در چهارچوب رژیم بغایت ضد کارگری جمهوری اسلامی، ببرد و در این راه با لحن بسیار خشنی به مخالفان خود می‌تازد و به نقد آمادگی خود را برای خوش خدمتی به بورژوازی اعلام می‌دارد. آنان بکلی شعار محوری کارگران ایران برای ایجاد تشکیلات مستقل کارگری را نادیده گرفته و بدنبال "مجوز گیری" از مقامات هستند و به سبک موسوی و کروی خواستار استفاده از "ظرفیت‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی" هستند. وجود یا نبودن بوروکراسی کارگری و چگونگی درگیر کردن کارگران در مدیریت اتحادیه‌ها و مسائلی از این دست اساساً مورد توجه این گرایش نیست. همانطور که در بالا گفته شد در حال حاضر، علیرغم نزدیکی بیش از پیش با "اصلاح طلبان حکومتی"، این گرایش فعال نیست اما در صورت شکست مبارزات جاری کارگران ایران و سرخوردگی فعالین کارگری، این گرایش قانوننگرا آبشخور خوبی برای خود پیدا خواهد کرد و مبارزه با آن‌ها از همین امروز می‌بایستی در دستور کار فعالان سوسیالیست کارگری قرار داشته باشد. گرایش چپ روانه اما با ترسیم شرایط خیالی اعتلائی و تعرضی مبارزه کارگران در ایران، بی‌اعتنائی به تاریخ جنبش شورائی در جنبش کارگری جهانی، قصد تحمیل الگوی شورائی خود ساخته را دارد و در این راه بیرحمانه به "اتحادیه سازی" می‌تازد. تو گوئی اولین وظیفه همفکران آن مبارزه و تخریب اتحادیه‌های موجود است. کارنامه این گرایش اما در ایجاد نهاد‌های کارگری و یا حداقل یاری رساندن به آن کاملاً خالی است! این دوستان هیچ نمونه بارزی از موفقیت اجرای طرح‌های "ضد کار مزدوری" ندارند. در هیچ اقدام کارگری بزرگ شعارهای آنان پرچم مبارزاتی کارگران ایران نبوده است. فاصله میان واقعیت جنبش کارگری و برداشت‌های آنان بیش از آن است که جانی برای تاثیر گذاری آنان بگذارد. این دوستان اما با تحقیر مبارزه اتحادیه‌ای و حمله خصمانه به آندسته از فعالان کارگری که در جنبش اتحادیه‌ای درگیرند، عملاً در مقابل جنبش جاری کارگران ایران قرار گرفته و به کار ایجاد تشکیلات مستقل کارگری زبان می‌رسانند.

اما از جانب دیگر باید یادآور شد که تذکرات دوستان شورا ساز ما در مورد خطر بوروکراسی اتحادیه‌ای، از نوع بلائی که به سر اکثر اتحادیه‌های اروپائی و آمریکائی آمده است و امکان سواستفاده رهبران راستگرا و دولت‌های بورژوا از شکل هر می و بوروکراتیک حاکم بر اکثر اتحادیه‌ها و نکاتی از این دست تذکراتی درست بوده و بواقع دست گذاشتن بر سر نکات واقعی و جدی مطرح در جنبش کارگری است. اما این مسئله بر خلاف تصور آنها مستقیماً به شکل اتحادیه‌ای بر نمی‌گردد و در شوراها هم می‌تواند همه این مسائل، حتی در دوران انقلابی هم، پدید بیایند. شورا واکسن ضد بوروکراسی زنده است تا در برابر همه این گرایش‌های انحرافی مصون باشد و این را می‌توان با رجوع به تاریخ پیدایش و انحطاط شورا‌های تاکنونی به سهولت نشان داد. اما می‌توان با محمود صالحی همصدا شده و خواستار "رویکرد شورائی و رجوع به توده

آن صحبت شده دیگر به گذشته تعلق دارد! بی آنکه وارد واقعیت و کارکرد شورائی این نهاد در کیان تایر بشویم و مثلاً سؤال کنیم که آیا این شورا به کنترل کارگری دست زده و امثالهم (یعنی چه اقدامی را در دستور کار خود گذاشته که فراتر از ظرفیت یک اتحادیه است و مستقیماً نظام سرمایه‌داری را هدف گرفته) یعنی اصلاً فرض را بر این می‌گیریم که این تشکل یک شورای تمام عیار است که موضعی سیاسی و تعرضی برای تغییر توازن قوای سیاسی را در راس فعالیت‌های خود گذاشته و در این کار هم موفق هست. (که ما البته هیچ مدرکی در اثبات این ادعا در دست نداریم!) ولی با تمام این مفروضات ما به خود اجازه می‌دهیم که به رفیق آیت متذکر شویم که یک مورد هر چه قدر هم عالی و ناب باشد قاعده بازی را تغییر نمی‌دهد و این حتی با موازین تئوری‌های آزمایشگاهی هم قابل دفاع نیست چه برسد به شرایط دائماً متغیر یک جامعه. ما کاری به این نداریم که "در جایی گفته شده است" بلکه متذکر می‌شویم که نه در "جایی" بلکه در تمام ادبیات کمونیستی، قطعنامه‌های احزاب بلشویک، اسپارتاکیست، ایتالیائی و مجاری، یعنی کشورهایی که بزرگترین جنبش‌های تاکنونی شورائی در آنها شکل گرفته‌اند این مسئله سیاه روی سفید آمده است که شوراها ارگان اقتدار کارگران در شرایط اعتلائی انقلابی و ارگان قیام و دولت برآمده از یک قیام کارگری هستند و در این مورد لنین، روزا لوگزامبورگ، گرامشی و لوکاچ کاملاً و بدون هیچ سایه روشنی، حتی در طرح مسئله با هم توافق دارند. آیا او می‌تواند در کشور تافته جدا بافته ایران زمین این امکان را در کارخانجات و شهرهای دیگر هم نشان دهد؟ چرا کارگران ایران نظیر همتهای روسی خود، همان‌هایی که ایده درخشان شورا از جنبش آنان بیرون آمد، در شرایطی غیر از اعتلائی انقلابی و حتی گاه در شرایط انقلابی نیز به "اتحادیه سازی" گرایش دارند و نه بلافاصله به شورا و کنترل کارگری؟ آیا این ناشی از شرایط و سطوح متفاوت مبارزاتی است یا "خرابکاری" سندیکا چی‌ها که در مجامع عمومی کارکنان شرکت واحد و نیشکر هفت تپه با دست غیبی دخالت می‌کنند؟

خوش بینی رفیق آیت تا بدان حد است که او در همانجا نیز متذکر می‌شود که: "بیرون آمدن از کارخانه و محل کار، راهپیمائی در سطح شهر، هم‌چنین شکل ارتقا یافته آن، پیشروی به مقابل مراکز سیاسی جامعه (ارکان نظام) کارکردهای قابل توجه اعتراضات کارگری به شمار می‌روند. (ص - ۱۱۹) تا به حال ما فکر می‌کردیم که جمع شدن در برابر "مراکز سیاسی" رژیم بیشتر نشان دهنده وجود توهم به بالا، دادخواهی و درخواست رسیدگی از مقامات دولتی است و از این نظر حالت شمشیر دولبی را دارد که باید با آن با احتیاط برخورد شود ولی رفیق آیت اوضاع را اینطور می‌بیند که کارگران با رفتن به طرف فرمانداری‌ها و وزارت کار یا مجلس اسلامی هدف دیگری چون قصد حمله و تسخیر آن را داشته‌اند. باید صریح بگوئیم که چنین برداشتی خیالبافی محض است و به هیچوجه با خوشبینانه‌ترین تحلیل از این دسته اقدامات کارگران خوانائی ندارد.

واقعیت این است که نه تنها پایه تئوریک دفاع از ایده تشکیل شورا در هر شرایط مبارزاتی ضعیف است و حداقل با استدلال‌های مارکسیستی خوانائی ندارد بلکه در عمل و واقعیت جنبش کارگری ایران نیز ما چیزی به نام جنبش شورائی و یا جنبش مجمع عمومی نمی‌بینیم و برای تشخیص آن هم احتیاج به مغز افلاطون نیست. خیلی ساده: کارگران ایران هر جا که برای ایجاد تشکیلات مستقل خود اقدام کرده‌اند به سوی مدل ملموس اتحادیه‌ای رفته‌اند که با حافظه تاریخی و طبقاتی آنها در این سطح مبارزه مطالباتی در شرایط دشوار بیکاری عظیم، حمله دولت نئو لیبرال احمدی نژاد توأم با خصوصی سازی‌های مافیائی و تعطیلی گسترده واحدهای تولیدی ... خوانائی نسبتاً کاملی دارد. رفقای "شورا ساز" ما این



## جنبش کارگری و ضرورت تجدید آرایش آن

حشمت محسنی

نگاهی به موقعیت جنبش کارگری کشورمان نشان می‌دهد این جنبش کماکان در شرایط تدافعی به سر می‌برد. تدافعی بودن این موقعیت چیز رازآلودی نیست که نتوان آن را مورد شناسایی قرار داد و یا نتوان راه حلی برای برون رفت از این موقعیت ارائه کرد. راه حلی که خود مرهون تعامل فکری و عملی فعالان چپ و کارگری است و از دل آن می‌تواند سر برآورد. دفاعی بودن جنبش کارگری از یک سو ریشه در یک رشته از عوامل عینی و مختصات ساختاری دارد؛ و از سوی دیگر از خصوصیات و موقعیت بازیگران و کنش‌گران - یعنی جنبش کارگری، دولت و کارفرمایان - سرچشمه می‌گیرد.

از جمله عوامل ساختاری می‌توان به گسیختگی بخش‌های مختلف اقتصاد، ضعف بخش تولید در میان بخش‌های مختلف اقتصاد، اتخاذ سیاست واردات کالاهای مشابه تولیدات داخلی (تعطیلی غالب واحدهای صنایع نساجی یکی از نتایج این رویکرد به شمار می‌رود) از قبیل امکاناتی که درآمد نفتی آن را فراهم می‌کند، و وزن سنگین واحدهای اقتصادی کوچک در کل ساختار اقتصادی کشور... اشاره کرد. این مختصات از جمله عواملی اند که تحول در آن‌ها دست کم در کوتاه مدت ناممکن است و به تغییراتی در کل ساختار اقتصاد کشور، نیاز دارد.

سرکوب لجام‌گسیخته جنبش کارگری از سوی دو نظام سطنتی و رژیم اسلامی، گسست در انتقال تجربه سازمان‌دهی، خصلت بیمارگونه فرقه‌گرایی در بین فعالان چپ و کارگری... نیز از عواملی اند که سهم بازیگران و کنشگران را در تکوین این موقعیت رقم می‌زنند.

خطای فاحشی ست هر آینه اگر در تکوین این موقعیت یکی از این عوامل را نادیده بگیریم یا به آن کم بها دهیم. بی‌توجهی به عوامل ساختاری این

کارگران" در تشکلات کارگری شد (ص-۱۱۵) بکارگیری گسترده مجمع عمومی، منوط کردن تصمیمات مهم و استراتژیک به تصویب آن در مجمع عمومی، ایجاد کنترل و بازرسی اقدامات منتخبین توسط این مجامع، دوره‌ای کردن عضویت در نهادهای انتخابی و بخصوص سخنگویان (که در عصر انقلاب اطلاعاتی به سرعت بدل به نماد عمومی و "روح" اتحادیه یا انجمن‌ها میشوند) و از همه مهمتر وارد کردن اصل کمونی حق توأمان انتخاب و عزل نمایندگان در تمام سطوح از رهبری تا پائین‌ترین سطوح مسئولیت و... توسط مجامع عمومی به بسیاری از ناهنجاریهای بوروکراتیک پایان داده یا حداقل در برابر آن سنگر بندی‌های محکمی ایجاد کرد. هیچ فعال کارگری که طرفدار مداخله موثر توده کارگران در تصمیم‌گیری‌ها باشد با این "رویکرد شورائی" مخالف نیست این آن خط قرمزی است که میان طرفداران سازماندهی هرمی و رهبر - مرکزی با طرفداران ارتقا دائمی سطح دخالت بدنه نهادهای کارگری وجود دارد و این آن شیوه کار و سازماندهی است که در هر سطحی از مبارزه کارگری، چه اتحادیه‌ای چه سیاسی - سوسیالیستی، چه تدافعی، چه تعرضی و حتی دوران قیام ممکن و قابل اجراست. متأسفانه فعالان کارگری ما به جای تمرکز روی این رهیافت‌ها بیشتر به مسئله تقابل این یا آن شکل و زدن برچسب‌های رفرمیست، چپ‌رو و... مشغول هستند و این در ویژه نامه آرش نیز نمایان است. در فرصتی دیگر به جنبه‌های دیگر "دوازده سؤال" خواهیم پرداخت.

۱۹ بهمن ۱۳۹۱

زیر نویس‌ها:

۱- اصل ۲۶: "احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده آزادند، مشروط به این که اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ‌کس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت."

۲- سندیکا گذشته، حال، آینده، حسین اکبری

۳- درباره هیات مؤسسان سندیکاهای کارگری، هیات اجراییه هیات مؤسسان سندیکاهای کارگری.

۴- بویژه نگاه کنید به مکاتبات انگلس با فردریک سورزو فلورانس کلی- ویشنوتسکی در باره لزوم شرکت فعال در "شوالیه‌های کار" علی‌رغم "برنامه مغشوش و التقاطی" آنها.

### \* یک نکته

پس از انتشار آرش ۱۰۷، همکار خوب ما بهروز فراهانی که خود مورد مشورت این ویژه‌نامه بود، نقد تنیدی به ترکیب افراد در این ویژه‌نامه داشت. از او خواسته بودیم ضمن نقد و بررسی این ویژه‌نامه برای آرش ۱۰۸، به این مورد نقد نیز اشاره کند. این نقد برای این شماره آماده شد. لازم است در مورد نقدی که به درستی به ما وارد است، به نکته‌ای اشاره کنم:

به طور کلی این رسم ۲۳ ساله‌ی آرش است که برای تهیه ویژه‌نامه‌ها و موضوعاتی از این دست، با عده‌ای از همکاران آرش و دست‌اندرکاران مسئله‌ی مورد بحث، مشورت و نظرخواهی می‌کند. در ویژه‌نامه‌ی کارگری (آرش ۱۰۷) نیز، نه تنها برای تهیه سئوالات از تنی چند از دست‌اندرکاران مسایل کارگری نظرخواهی کردیم. حتا در مورد افراد نیز از همکاران خود خواستیم افراد منفردی از نظرگاه‌های مختلف را، معرفی کنند. که چنین شد.

در این میان به درستی انتقاد بهروز به ما وارد است. البته از این زاویه که اعتماد زیادی ما به برخی از دوستان در معرفی دوستان خود! منطقی نیست.

\*

خطر را در بر دارد که گویا با اراده و نقش آفرینی کنش‌گران می‌توان تحت هر شرایطی تشکل توده‌ای کارگران را بر پا کرد. و عدم توجه به نقش و اهمیت کنش‌گران این ضعف و کاستی را در بر دارد که گویا تشکل توده‌ای می‌تواند به خودی خودی شکل بگیرد. و فعالان و عاملان اجتماعی در این باره نقشی ایفا نمی‌کنند و در بهترین حالت یک میانجی بیش نیستند. (۱)

به عنوان نمونه کفایت در این باره به دو شرایط متفاوت نظر بیاوریم: نخست، شرایطی که ما در دوره پی‌ریزی شتابان واحدهای اقتصادی قرار داریم که در عین حال با کمبود کارگر ماهر مشخص می‌شود؛ و دوم با موقعیتی مواجه ایم که واحدهای اقتصادی به کارگر ساده نیاز دارد -در حالی ارتش ذخیره بیکاران به وفور یافت می‌شود. روشن است که قدرت چانه زنی کارگران در این دو موقعیت یکسان نیست و در دومی بنا به دلایل معینی آن‌ها در شرایط تدافعی تری به سر می‌برند. وانگهی در اولی به مراتب امکان سازمان‌یابی از شرایط مساعدتری نسبت به دومی برخوردار است. پرسش اساسی در این بحث اما این است که نسبت و رابطه‌ی عوامل ساختاری با کنش‌گران کدام است. در شرایطی که عوامل ساختاری نمی‌توانند بلادرنگ تحول یابند، پیشروی جنبش کارگری چگونه می‌تواند محقق شود.

بورلی سیلور نکته‌نگزی دارد هنگامی که می‌گوید "در آن جا که قدرت استراتژیک کارگران ناتوان است، کسب پیروزی به قدرت سازمانی آنان بستگی دارد." (۲)

اگر در این بحث ما جایگاه کارگران-نحوه‌ی استقرار طبقه در بخش‌ها و شاخه‌های اقتصادی- را از کنش طبقاتی‌شان- سطح مطالبات، نحوه‌ی کاربرد اشکال مبارزه، و سطح سازمانیابی- تفکیک کنیم، منطق پیشروی کارگران در دومی نهفته است، تا در اولی. به سخن دیگر، در افق و چشم انداز مشهود، جابه‌جایی در ساختار طبقاتی بسیار دشوار به نظر می‌رسد در حالی که تجدید آرایش طبقاتی در دل همین شرایط امکان‌پذیر است.

تردیدی نیست که صرفاً از طریق تجدید آرایش و فعال شدن این عامل نمی‌توان موجب تغییرات بزرگ ساختاری شد، بخشی از این تحول به منافع سرمایه، به مختصات نبرد طبقاتی وابسته است. اما تا آن جا که به تحول در درون همین ساختار موجود بر می‌گردد، یک رابطه‌ی ذاتی بین این ساختار و پراکندگی و استیصال جنبش کارگری وجود ندارد؛ و قابل تصور است که در درون همین ساختار اجتماعی، آرایش سیاسی متعددی وجود داشته باشد. به عنوان نمونه کفایت قدرت چانه‌زنی کارگران را در مقطع انقلاب به یاد آوریم. که چگونه با وجود ثابت بودن نسبی شرایط و مختصات ساختاری از آن زمان تاکنون، آرایش سیاسی کارگران خصلت تهاجمی‌تری داشته است.

هرساختاری از عناصر و مهم‌تر از آن از رابطه ویژه‌ای در میان عناصر آن تشکیل شده است. یک ساختار، یک پدیده ثابت و پایدار نیست، بلکه با تغییر در روابط عناصر درون یک ساختار، زمینه‌های تغییر آن فراهم می‌شود، و دقیقاً با پارگیری و تغییر در صف‌آرایی است که می‌توان تغییراتی را در ساختار موجود فراهم آورد. هر جامعه از ساختار، عاملان و کنش بین عاملان تشکیل شده است. بین ساختار، عاملان و کنش رابطه معینی وجود دارد. هر کنشی نمی‌تواند موجب تغییر ساختار گردد به عبارت دیگر در این‌بحث مشخص ما، رادیکال‌ترین اقدام و کنش بخشی از کارگران نمی‌تواند به تنهایی رابطه بین عاملان و یا ساختار موجود را تغییر دهد. یک اقدام و کنش بخشی از کنش‌گران زمانی می‌تواند زمینه تغییرات در ساختار معینی را فراهم آورد که با تغییر اساسی در مناسبات بین عاملان و اجزای ساختار توأم باشد. عین همین مسائل در مناسبات بین عاملان نیز صادق است. هر تجدید آرایشی در مناسبات میان عاملان به خودی خود موجب بهم خوردن ساختار نمی‌گردد، بلکه تنها تحت شرایط معینی است که تغییر در روابط بین عاملان و اجزا به برهم خوردن تعادل ساختار منجر

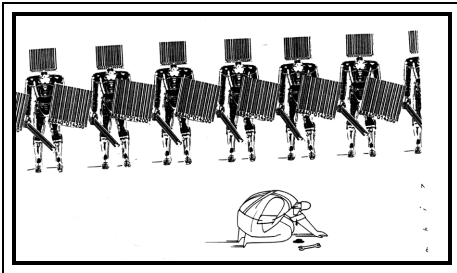
می‌گردد. نکته‌ای که می‌توان بر روی آن انگشت گذاشت این است که رادیکال‌ترین شیوه مبارزه توسط این یا آن بخش از کارگران تحت شرایط معینی شاید به نتایج قابل توجهی نینجامد حتی بر عکس می‌تواند به فرسوده شدن کارگران و به تضعیف قوای آن‌ها منجر گردد. برای برون رفت از شرایط تدافعی، کارگران به رادیکال کردن هر چه بیشتر اشکال مبارزه، اقدام و کنش اجتماعی نیاز ندارند، بل که به پارگیری، ائتلاف، همکاری و اتحاد بخش‌های مختلف اردوی خود احتیاج دارند. به علاوه این اتحاد باید بتواند اردوی رقیب و حریف را پراکنده و منزوی سازد، در غیر این صورت تحولی در ساختار موجود ایجاد نخواهد شد، و جنگ و نبرد کارگران و زحمت‌کشان در مقابل حریفان خود خصلت فرسایشی پیدا خواهد کرد. شرایط فلاکت‌ناز هم اکنون موجود جنبش کارگری یک امر ضروری و مقدور نیست. هیچ حکم و آیه از قبل تعیین‌شده‌ای وجود ندارد که بر طبق آن کارگران همواره باید در وضعیت تدافعی قرار گیرند. لحظات مختلف سیاسی نظیر تدافع، تعادل، و تعرض محصول توازن قوای بین حریفان در حال نبرد است و صد البته این لحظه‌های سیاسی ناپایدار، انتقالی و گذرا هستند، و هیچ گاه به یک امر دائمی، ثابت، و پایدار تبدیل نمی‌شوند. اگر حقیقت این است که هست این توازن قوای موجود محصول آرایش معینی از صف‌بندی‌های طبقاتی است. مختصات هر آرایش طبقاتی نشانگر ائتلاف-ها و پارگیری‌های معینی است. با تغییر در ائتلاف‌ها و اتحادها می‌توان آرایش طبقاتی تغییر یابد. به همین دلیل می‌توان در توازن قوا تغییراتی ایجاد کرد یا حتی خود توازن قوا را بهم زد. روشن است که تغییر در توازن قوا با تغییر توازن قوا دو مساله متفاوت هستند و دومی بر بستر اولی متحقق می‌شود. در لحظه کنونی در اردوی کار و زحمت ما با هزیمت، پراکندگی، عدم تشکل در مقیاس سراسری مواجه‌ایم، در اردوی حریف از انسجام نسبی و حمایت متقابل با پشتوانه قدرت دولتی روبه‌رو هستیم. به علاوه با انتقال سرمایه‌ها از بخش‌های تولیدی به بخش‌های سوداگرانه و تجارت، که با تغییر مکان درگیری و با انتقال قلمرو نبرد مترادف بوده است، بخش‌های از جنبش کارگری از اهرم فشار اقتصادی تا حدود زیادی محروم شده‌اند. قدرت چانه‌زنی بخش قابل توجهی از کارگران که در نقطه تولید متمرکز اند تضعیف شده است. در چنین شرایطی جنبش کارگری باید حوزه درگیری و مکان بازی را عوض کند و از امکانات جدیدی برای تحت فشار قرار دادن حریف سود جوید. نگاهی به اعتراضات، مبارزات، و اعتصابات کارگران نشان می‌دهد که نتیجه این اقدامات نه تنها موجب عقب‌نشینی حرف نشده، بل که نیروی کارگران را فرسوده و در مواردی آنان را ناامید کرده است. تهدید یا اقدام به خودسوزی، یک نمونه از اقدامات کارگران است که در عین حال که عصبان کارگران را نشان می‌دهد در همان حال استیصال‌شان را نیز منعکس می‌کند. در چنین شرایطی از این پرسش مقدر نمی‌توان فرار کرد، برآستی چه باید کرد؟

بورلی سیلور در بررسی تحسین برانگیز خود از شرایط کارگران بافنده یک نمونه از تجدید آرایش کارگران در شرایط دشوار را نشان می‌دهد که چگونه در یک دوره زمانی طولانی، با وجود کاهش قدرت چانه‌زنی در محل کار، آن‌ها توانستند از طریق روی آوری به تغییر آرایش سیاسی، توان خود را افزایش دهند. او می‌گوید:

"کارگران بافنده که ... در کارگاه‌های کوچک پرشمار و در شرایط اشتغال ناپایدار کار می‌کردند، ناچار بودند تا بر پایه تشکیل سازمان‌های سیاسی شهر یا منطقه‌ی خویش و هم‌چنین اتحادیه‌های صنفی، قدرت روبرویی با کارفرمایان خود را بنا نهند."

او ابدا این رویکرد را صرفاً به کارگران بافنده منحصر نمی‌کند، بلکه معتقد است که این رهیافت را می‌توان در کارگران بخش خدمات نیز سراغ گرفت. او ادامه می‌دهد:

"در دوران کنونی، کارگران خدماتی با دستمزد ارزان، در صنایعی به کار



برای حل این معضلات پاسخ منطبق بر شرایط فراهم کنیم و در میدان عمل بر این حرفه‌ها فایق آییم، آنگاه می‌توان از موثر بودن مبارزات کارگاه‌های کوچک سخن گفت.

در هیچ کجای دنیا آگاهی از داده‌های عینی و طرح مشکلات به خودی خود به سازمان‌یابی در مقیاس بزرگ مبدل نشده است. برای دستیابی به هدف سازمان‌یابی در مقیاس بزرگ، ما به طرح‌ها و استراتژی‌های منطبق با واقعیت عینی‌مان نیاز داریم. برای تأمین این هدف ضروری است از چند مساله کلیدی تصور روشنی داشته باشیم. این نوشته گامی است مقدماتی برای پاسخ به این نیازها.

### ۱- توجه به تنوع سازمان‌دهی

نظر به تنوع بخش‌ها و لایه‌های مختلف طبقه کارگر، سازمان‌دهی نمی‌تواند در همه گروه‌بندی‌های کارگری با یک آهنگ پیش برود. به علاوه چنان‌که در بالا مشاهده کردیم در میان بخشی از لایه‌های کارگری، این محل کار است که از اهمیت تعیین‌کننده برخوردار است و در بخش‌هایی دیگر محل زندگی، وانگهی فعالان چپ و کارگری نیز هر یک بنا به جهت‌گیری و استراتژی خود نوع خاصی از تشکل را تبلیغ می‌کنند (شورا، کمیته کارخانه، اتحادیه...) و بر نوع سازماندهی در حد خود تأثیرات معینی بر جای می‌نهند. پرسش مرکزی در این محور بحث این است که چگونه می‌توان بدون نادیده گرفتن تنوع طرح‌ها و جهت‌گیری‌ها، هم‌گرایی بین این نیروها را در جهت تقویت و سازمان‌یابی طبقه به کار گرفت.

در جنبش ما در پیوند با این محور، دو استراتژی وجود دارد که از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. یک استراتژی بر رشد موزون و تکاملی سازمان‌یابی از محل کار شروع می‌کند که در یک روند تکاملی و در نهایت به تشکل سراسری منجر می‌شود. استراتژی دیگر بر ابتکار فعالان و پیشروان کارگری و از طریق پیوند فعالان واحدهای مختلف در سازمان‌یابی تأکید دارد. بعد از گذشت زمان قابل ملاحظه‌ای از طرح این راهبردها، اکنون می‌توان در باره درستی هریک از این استراتژی‌ها به داوری نشست. واقعیت این است که هریک از این دو طرح تا اندازه‌ای درستی خود را نشان داده است، و تا حدی نیز محدودیت خود را. شکل‌گیری سندیکا شرکت واحد و هفته تپه درستی دیدگاه اول را تأیید می‌کند و نقش‌آفرینی کمیته هماهنگی و پیگیری، اتحادیه آزاد بیکاران موید نظر دومی است.

ما بدون این که این دو طرح را در تقابل با هم قرار دهیم باید تلاش کنیم از نقطه قوت هر یک از این طرح‌ها برای تقویت کل جنبش کارگری بهره بگیریم، و ضعف یک دیگر را جبران نماییم. جنبش کارگری کشور ما ضعیف‌تر و پراکنده‌تر از آن است که هر تلاشی که برای سازمان‌یابی کارگری صورت می‌گیرد از منظر سخیف فرقه‌گرایی آن را انکار و طرد نماییم.

کاماچو تجربه و درس‌های جنبش کارگری اسپانیا را که در شرایط فاشیستی مشابه ما رخ داده است چنین جمع‌بندی می‌کند "در هر لحظه تاریخی معین، اشکال سازمان‌دهی باید در خدمت اصول قرار گیرد و تابع آن‌ها باشد. این اشکال باید باز، غیرکلیشه‌ای، غیرشماپتیک و فاقد قواعد تنگ و محدودکننده باشد. از ضرورت جنبش درخواستی توده‌ای، اجباراً چنین بر می‌آید که اشکال سازماندهی تمامی طبقه کارگر باید ابتدایی و

اشتغال دارند که دست‌کم، به ظاهر، به طور عمودی از هم پراکنده و جداسازی شده‌اند. و بیش‌تر از گونه‌های الگوی سازمان‌یابی پایه‌مند بر گروه-بندی اجتماعی پیروی می‌کنند تا آن به الگویی بر پایه‌ی موقعیت کارگران در محل تولید وابسته باشد. "کارزار دستمزدی در حد گذران زندگی" و "کارزار دادگری برای سرباه‌داران" در ایالات متحده امریکا در آن تلاش بودند تا آن چنان سازمان کارگری‌ای در جامعه برپا کنند که در هر شرکت-ها، وابستگی‌اش در خدمت اشتغال پایدار باشد و بس".

او از بررسی این تجربه تاریخی از جنبش کارگری نظیر بافندگان این جمع-بندی را به دست می‌دهد

کارگران خدمات، "همانند با کارگران بافنده به گونه‌ای تاریخی، پیروزی نمی‌توانست تنها در وابستگی به قدرت چانه‌زنی خودمختار تشکلاتی کارگران به دست آید، بلکه بیش‌تر به گونه‌ای گسترده به ائتلاف با گروه‌ها و افراد جامعه وابستگی داشت".

افزایش توان کارگران از طریق یارگیری بخش‌های دیگر طبقه، شرایط نبرد را مساعدتر می‌کند، اما پیروزی در آن را تضمین نمی‌کند. فراتر از آن، اگر بخش‌هایی از طبقه از حیث شیوه و اشکال نبرد نیز به طور رزمنده‌تری دست به مبارزه زنند، نتایج آن از لحاظ دستیابی به هدف، ضرورتاً دستاورد مثبتی در بر نخواهد داشت. توجه به این نکته از این لحاظ حایز اهمیت است که برخی از مدافعان جنبش کارگری در ارزیابی از توازن قوا بر چگونگی اشکال مبارزه- نظیر اعتصاب، راهبندان...- به طور یک جانبه تأکید دارند و از درنگ بر عوامل دیگر نظیر نوع درخواست‌ها، سطح سازمان‌یابی، متن عمومی که پیکار کارگران در آن جاری است امتناع می‌ورزند.

ملاحظه‌ی این نکته از این رو شایسته دقت است که در هر مبارزه کارگری می‌بایست تصور روشنی داشته باشیم از کادر و چارچوبی که مبارزه در آن صورت می‌گیرد.

من تا این جا به طور فشرده تلاش کردم تعامل ساختار با عاملان را با استفاده از نمونه کارگران بافنده نشان دهم که چگونه می‌توان در شرایط تدافعی با عنایت به تجدید آرایش نیروها در برابر تعرض حریف مقاومت کرد و شرایط مساعدی را به نفع اردوی خود ایجاد کرد. اکنون بگذارید این خط راهنما را در جنبش کارگری کشورمان تعقیب کنیم.

نگاهی به مبارزات بخش‌های مختلف طبقه کارگر در ایران نشان می‌دهد اگرچه برای دستیابی به مطالبات‌شان از هیچ فداکاری دریغ نمی‌کنند و هزینه فراوانی برای آن می‌پردازند، معهداً آن‌ها به طور چشم‌گیری به خواست‌های خود دست نمی‌یابند. بدتر از آن، تغییری محسوس در توازن قوا ایجاد نمی‌کنند. پرسش کلیدی این است که چه باید بکنند تا از یک سو مبارزات‌شان موثرتر واقع شود و از سوی دیگر بهبودی در اوضاع عمومی جنبش کارگری رخ دهد. به سخن دیگر چگونه می‌توان توان مبارزه هر یک از بخش‌های جنبش کارگری را تقویت کرد و به الزامات سهمگین رویارویی با کارفرمایان و دولت حامی آن پاسخ در خور داد؟

به عنوان نمونه- البته نه تنها نمونه- چگونه می‌توان از ظرفیت کارگاه‌های کوچک در پیکار کارگران به نفع کل جنبش کارگری بهره جست. به تجربه می‌دانیم که اعتراضات این بخش به خودی خود نمی‌تواند منشاء اثری باشد پس چه باید کرد تا تغییری در همین وضع موجود ایجاد کنیم. این پرسش برای کارگران صنایع اتوموبیل سازی، یا نفت یا نساجی و غیره نیز صادق است. برای دستیابی به این هدف ما نیاز داریم نخست تصور روشنی از کمیت آن‌ها در دست داشته باشیم، دوم از استقرار آن‌ها در شاخه‌ها و بخش‌های مختلف اقتصادی درک معینی داشته باشیم، سوم از توزیع جغرافیایی آن آگاه باشیم، چهارم از امکانات فنی رشته‌ی مزبور و پیوند آن-ها با کارگاه‌های متوسط اطلاع داشته باشیم، و بالاخره از نحوه‌ی اتصال آن-ها با کارگاه بزرگ و کلیدی دریافت مشخصی داشته باشیم. اگر بتوانیم



بی‌نهایت منعطف باشد. ما باید خانه‌ای بسازیم که مردم بتوانند به آن وارد شوند و در آن جا امکانات زیادی برای همزیستی وجود داشته و با حداکثر آزادی و دموکراسی اداره گردد" (۳).

## ۲- رابطه خواست‌های سیاسی با اقتصادی

تلاش برای شکل‌گیری تشکل کارگری در شرایطی صورت می‌گیرد که بحران‌های چندجانبه‌ای جامعه ما را در بر گرفته است. سازمان‌یابی جنبش کارگری نمی‌تواند نسبت به این شرایط بی تفاوت باشد و مختصات آن را نادیده بگیرد.

یکی از معضلاتی که هم اکنون پیشروی جنبش کارگری قرار دارد شرکت در مبارزه اقتصادی و مداخله در پیکار سیاسی برای آزادی، دموکراسی و حقوق اجتماعی است. در شرایطی که دیگر بخش‌های مردم در عرصه سیاسی مطالبات سیاسی را پیش می‌کشند، جنبش کارگری نمی‌تواند مبارزه خود را به عرصه اقتصادی محدود کند. با توجه به این اصل کلی، اما ما در شرایطی برای پی‌ریزی تشکل کارگری تلاش می‌کنیم که سازمان‌یابی کارگران در گام‌های اولیه خود قرار دارد. در این جا تشدید شتابان فعالیت سیاسی، می‌تواند این حرکت را در نطفه با شکست مواجه سازد. به نظر می‌رسد ما با اصل نبرد کم شتاب بهتر بتوانیم شرایط موفقیت حرکت را فراهم آوریم. تشدید مصنوعی فعالیت سیاسی می‌تواند ضربه‌پذیری حرکت را افزایش دهد و آن را در برابر رژیم‌ها جمهوری اسلامی آسیب‌پذیر سازد. البته سیاست‌گریزی نیز آفت دیگری است که فعالان جنبش کارگری باید از آن پرهیز کنند. در این رابطه تجربه سولیداریت‌لش‌تانتا تجربه ارزنده‌ای است که می‌تواند به عنوان یک تجربه - نه بیش‌تر - مورد استفاده قرار گیرد. اتحادیه همبستگی در لهستان در ابتدا در مبارزه سیاسی شرکت فعال نداشت، اما متناسب با تقویت پایه‌های خود، متناسب با توازن قوا، توانست در عرصه سیاسی به یکی از بازی‌گران اصلی صحنه سیاست کشور لهستان تبدیل شود. در شرایط کنونی برای شرکت در مبارزه سیاسی عجله‌ای نباید به خرج داد. کار پی‌ریزی تشکل‌های کارگری امری طولانی، صعب و دشوار است. نبرد در همه حوزه‌ها باید متناسب با گردآوری نیرو و توازن قوای عینی حریفان در حال نبرد همراه با ابتکارهای خلاق و منطبق با شرایط صورت گیرد. در شرایط کنونی بهترین آرایش تشکیلاتی باید از منطبق "جنگ جبهه‌ای" تبعیت کند اما نبرد باید از منطبق "جنگ موضعی" پیروی نماید؛ یعنی بر سر موضوعات محدود باید همه نیروهای جنبش کارگری صف‌آرایی کنند. این آرایش و صف‌بندی و مبارزه بر سر خواست‌های مشخص پیروزی حرکت کارگران را تضمین می‌کند و نبرد را در واحدهای تولیدی، موسسات خدماتی و غیره از حالت دفاعی خارج می‌سازد. تعرض رژیم در هر حوزه باید با به میدان آمدن همه بخش‌های مختلف مزد و حقوق بگیران مواجه شود در این شرایط پیروزی رژیم اگر ناممکن نشود دستکم با شرایط بسیار دشواری مواجه می‌شود. (۴)

## ۳- امکانات سازماندهی در شرایط کنونی کدام اند؟

عطف توجه به تنوع سازماندهی و پذیرش منطق مبارزه اقتصادی و سیاسی هنوز روشن نمی‌کند که در شرایط کنونی فعالیت خود را برای سازماندهی از کجا می‌توانیم آغاز کنیم. برای مقابله با تهاجم جمهوری اسلامی جنبش کارگری باید از راه‌های متعددی وارد صحنه نبرد شود. یکی از مسیرهای شناخته شده سازماندهی در رشته‌های معین اقتصادی است که سنت جا افتاده دارد. به عنوان نمونه نفت‌گران یا کارگران بخش ترابری به آسانی می‌توانند در رشته اقتصادی خود متشکل شوند، اگر پیرامون خواست‌های بی واسطه خود در یک شرایط مساعد بتوانند نیرو بسیج کنند. روش دیگر عزیمت از خواست‌ها و مطالبات مشخص و داغ در جنبش کارگری است. هم اکنون برخی از مطالبات در جنبش کارگری وجود دارند که به سهم خود می‌توانند شرایط مساعدی را برای پا گیری سازمان‌یابی فراهم کنند، مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

الف- جنبش مبارزه برای پرداخت به موقع دستمزد: با نگاهی به ترازنامه جنبش کارگری در سال‌های اخیر، با قاطعیت می‌توان گفت خواست پرداخت به موقع دستمزد شایع‌ترین و عمده‌ترین مطالبه جنبش کارگری به شمار می‌رود که شاخه‌های مختلف طبقه را در بر می‌گیرد. از این رو برپایی یک جنبش حول این مطالبه به اندازه خواست بی واسطه یک رشته صنعتی می‌تواند کارگران بخش‌های متفاوت از رشته‌های اقتصادی مختلف جنبش کارگری را به حرکت وادارد.

ب- جنبش مبارزه علیه اخراج‌ها: اخراج و بیکارسازی توده‌ای یکی از حادثه‌ترین مساله کارگران یا بخش قابل توجهی از کارگران کشور ما محسوب می‌شود. برای مقابله با بیکارسازی می‌توان یک جنبش مبارزه علیه اخراج‌ها را از طریق کسانی سازمان داد که به تازگی بیکار شده‌اند و از انگیزه قوی برخوردارند.

ج- جنبش بیکاران: این جنبش با جنبش مبارزه با اخراج‌ها فرق دارد. اولی مبارزه کارگرانی است که یا در خطر اخراج قرار دارند یا به تازگی اخراج شده‌اند. بیکاران اما کسانی هستند که در جستجوی کار اند. پاتوق‌ها، اماکن کار... مکان‌هایی هستند که می‌توانند شرایط آشنایی فعالان بیکار را فراهم آورند، و با ایجاد شبکه‌ای از بیکاران زمینه تکوین یک جنبش بزرگ از بیکاران را در کشورمان فراهم آورد.

## ۴- ضرورت توجه به محیط زیست کارگران

در ایران اگر نگوئیم محل زیست کارگران از محل کار کارگران اهمیت کم-تری ندارد دستکم باید بگوئیم به اندازه‌ی آن از اهمیت برخوردار است. محل زیست کارگران محل تلاقی آن‌ها با بیکاران، زنان بیکار و خانه‌دار است و هر آینه اگر این نیروی عظیم در تشکل‌های منعطف سازمان‌دهی شوند، قدرت چانه‌زنی آن‌ها را به مراتب افزایش میدهد. محیط زیست مکانی است که کارگران از روند تولید وارد محیط زندگی می‌گردند. محیطی که تلاقی گاه استراحت، فراغت، تفریح، خانواده و بازتولید نیروی انسانی به شمار می‌رود. کارکرد همین عوامل است که سرنوشت کارگران را با بخش‌های دیگر طبقه پیوند می‌دهد و زمینه‌ی اتصال آن‌ها را فراهم می‌آورد. یک نمونه درخشان از هم سرنوشتی خانواده‌های کارگری، اهالی محل و کارگران هفت تپه را می‌توان در حرکت سندیکای هفت تپه سراغ گرفت. نمونه‌ای که نشان می‌دهد امروزه سازماندهی اتحادیه نمی‌تواند بر محل کار منحصر بماند و سایر بخش‌های طبقه را در بر نگیرد.

## ۵- تلفیق کار علنی و غیرعلنی

برای این که سازمان‌یابی سراسری به پیروزی دست یابد، می‌بایست تصور روشنی از رابطه مبارزه‌ی قانونی، علنی و مخفی داشته باشیم. تردیدی نیست که سازمان‌یابی سراسری نمی‌تواند به طور مخفی صورت گیرد، مبارزه توده‌ای بنا به ذات خود یک مبارزه علنی است. مبارزه توده‌ای به صورت مخفی یک تناقض خنده‌آور است. اما سازمان‌یابی سراسری و مبارزه توده‌ای مساوی با مبارزه قانونی نیست. این مبارزه نمی‌تواند خود را در چارچوب تنگ آن محدود سازد. این حرف به این معنا نباید فهمیده شود که نباید از منقذهای قانونی استفاده کرد. اما آویزان شدن به اهرم‌های قانونی تحت هیچ شرایطی نباید در خود و فی نفسه هدف تلقی شود. اولاً به این دلیل که مجاری قانونی به خاطر این تعبیه شده‌اند که حرکات کارگران را مهار کنند و ثانیاً در پاره‌ای شرایط، مبارزات روزمره کارگران از چارچوب قوانین فراتر می‌رود. بهترین نمونه در این رابطه به رسمیت نشناختن حق اعتصاب توسط قانون کار رژیم و به کارگیری آن توسط کارگران را می‌توان مثال زد. موثر بودن هر شکل از مبارزه تنها و تنها با توده‌ای شدن آن باید سنجیده شود. گاهی اوقات این مبارزه قانونی است که دامنه حرکت را گسترده می‌سازد و گاهی بر عکس می‌تواند دامنه آن را محدود نماید. در این رابطه هیچ شکل از مبارزه نباید نفی شود و هر شکل از مبارزه تا آنجا که دامنه مبارزه را گسترده می‌سازد باید به نحو خلاقانه به کار گرفته شود. در

هم‌گرایی، همکاری و اتحاد عمل سازمان‌گران، فعالان و مدافعان تشکل مستقل کارگری شکل بگیرد. این اتحاد بین کارگران آگاه و کسانی که دل در گرو به میدان آمدن جنبش کارگری دارند می‌تواند حلقه مقدم سازمانیابی سراسری کارگران در ایران محسوب شود. این اتحاد بین عاملان مشخص که در جنبش کارگری ایران دارای سیما و گرایش معینی هستند می‌تواند در خدمت هدف فوق قرار گیرد.

#### ۷- نقش و اهمیت حرکات حمایتی در جنبش کارگری

حرکت‌های حمایتی در جنبش کارگری از اهمیت قابل ملاحظه‌های برخوردار اند، و به یک معنا هویت طبقاتی کارگران را متجلی می‌سازد. حرکات حمایتی قبل از هر چیز همبستگی بیان کارگران را جلوه‌گر می‌سازد. در حرکات حمایتی است که هر کارگر، هر بخش و لایه کارگران احساس می‌کند که در میدان مبارزه تنها نیست، بلکه در پیوند با دیگر کارگران قرار دارد. اما اهمیت حرکات حمایتی را نمی‌توان صرفاً به مساله همبستگی محدود کرد. بلکه نقش آن از این امر فراتر می‌رود. حرکات حمایتی از یک سو قوای طبقه کارگر را متحد می‌کند، و از سوی دیگر توان مقابله رژیم را تجزیه. چرا که در برابر هر حرکت حمایتی رژیم ناگزیر است نیروهای خود را در چند جبهه تقسیم کند. بنابراین اگر حرکات حمایتی در جنبش کارگری گسترش یابند، امکان پیروزی در هر جبهه نبرد، برای هر بخش طبقه کارگر افزایش می‌یابد. در نتیجه حرکات حمایتی با توان سرکوب رژیم نسبت معکوس دارد: یعنی افزایش آن، سبب کاهش قوای دشمن می‌شود. وانگهی هر حرکت حمایتی موقعیت نیروی حمایت‌کننده را نیز تقویت می‌کند. بنابراین حرکات حمایتی را نباید صرفاً پشتیبانی یک طرفه یک بخش از کارگران از بخش دیگر قلمداد کرد. این حمایت منجر به تقویت بخش حمایت‌کننده و در نتیجه کل طبقه می‌شود.

#### ۸- "ضرورت دیالوگ و پیوند بین فعالان چپ و فعالان کارگری"

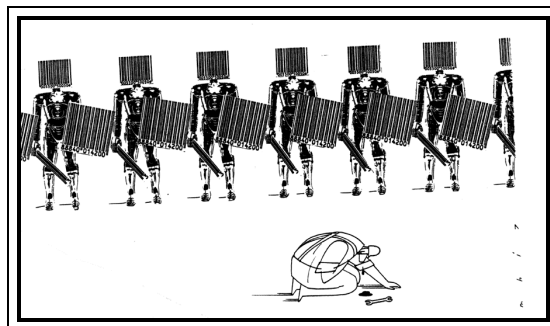
هم اکنون در کشور ما هم نیروهای چپ وجود دارند و هم تعداد قابل توجهی از فعالان کارگری مستقر در محیط کار. این دو نیرو هر کدام در حد توان و ظرفیت خود به فعالیت مشغول اند و کارهای با ارزشی انجام می‌دهند. بیان فعالیت این دو نیرو با توجه به ظرفیت‌های موجود البته هنوز بیان مطلوبی محسوب نمی‌شود، و اگر تغییری در آرایش رابطه‌ی این دو نیرو رخ دهد توان آن‌ها می‌تواند به مراتب از این وضع موجود فراتر رود. فعالان چپ به طور معمول و بنا به تعریف از افق‌های بزرگ و قدرت تعمیم برخوردارند و می‌توانند مسایل را از سطح جزئی، خاص و خرد به مسایل کلی، عام و کلان پیوند دهند، فعالان کارگری نیز به طور عام دستی بر آتش دارند و سویه عملی مسایل را بهتر در می‌یابند و به خوبی قادر اند هر طرح انتزاعی را، زمینی و عملیاتی سازند. این سخن نباید به این معنا فهمیده شود که در بین فعالان کارگری کسی قدرت تعمیم ندارد یا هر فعال چپی خودبه‌خودی و غریزی از افق‌های بزرگ برخوردار است. در عالم واقعیت همیشه ما با آمیزه‌ای از این دو در هر دو سوی این طیف روبه‌رو هستیم. آن چه که در این جا مدنظر است بیش از این که بر تفکیک دو رده از فعالان تاکید داشته باشد بر دو نوع کارکرد پافشاری دارد. هر چند تمایز این دو سطح از فعالان را به سادگی نمی‌توان انکار کرد.

این پیوند تنها می‌تواند بر یک منطق گفتگویی، برابر، بده و بستان یا به قول زنده یاد محمد مختاری بر "گفت و شنید" استوار باشد. این منطق در ذات خود با هرگونه بازتولید روابط سلطه تناقض دارد و از طریق سازماندهی نقاط قوت هر یک از طرفین به این پیوندیاری می‌رساند. از این رو این رابطه با سنت تا کنونی چپ مرزبندی معینی دارد و فرهنگ نوینی را می‌طلبد که نسل جدیدی از فعالان چپ باید در میدان عمل آن را به منصف ظهور برسانند.

پیوند فعالان چپ و کارگری می‌تواند به شکلهای مختلف و منعطف در محیط‌های کار و خارج از آن تحقق یابد. همین اواخر یک ابتکار درخشان

این جا باید به نکته‌ای توجه داشته باشیم که بی‌اعتنایی به آن می‌تواند عواقب زیان‌باری داشته باشد، اگر منطق مبارزه توده‌ای را نادیده بگیریم و با حرکات نسجیده و نادرست به طور مصنوعی جنبه مخفی و سری به آن بخشیم، با هر انگیزه و هدفی ضربات جبران ناپذیری به الزامات مبارزه توده‌ای وارد ساخته‌ایم. عکس این رابطه نیز صادق است، گاهی اوقات عدم هشیاری در پیوند با علنی کردن همه سطوح سازماندهی نیز می‌تواند ادامه کاری سازمان‌یابی کارگری را با اختلال جدی مواجه سازد. در این جا باید سطوحی از سازمان‌یابی علنی نباشند یا به عبارت دیگر همه تخم مرغ‌ها نباید در یک سبد چیده شود. این امر مخصوصاً با کادرنشی که از سوی رژیم اسلامی صورت گرفته، بیش از هر زمان دیگر باید مورد ملاحظه قرار گیرد. از این رو بخش‌هایی از فعالان کارگری باید برای کار قانونی در نظر گرفته شوند، بخش دیگری از آن‌ها باید کار علنی را پیگیری نماید و بخش دیگر به عنوان ذخیره برای تداوم فعالیت نباید علنی شوند. به تجربه می‌دانیم که در شرایط تسلط رژیم‌های سرکوب‌گر بدون وجود یک بازوی غیرعلنی، بدون هدایت‌گران مورد اعتماد کارگران حرفی از مبارزه کارگران و تداوم آن نمی‌تواند در میان باشد.

خلاصه کنیم کار علنی و غیر علنی نه بحثی است ناظر بر مطالبات کارگری، و نه اشکال مبارزه، بلکه بحثی است مربوط به سازمان‌دهی توده کارگران که شکل آن تابعی است از مختصات عمومی سیاسی جامعه، که از پیش نمی‌توان در پیوند با هر شرایطی یک حکم عام صادر کرد. کسانی که از تحلیل دقیق شرایط مشخص ایران طفره می‌روند و یک شکل از فعالیت را آرمانی می‌کنند دقیقاً هم‌چون یک مانع برای سازمان‌یابی عمل می‌کنند.



#### ۹- ضرورت سازماندهی جبهه واحد کارگری

ایده جبهه واحد کارگری ایده‌ای است مطلوب و تدبیری است علیه فرقه‌گرایی در درون جنبش کارگری. این طرح می‌تواند به سهم خود در خدمت سازمانیابی طبقه قرار گیرد و در حل یکی از ضعف‌های بزرگ پیکار طبقاتی در ایران کمک کند. این طرح معادل تشکل توده‌ای طبقه نیست، اما می‌تواند در خدمت آن قرار گیرد.

ایده جبهه واحد کارگری تنها ایده‌ای مطلوب نیست، بلکه علاوه بر آن ایده‌ای است که در محدوده امکانات جنبش کارگری ممکن است و می‌تواند با تمهیداتی آن را از عرصه طرح به قلمرو عمل در آورد. امکانات جنبش کارگری کدامند که می‌توانند این طرح را از قوه به فعل در آورند؟ نگاهی به شرایط عینی جنبش کارگری نشان می‌دهد که ما با نهادهایی مواجه‌ایم که می‌توان آن‌ها را تشکل‌های "سازمانده" یا نهادهایی که از حق تشکل دفاع می‌کنند نام‌گذاری کرد. این نهادها از بهترین ابزار و مصالح برخوردارند و می‌توانند در شکل‌دهی جبهه واحد کارگری نقش ایفا کنند. اتحاد و همکاری این نهادها فقط به نفع کل جنبش کارگری نیست، بلکه علاوه بر آن به طور ویژه می‌تواند در خدمت هر یک از این نهادها به طور جداگانه هم قرار دارد.

جبهه واحد کارگری در شرایط کنونی جنبش کارگری می‌تواند از طریق

تحت عنوان "همبستگی با جنبش جهانی ضد سرمایه‌داری، ریشه‌های بحران و چشم انداز آینده" به دعوت کانون مدافعان حقوق کارگر برگزار شد با شرکت تعدادی از اعضای تشکل‌ها و فعالان حوزه‌های کارگری، زنان و دانشجویان در روز جمعه ۱۳ آبان ۱۳۹۰ در کرج؛ که ضرورت پیوند و برقراری یک دیالوگ بین فعالان چپ و فعالان جنبش‌های اجتماعی را نشان داده است و این پیوند را از حوزه ایده به قلمروی واقعیت در آورده است. این گامی است مقدماتی هرچند مبارک که تا برقراری پیوند جنبش چپ با فعالان کارگری در مقیاس بزرگ می‌بایست راهی دراز پیموده شود.

### ۹- ضرورت توجه به اتحادیه جنبش اجتماعی

اتحادیه کارگری نظیر سایر تشکل‌های کارگری نه به یک نوع خاص منحصر می‌شود و نه صرفاً در قالب این یا آن شکل یا ساختار تشکیلاتی معین می‌گنجد. برخی از اتحادیه‌های موجود کاملاً در سیستم ادغام شده‌اند، برخی به احزاب سیاسی معینی وابسته‌اند، و برخی نیز از استقلال معینی نسبت به احزاب سیاسی برخوردارند. کسانی که همه‌ی انواع و شکل‌های اتحادیه‌های کارگری را به یک چوب می‌رانند، در عمل بر ضرورت حیاتی پیکار اقتصادی کارگران و الزام‌های سازمان‌یابی آن چشم فرو می‌بندند. تشریح منطق فعالیت اتحادیه کارگری امری است ضروری و تردیدناپذیر؛ معیاد بدون عطف توجه به بحث‌ها و استراتژی‌هایی که در چند دهه‌ی اخیر پیرامون نوسازی و تجدید آرایش اتحادیه‌های کارگری در بین فعالان و مدافعان جنبش کارگری صورت گرفته است، منطق سازمان‌یابی اتحادیه‌های خود را از غنای لازم محروم می‌سازد. یکی از این استراتژی‌ها اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی است که این نوشته در مقام دفاع از آن قرار دارد.

بحث اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی، بحثی است که از دهه هفتاد قرن گذشته برای برون رفت از بحران اتحادیه‌ها مطرح شد. در این بحث سه موضوع محوری برجسته بود: الف - چالش با بوروکراسی حاکم بر اتحادیه‌ها؛ ب - تغییر لایه‌بندی طبقه و عطف توجه به آن (زنان، کارگران مهاجر، بیکاران، کارگران پاره وقت...؛ ج - رابطه با جنبش‌های جدید (نظیر زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی...). در پاسخ به این مسایل ایده‌ی اتحادیه‌ی جنبش اجتماعی بر بستر تجربه‌ی عملی جنبش کارگری در برخی از کشورها تکوین یافت.

مهم‌ترین وجوه مشخصه‌ی اتحادیه‌های جنبش اجتماعی عبارت‌اند از: اول، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی ابزار مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه‌اند و تمایز منافع کار از سرمایه را بیان می‌کنند. به این اعتبار، آن‌ها در مقابل فرآیند ادغام اتحادیه‌ها در نظام مسلط قرار دارند. دوم، آن‌چه اتحادیه‌های جنبش اجتماعی را از سندیکاها جدا می‌کند، قبل از هر چیز ساختار و ترکیب نیروی آن‌ها است. اگر سندیکاها متعارف، کارگران را در محل تولید و یا کار سازمان می‌دهند، اتحادیه‌های جنبش اجتماعی از نقطه‌ی تولید و محل کار فراتر می‌روند و محیط زیست کارگران را هم‌چون سکویی برای سازمان‌یابی آن‌ها در بر می‌گیرند. سوم، ساختار اتحادیه‌های جنبش اجتماعی خصلت جنبشی دارد. روابط درون آن بر "اساسنامه نانوخته" استوار است و بافت آن بیش از آن که بر اعضا و پرداخت حق عضویت متکی باشد بر فعالان کارگری تکیه می‌کند؛ روابط درونی آن غیر بوروکراتیک، منعطف، دموکراتیک، خودیارانه، تنظیم می‌شود؛ ساختار تشکیلاتی این نوع اتحادیه، بیش از آن که سازمانی نهادی شده و با دفتر دستک و انضباط سخت‌گیرانه همراه باشد، شبکه‌ای است که به طور مشارکتی با هم هماهنگ می‌شود.

مدل اتحادیه جنبش اجتماعی متاسفانه در جنبش چپ و کارگری ایران مورد توجه لازم قرار نگرفته است و اهمیت آن برای برون رفت از بخشی از مشکلات جنبش کارگری فهمیده نشده است. تردیدی نیست که این مدل عصای موسی نیست که همه مشکلات جنبش ما را حل کند و یا بدتر از آن در برابر طرح‌های سازماندهی دیگر قرار گیرد اما بی توجهی به این طرح

تنها لختی و انجماد فکری را نشان می‌دهد. (۵)

برای تجدید آرایش جنبش کارگری می‌توان ملاحظاتی دیگری را به این محورها افزود، معیاد بدون توجه به این محورها هدف تجدید آرایش جنبش کارگری محقق نمی‌شود و شرایط موجود به نوعی دیگر بازتولید می‌شود.

### یادداشت‌ها:

۱- یکی نمونه از این دریافت نادرست را می‌توان نزد حزب توده سراغ گرفت که تحت پوشش مرزبندی با "ذهنی‌گرایی و اراده‌گرایی" روند سازمان‌یابی را یک امر خطی، "مرحله‌به‌مرحله" و از قبل "قانون‌های عینی" میدانند و به اهمیت کنشگری فعالان کارگری، طرح‌ها و ابتکارات آنها یا به سخن دیگر بر نقش آفرینی "عصر ذهنی" بی توجه می‌ماند. به عنوان نمونه:

"باید در نظر داشت که، حرکت به سمت سازمان‌دهی اعتراض‌های پراکنده و سازمان‌یابی جنبش کارگری، مسیری پریپیچ‌وخم، پرافت‌وخیز، و مرحله‌به‌مرحله خواهد بود. تقویت صف‌های جنبش سندیکایی موجود زحمتکشان در مرحله ویژگی‌ها، وظیفه‌ها، و چالش‌های معین خود را داراست. تاکید چندباره بر این واقعیت که، جنبش سندیکایی در خلاء و بنا به میل و اراده این یا آن شخص و نهاد و دولت به وجود نیامده و نمی‌آید، و اصولاً جنبش سندیکایی زحمتکشان قانون‌های عینی رشد خود را دارد، خالی از فایده نیست. در این زمینه، جنبش کارگری و سندیکایی میهن ما سنت‌های غنی و انقلابی‌ای دارد که می‌توان بر آن‌ها تکیه کرد. روح و چکیده این سنت‌ها و تجربه‌ها، واقع‌بینی، هوشیاری، تعهد طبقاتی، و دوری‌جستن از ذهنی‌گرایی و اراده‌گرایی است". آماج‌های جنبش سندیکایی کارگران در مرحله کنونی نامه مردم شماره ۹۰۹.

۲- نیروهای کار جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰، نوشته بورلی سیلور، که به همت عباس منصوران به فارسی برگرانده شده است.

۳- یادداشت‌های زندان، جنبش سندیکایی اسپانیا و کمیسیون‌های کارگری، کاماچو، مترجم هدایت مهربان، نشر بیدار.

۴- بررسی مبارزات کارگران هفته تپه یک نمونه موفق از به میدان آوردن نیروهای هم‌خانواده کارگران را نشان می‌دهد و نمونه مبارزات پتروشیمی ماهشهر ضرورت آن را بازگو میکند همان‌گونه که محمد مالجو به درستی بر آن تاکید میکند آن‌جا که میگوید:

"پس از شکست چهاردهم آبان ۱۳۹۱، کارگران موقتی پتروشیمی ماهشهر در نزاع میان کار و سرمایه مثل همیشه عملاً دست تنها هستند. در فقدان زمینه‌هایی برای برطرف‌سازی سه نقیصه لجستیکی پشتیبانی قوی سیاسی و پوشش وسیع رسانه‌ای و منابع غنی اقتصادی به نظر می‌رسد عجلتاً فقط باید روی نیروی خودشان تکیه کنند. با این حال، هنوز نشانه‌هایی از تقویت همبستگی درون خود کارگران دیده نمی‌شود. نه در اصلی‌ترین مطالبات کارگری به طرز بازنگری شده که امکان یارگیری از نیروی کار رسمی مجتمع‌های پتروشیمی ماهشهر پدید آید، نه شکاف‌های غیرطبقاتی میان خود کارگران موقت تضعیف شده، نه بر خانواده‌های کارگری در سطح محلات کارگری تکیه شده و نه بر ظرفیت‌های نقش‌آفرینی احتمالی اقلیت‌های قومی و ملی در منطقه، نه پیوندی مشابه با هم‌تایان در کلیت صنعت نفت در سایر مناطق به عمل آمده و نه پیوندی مشایع با هم‌تایان کارگری در سایر بخش‌های اقتصاد ایران که معضلی مشابه دارند. مادامی که در هیچ یک از این مولفه‌ها تغییری رخ ندهد شکست چهاردهم آبان استمرار خواهد داشت." محمد مالجو، "تحلیل طبقاتی اعتصاب‌های کارگران پتروشیمی"، سایت نقد اقتصاد سیاسی.

۵- برخی با طرح ایرادات بنی اسرائیلی نظیر این که این مدل برای کشورهای اروپایی کاربرد دارد توجه ندارند که زادگاه اصلی این مدل افریقای جنوبی و از تجربه کوساتو پرداخته شده است. برای آشنایی با این مدل به کتاب "بحران اتحادیه‌ها و راه برون رفت از آن" به انتشارات بیدار مراجعه کنید.

✱

پوشش دادند. تقریباً می‌شود گفت که کارگران بیشتر استانه‌ها در این امر فعال بودند.

**پیام فلزکار:** واکنش وزارت کار و مجلس به این ۳۰ هزار امضای اعتراضی چه بود؟

**مازیار گیلانی‌نژاد:** متأسفانه تا امروز هنوز هیچ، هرچند که در ۲ نوبت که یکبار دوستان اتحادیه کارگران آزاد به کمیسیون اقتصادی مجلس دعوت شدند و در حضور وزیر کار آقای شیخ‌الاسلامی به طرح موضوع ۳۰ هزار امضا پرداختند و یکبار هم کارگران سندیکای شرکت واحد با حضور در مجلس و تقدیم ۲ هزار امضا تقاضای رسیدگی و حضور در کمیسیون مجلس را کردند، که تا بحال هیچ اقدامی نشده است. البته نامه ۲۵ صفحه‌ای که به اصطلاح جوابیه به ۳۰ هزار امضا را هم آقای جلالی داد که می‌توانید متن آن را که بیشتر خارج از موضوع بوده در سایت‌ها دنبال کنید

**پیام فلزکار:** یعنی هیچ تاثیری نداشته است؟

**مازیار گیلانی‌نژاد:** تاثیر در بدنه کارگری بسیار خوب بود، چرا که کارگران استقبال کرده و حتی خواستار حضور دست جمعی در هر حرکت اعتراضی شدند، که به دلیل وضع موجود چنین حرکتی را هماهنگ کنندگان ۳۰ هزار امضای اعتراضی تا به امروز صلاح ندیده‌اند.

**پیام فلزکار:** آیا این امضاها از اعضای اتحادیه و یا سندیکاها جمع آوری شده است؟

**مازیار گیلانی‌نژاد:** خیر، در این جمع آوری فعالین سندیکای کارگران شرکت واحد و سندیکای کارگران فلزکار مکانیک کارگران نقاش و اول از همه اتحادیه کارگران آزاد شرکت فعال کردند، ولی به جرات می‌توان گفت همه فعالین کارگری با هر دیدگاه و تعلق تشکیلاتی در این جمع آوری امضا شرکت داشته‌اند. این ۳۰ هزار امضا در حقیقت تایید متن نامه اعتراضی توسط کارگران ایران است.

**پیام فلزکار:** اینکه شمامی گویند همه کارگران ایران بر چه اساسی است؟

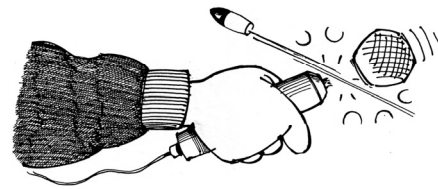
خوب در تهران کارخانه‌های سیمان تهران، کاشی سعدی، لاستیک سازی البرز، صنایع فلزی، سایپادیزل، ایران خودرو، پاکشوما، کارگران نقاش ساختمان، کارگران ساختمانی، پرستاران، کارگران بیکار، کارمندان، تراکتورسازی تبریز، پتروشیمی اهواز، نساجی‌های مازندران، گروه صنعتی بهشهر، و دیگر کارگران استان‌های کردستان، گیلان، لرستان، کرمانشاه، گلستان شرکت داشتند. در بسیاری از مواقع زحمتکشان با دسترنج خود این نامه را کپی کرده به دیگران می‌دادند تا امضا شود. در آخرین امضاها ما شرکت فعال کارگران زن شاغل در کارگاه‌های کوچک را شاهدیم. در بعضی مواقع دانشجویان هم به کمک هماهنگ کنندگان آمده در جمع آوری این امضاها کمک شایانی کردند که از این طریق به همه آنها خسته نباشید می‌گوییم.

**پیام فلزکار:** آیا جمع آوری این طومار اعتراضی ادامه خواهد داشت؟

**مازیار گیلانی‌نژاد:** چرا که نه، بهر حال جنبش کارگری ایران با این عمل مسالمت‌جویانه خواستار حق و حقوق انسانی و قانونی خود شده است.

**پیام فلزکار:** یکبار دیگر سوال خود را مطرح می‌کنم، چرا شما از دیگر شیوه‌های اعتراضی استفاده نمی‌کنید؟ مانند جمع شدن کارگران در مقابل وزارت کار، کاری که به تازگی نی‌برهای کشت و صنعت در مقابل ریاست جمهوری و یا کارگران صنایع فلزی در مقابل استانداری تهران کردند؟

**مازیار گیلانی‌نژاد:** همانطوری که قبلاً گفتم، فعلاً هماهنگ کنندگان چنین ضرورتی را نمی‌بینند و فضای سیاسی هم اجازه چنین کاری را نمی‌دهد. ما از استانداری تهران تقاضای مجوز برای تجمع در مقابل وزارت کار کردیم، ولی اجازه ندادند. به اضافه این که کشاندن کارگران به یک تجمع، یکطرفه قضیه است و کنترل و سازماندهی آن یکطرف دیگر. شما اگر بخاطر داشته باشید حتی مجوز راهپیمایی برای روز کارگر را هم به خانه کارگر ندادند، چه برسد به ما؟



## مصاحبه «پیام فلزکار»

**با یکی از هماهنگ کنندگان ۳۰ هزار امضای اعتراضی کارگران ایران**

باتوجه به افزایش ۲۵ درصدی حداقل دستمزد برای سال آینده، و متن نامه‌ای که در زیر آمده و بیش از ۳۰ هزار امضای اعتراضی کارگران ایرانی را در زیر خود دارد، مصاحبه‌ای با مازیار گیلانی‌نژاد یکی از هماهنگ کنندگان ۳۰ هزار امضای اعتراضی کرده‌ایم که در زیر می‌خوانید.

**پیام فلزکار:** در روز ۳۰ بهمن بخشی از هماهنگ کنندگان ۳۰ هزار امضای اعتراضی به وزارت کار رفتند نتیجه چه بود؟

**مازیار گیلانی‌نژاد:** باسلام به دوستان زحمتکش نشریه خوب و کارگری پیام فلزکار، توجه شما را به این نکته جلب می‌کنم که هماهنگ کنندگان برای روز ۲۸ بهمن از استانداری تهران تقاضای مجوز برای تجمع در اعتراض به عدم پاسخگویی مسوولین ویی توجه ای به ۳۰ هزار امضای اعتراضی، در مقابل وزارت کار را کرده بودند که با مخالفت آنان روبرو شد به همین خاطر تصمیم گرفته شد برای پیگیری ۳۰ هزار امضا به وزارت کار رفته و خواستار پاسخگویی مسوولین وزارت کار شوند که دوستان ما جعفر عظیم زاده و خانم پروین محمدی که جمعی از کارگران کارخانه‌ها نیز به دنبال این پیگیری بودند را همراه شدند که حتما در سایت این دوستان مفصل به آن اشاره شده است. نتیجه این شد که سرپرست وزارت کار آقای جلالی نظری ضمن دیدار با این دوستان به آنها قول داد که طی یک هفته به این نامه اعتراضی پاسخ بدهد. البته دو هفته قبل نیز دوستان سندیکای کارگران اتوبوسرانی به وزارت کار رفته در نمازخانه آنجا با یکی از سرپرستان وزارت کار دیدار داشتند و پیگیری ۲ هزار امضای اعتراضی خود بودند، که آقای مددی از طرف کارگران شرکت واحد سخنرانی کردند و مسوولین را به عاقبت ستیز با مطالبات کارگری هشدار دادند. از جمله اینکه از سرنوشت آقای جهرمی که به تیرغیب بزرگترین فساد مالی تاریخ ایران گرفتار آمده‌اند و آقای مرتضوی که برای کارگران حکم‌های سنگین صادر می‌کردند و خوشان امروز روانه زندان شده‌اند، عبرت بگیرید.

**پیام فلزکار:** لطفاً بفرمایید که روند چگونگی جمع آوری ۳۰ هزار امضای اعتراضی چگونه بود؟

**مازیار گیلانی‌نژاد:** بعد از اول ماه مه امسال و گرانی روز افزون و حذف یارانه‌ها و زرمه اصلاح قانون کار و مسئله افزایش سن بازنشستگی و فروش درمانگاه‌های تامین اجتماعی و حداقل حقوق مصوب توسط شورای عالی کار، به ابتکار اتحادیه کارگران آزاد فکر جمع آوری طوماری در اعتراض به مسایل گفته شده شروع شد. من فکر می‌کنم که حتی دوستان اتحادیه کارگران آزاد هم فکر نمی‌کردند که با چنین سرعتی بتوانیم این ۳۰ هزار امضا را جمع آوری کنیم، که در سه مرحله ۱۰ هزار امضای جمع آوری و به مجلس و وزارت کار داده شد. که مطبوعات هم

**پیام فلز کار:** باتوجه به اینکه فعالیت های کارگری شما طرف رسانه های داخلی پوشش داده نمی شود، شما چگونه می خواهید صدای اعتراض خود را به گوش کارگران برسانید؟

همین شدت باشد تا شاید آنروز با یک حرکت منسجم این مصوبه را بشود لغو کرد. البته سندیکاهای کارگری اگر امکان داشته باشند حتماً به برگزاری قدرتمندانه روز کارگر فکر خواهند کرد.

**پیام فلز کار:** شما فکر می کنید که چگونه به این فرمول ۲۵ درصدی رسیده‌اند؟

**مازیار گیلانی نژاد:** کارگران فلز کارمکانیک جز با رسانه‌های داخلی از جمله ایلنا و روزنامه کار و کارگر، قائل به مصاحبه با رسانه‌های غیر نیستند. این سیاست ماست. هر چند که این رسانه‌ها هم زیاد اخبار ما را پوشش نمی‌دهند. اما راهکار ما هم نفس شدن با کارگران، پاشیدن بذر آگاهی و از همه مهم‌تر ترغیب کارگران برای تماس و همکاری فعال با کارخانه‌های مجاور هستیم. کارگران اگر بتوانند با کارخانه‌های مجاور تماس مرتب داشته باشند می‌توانند حمایت این کارگران را در مواقع ضروری با خود داشته باشند. من فکر می‌کنم قبل از اینکه کارگران را به راهپیمایی بکشانیم بهتر است اول کارگر با حق و حقوق خود آشنا بشود و بداند که حرکت بعدیش چیست و برای حرکت بعدی آماده باشد.

**پیام فلز کار:** به نظر شما ندادن مجوز تجمع چه توجیهی دارد؟

**مازیار گیلانی نژاد:** اولاً راهپیمایی و تجمع مجوز نمی‌خواهد. اصل ۲۷ قانون اساسی به صراحت تاکید دارد به اینکه «تشکیل اجتماعات و راه پیمایی‌ها، بدون حمل سلاح بشرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است» و در آخر اصل نهم قانون اساسی آمده که «هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند» تا اینجا قانون به صراحت آزادی‌ها را حق همگان دانسته ولی گفته، سلاح حمل نشود که کارگران مسلح نیستند. به اضافه اینکه مگر ما چه می‌خواهیم؟؟ ما خواستار اضافه دستمزد و زندگی آبرومندانه هستیم که هیچ قانون و عقل منصفی این عمل را خلاف نمی‌داند. متأسفانه دیدگاهی در میان مسئولان کشور وجود دارد که می‌ترسند راهپیمایی کارگری به خشونت کشیده شود. در صورتی که کافی است موافقت با راهپیمایی بشود، بعد ببینند کارگران چگونه راهپیمایی کرده، بدون اینکه حتماً قطره‌ای خون از بینی کسی ریخته شود. بهر حال یک روز ما باید شروع به تمرین دمکراسی کنیم و از آزادی‌های مطرح شده در قانون اساسی بهره‌مند شویم. چرا امروز نه؟؟ فردا دیر است. نمی‌شود با پاک کردن صورت مسئله، مسئله را حل کرد. گرانی، بیکاری، فساد اداری و واقعیت‌های جامعه ماست. سندیکاهای کارگری قدرتمند می‌توانند برای مبارزه با گرانی با اسلحه تعاونی‌ها به جنگش بروند. بیکاری را می‌توانند با پیش‌نهاد کمتر کردن ساعت کار کنترل کنند و فساد اداری را هم با شفاف سازی و نیستن زبان حق‌گوی جامعه می‌توان کنترل کرد. زحمتکشان ایرانی بیشترین مالیات را به دولت می‌پردازند، پس حق دارند از حقوق اجتماعی خود بهره‌مند شوند. سرکوب مطالبات کارگری مشکلی را حل نمی‌کند بلکه به سرمایه داری انگل تجاری فرصت می‌دهد که بیشتر مردم را چپاول کند و اقتصاد کشور را ورشکسته و وابسته به سرمایه‌داری بین‌المللی کند تا هر زمان که اراده کرد گلولی آزادی را بفشارد. سرکوب مطالبات کارگری به عناصر نفوذی سرمایه‌داری انگل تجاری این امکان را می‌دهد که در غیاب سندیکاهای کارگری با تحریک احساسات کارگران آنان را به سمت اغتشاش سوق دهد. مسئولین از این امر اجتناب کرده و حقوق ملت را که در فصل سوم قانون اساسی آمده رعایت کنند.

**پیام فلز کار:** نظراتان در مورد واکنش به حداقل دستمزد سال آینده چیست؟

**مازیار گیلانی نژاد:** همانطور که در مصاحبه ۲ هفته قبل به ایلنا هم گفتم این مبلغ افزایش دستمزد قابل پیش بینی بود. چرا که در اروپا صندوق بین‌المللی پول راضی به، نه تنها افزایش حقوق نیست بلکه ریاضت اقتصادی را هم به کارگران می‌خواهد تحمیل کند. در ایران هر چند مسئولین قائل به مبارزه برضد سرمایه داری هستند ولی آنچه اجرا می‌شود، دستورات صندوق بین‌المللی پول است که مطابق با آخرین پیش‌نهادات سرمایه‌داری جهانی است. البته واکنش به این دستمزد چنانکه امروز شما به خبرگزاری ایلنا مراجعه کنید بسیار توفانی است امیدوارم که این خشم نمایندگان شوراها و خانه کارگری‌ها تا روز اول ماه مه با

**پیام فلز کار:** به عنوان آخرین سوال می‌خواستم سوالی غیر از این موضوع مطرح کنیم اگر اجازه بدهید. مایلید در مورد اخراج منصور اسالو از سندیکای کارگران شرکت واحد توضیحاتی بدهید.

**مازیار گیلانی نژاد:** اولاً توضیح کامل در اطلاعیه سندیکای کارگران شرکت واحد آمده که نه تنها شما بلکه بسیاری از دوستان دقت نکرده و حرف از اخراج می‌زنند. در صورتی که کلمه اخراج در این اطلاعیه نیامده و ایشان از مسوولیت‌های داشته خود که توسط هیات مدیره به ایشان ارجاع شده بود منفصل شده است که این حق همه هیات مدیره‌هاست. ایشان هنوز هم عضو هیات مدیره و عضو سندیکای شرکت واحد هستند. متأسفانه فعالین کارگری هنوز یاد نگرفته‌اند که به خرد جمعی تشکل‌های دیگر احترام گذاشته و از دخالت در امور سندیکاهای دیگر اجتناب کنند و با کج سلیقگی به هر اطلاعیه‌ای نگاه می‌کنند و فکر می‌کنند اگر سندیکاهای خواستند کاری بکنند باید پیش این آقایان آمده و کسب تکلیف کنند. بعضی از بیکاره‌های خارج‌نشین هم که کاری ندارند کافی است تا سندیکایی عطسه کند تا بخشی به مخالفین و بخشی هم به موافقین این عطسه تبدیل شوند و با جنگ رسانه‌ای خود را مشغول کنند. دوستان، شما در جنبش کارگری اینقدر کار دارید که احتیاج به این گونه مشغولیات ندارید. کارگران جوان منتظر شما هستند آنان را دریابید.

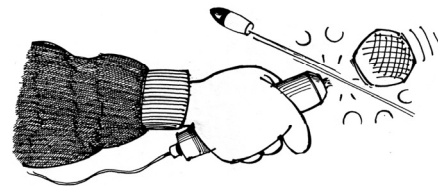
**پیام فلز کار:** با سپاس از تحمل و حوصله شما.

### «به وزیر کار، رفاه و امور اجتماعی»

رونوشت به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و نهاد ریاست جمهوری همانطوریکه همگان می‌دانیم و برآن آگاهیم، از یک سال نیم پیش با آغاز فاز اول طرح قطع یارانه ها اقلام و کالاهای اساسی زندگی چندین برابر افزایش قیمت داشته اند. این در حالی است که در طول این مدت میانگین دستمزد کارگران بر روی هم در سال جاری، نسبت به سالهای قبل از اجرای فاز اول قطع یارانه ها حتی کاهش نیز پیدا کرده است و علاوه بر آن در طول این مدت با اعمال ۴ و سپس ۵ درصدی ارزش افزوده بر روی کلیه کالاها، مصرفی، عملاً حدود ۵۵ درصد دستمزد روزانه زیر خط فقر کارگران به خزانه دولت سرازیر شده است. عدم پرداخت بموقع دستمزد زیر خط فقر کارگران بیدام می‌کند. توأم با چنین وضعیت اسفبار و غیر قابل تحملی در مورد دستمزدها، اصلاحیه ای بسیار ضد کارگری بر روی قانون کار که امنیت شغلی و معیشت کارگران را نشان رفته است، تهیه شده و قرار است بزودی به مجلس

ارائه شود. مبنای میانگین حقوق دوسال آخر برای تعیین حقوق بازنشستگی به میانگین حقوق ۵ سال آخر آنان تغییر پیدا کرده و باعث افت شدید حقوق بازنشستگان شده است. بیمه میلیون‌ها کارگر ساختمانی علیرغم ثبت نام و تحمل هزینه، هنوز به سرانجامی نرسیده است و شرکتهای پیمانکاری همچنان مشغول چاپاول کارگران هستند و نامنی شغلی، اخراج سازی و تعطیلی کارخانه هادربدترین وضعیت نسبت به سالهای پیش قرار دارد. بدون تردید نه تنها کارگران بلکه هیچ انسان شریف و منصفی تحمل چنین شرایطی را بر میلیونها کارگر و خانواده های آنان بر نمی تابد. لذا کارگران امضاکننده این طومار بعنوان اقداماتی بسیار مبرم و عاجل برای پایان دادن به وضعیت مشقت بار موجود، مصرانه خواهان افزایش حداقل دستمزدها بر اساس تورم و واقعا موجود و تامین شرافتمندانه سبدهزینه یک خانوار چهار نفره با دخالت نماینده های منتخب مجامع عمومی کارگران کارخانه ها و مراکز تولیدی و خدماتی هستیم. برکنار گذاشتن طرح اصلاحیه قانون کار و توقف احتساب حقوق بازنشستگی کارگران بر مبنای میانگین دستمزد ۵ سال آخر پای می فشاریم. خواستار اجرای فوری بیمه کارگران ساختمانی و مصوبه هیئت وزیران مبنی بر حذف شرکتهای پیمانکاری و عقد قرارداد مستقیم و دائمی با کارگران و ایجاد سازوکار قانونی قاطع برای پرداخت به موقع دستمزدها و تعقیب قضایی کارفرمایانی هستیم که کارگران را بدون قرارداد و با قراردادهای سفید امضا و دستمزدهای معوقه و اداریه کار می‌کنند.»

\*



## مصاحبه با آقای وحید فریدونی

رئیس اخراجی شرکت واحد و عضو سندیکای رانندگان شرکت واحد تهران و حومه

**\* با سلام و تشکر از این که در این مصاحبه شرکت کرده اید. شنیده ایم شما اخیرا اخراج شده اید در صورت امکان علت آن را توضیح دهید؟**

من سختم را با این مساله آغاز می کنم که حق خواهی و حق طلبی متاسفانه در کشور ما بهای سنگینی دارد. فعالان کارگری (که تعدادشان نسبت به کل کارگران زیاد نیست) همواره به خاطر آن که خواهان حق و حقوق کارگران هستند، مورد تهاجم عوامل کارفرمایان قرار می گیرند و حتی به خاطر آن که از حق و حقوق قانونی کارگران دفاع می کنند و همان حقوق مطرح در قانون را می خواهند، باز هم در هر فرصتی مورد حمله و تحت ستم نهادهای وابسته به کارفرمایان قرار می گیرند.

در پرونده سازی برای من، مشکل از آن جا آغاز شد که پیگیری اجرای ماده ۵۲ قانون کار شدم. ماده ی ۵۲ قانون کار در مورد مزایای شغلی سخت و زیان آور است. این ماده دو تبصره دارد که تبصره ی ۲ آن آیین نامه ی ۲۰ بندی برای دریافت مزایای سختی و زیان آور شغلی در نظر گرفته که بند ۱۸ آن کمیته ای شامل ۱۴ نفر است که با حداقل ۷ عضو می تواند تشکیل شود. لازم به ذکر است که این کمیته از زمان تصویب قانون کار توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام هنوز اجرایی نشده است. با اداره ی

کار و امور اجتماعی استان در این مورد مکاتباتی داشتم که مراحل آخر خود را طی می کند. در طی این پیگیری ها برای اجرای این ماده در شرکت واحد بارها از سوی مدیران تهدید شدم که: "بهای این پیگیری هایت را پرداخت خواهی کرد."

در ضمن این پیگیری ها بود که پرونده ای برای این جانب درست کردند که به تعمیر موتور یک اتوبوس مربوط می شد. در این پرونده من متهم به اهمال کاری در نگهداری از اتوبوس شدم.

در مورخ ۱۴ خرداد ۹۱ به دلیل افتادن تمسه پروانه و جوش آوردن اتوبوس شماره ۳۲۷۸۷ با امداد شرکت تماس داشتم. اتوبوس به تعمیرگاه اعزام شد که پس از چند روز اعلام شد موتور آن کاملا گیرپاژ کرده و باید تعمیر اساسی شود. در تاریخ ۶ تیر ماه اتوبوس از تعمیرگاه خارج شد. در تاریخ ده تیر همراه با راننده اصلی و چند نفر دیگر از همکاران مشاهده شد که موتور اتوبوس اصلا باز نشده است. چون آثاری از آچار بر روی پیچ ها نبود و گل و لای و جرم روی موتور شسته نشده بود. در تاریخ ۱۱ تیر همراه با آقایان صالح آبادی (رئیس حراست) نیسانی (مدیر سامانه یک) و مسئول واحد فنی آقای ذوالقدر همگی ناظر به باز نشدن موتور بودند، متنی را که همکاران به عنوان شاهد امضا کرده بودند به مدیریت آقای سندیجی ارائه دادم. لازم به ذکر است که یکی از افراد امضاکننده آقای حسین رحیمی از اعضای اصلی شورا می باشد. چون مجموعه تعمیرگاه و مدیریت زیر سوال رفت متاسفانه علیه این جانب جبهه واحدی تشکیل شد. چنانکه عکسی که در هنگام بازدید افراد ذکر شده از موتور اتوبوس گرفته شده بود، توسط حراست از دوربین پاک شد و هر کدام خلاف واقع حرف زدند. در نتیجه سه بار کمیسیون توانست مدرکی دال بر تعمیر اتوبوس ارائه دهد که در آخرین کمیسیون خسارت از مبلغ سه میلیون و چهارصد هزار تومان به ۳۰۰ هزار تومان کاهش داده شد که اینجانب قبول نکردم.

**\* پرونده ی اخراج شما در چه وضعیتی قرار دارد و برای پیگیری آن تا به حال چه اقداماتی انجام داده اید؟**

هیات تشخیص حکم به اخراج داده با توجه به این که نظریه مثبت شورا که طبق ماده ۲۷ قانون کار و تبصره ۲ باید نظر شورا قبل از حکم کمیته انضباطی باشد. در صورتی که در پرونده ی من نبوده است و حتی هیات تشخیص گفته است که اگر مدارک لازم را نیاورند حکم به بازگشت به کار می دهند. در حالی که آن ها نتوانستند مدارک لازم را ارائه دهند، اما به نظر می آید که با اعمال نفوذ حکم اخراج را داده اند.

علاوه بر آن در هیات حل اختلاف مدارکی را ارائه دادم که نشان می داد تا افرادی که در ذیل حکم شورا را امضا کرده اند قبل از آن که به عضویت شورا انتخاب شوند این حکم را امضا کرده اند که این یک تخلف محسوب می شود

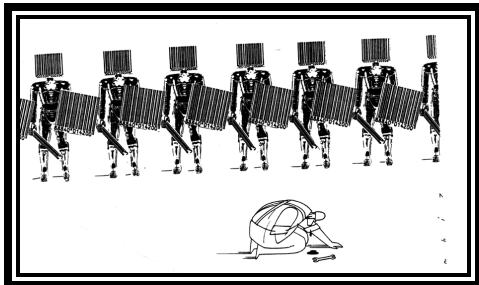
مطابق ماده ۲۰ آیین نامه انتخابات شوراهای باید نام اعضای شورا در وزارت کار ثبت شده باشد تا شخصیت حقوقی داشته باشند درحالی که چنین امری صورت نگرفته است و افرادی که زیر حکم اینجانب را امضا کرده اند به عنوان عضو شورا دارای شخصیت حقوقی نبوده اند.

**\* آیا موارد دیگری هم بوده است که رانندگان شرکت واحد آن را پیگیری کرده باشند و خواهان حقوق خود شوند.**

مورد دیگری که ما با مراجعه حضوری نزد مدیریت آن را پیگیری کرده ایم، مربوط به کسر ۳ درصد حقوق کارکنان به اضافه معادل آن و واریز به صندوق ذخیره شهرداری از تاریخ ۸۷ است که متاسفانه فقط ۶ ماهه دوم سال ۹۰ واریز شده است که صندوق بابت واریز مبلغ یاد شده سود روز شمار پرداخت می کند. پیگیری ما آن بود که این مبلغ هنگفت در چه حسابی بوده و سود آن چه شده است؟

**\* اگر ممکن است در مورد خواسته های دیگر رانندگان که منجر به تجمع ۲۰۰ نفره آنان جلوی شورای شهر شده هم توضیحی بدهید؟**

اعضای فعال سندیکا به همراه عده ای از نمایندگان در یک سال اخیر پیگیری رفع تبعیض در مورد پرداخت حقوق به کارکنان شهرداری بودیم که از آن جمله شهرداری و مسئولان آن، بارها اعلام کرده اند که شرکت واحد



## بر خورد های امنیتی

### با فعالین کارگری و عدم امنیت شغلی

دور تازه اخراج‌های رانندگان سندیکایی شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

#### داود رضوی فعال سندیکایی

مهمترین تاثیر برخوردهای امنیتی با کارگران باعث از دست رفتن امنیت شغلی آنان است و این عامل تاثیر به سزایی در مبارزات و آگاهی پیدا کردن کارگران از حق و حقوق خودشان دارد. این برخوردها در شرکت واحد اتوبوسرانی به وضوح به چشم می خورد و دست کارفرمایان را در جهت اخراج کارگران بازتر می کند. نمونه بارز آن سال ۸۴ اوج مبارزات رانندگان شرکت واحد در جهت ایجاد تشکیلی مستقل همچون سندیکای کارگران شرکت واحد بود که بر اساس ایستادگی و تلاش کارگران شرکت واحد، این تشکیلی با وجود تمام عوامل بازدارنده ای چون فشار نیروهای اطلاعاتی و عوامل سرکوب این نیروها (شوراهای اسلامی کار ده گانه شرکت واحد) و نیروهای چماقدار (خانه کارگر) شکل گرفت. از همان ابتدا اخراج رانندگان فعال سندیکایی و اعضای هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد به طور "فله ای" با همکاری و تائید اعضای شوراهای اسلامی کار در دستور کار نیروهای ضد کارگری قرار گرفت. بطور نمونه بیش از ۳۰۰ نفر از رانندگان بدون در نظر گرفتن ابتدایی ترین حقوقشان و بدون حضور در کمیته انضباطی کار، از کار اخراج شدند و ادارات کار استان تهران که ماهیتش رسیدگی و دادخواهی به مشکلات حقوقی کارگران است، مثل شوراهای اسلامی کار شرکت واحد تبدیل به ماشین سرکوب علیه کارگران شده و رای به اخراج این رانندگان زحمت کشی صادر کردند که چیزی جزه حق تشکیلی خواهی نداشته اند. البته بعد از سالها بیکاری و سردرگمی در شعبات دیوان عدالت اداری ۹۸ درصد این رانندگان با رای دیوان عدالت اداری به سرکار خود بازگشتند. صدور این احکام از طرف دیوان عدالت موجب ابطال شدن رای های حل اختلاف تمامی ادارات کار استان تهران گردید. نقض این رای ها از طرف دیوان که به درستی و بر اساس مدارک و تخلفات ادارات کار استان تهران صورت گرفته بود، باعث شد که روسای ادارت کار تا همین سال گذشته نسبت به صدور رای علیه رانندگان شرکت واحد بیشتر دقت و در اصل با ضابطه اقدام به صدور رای علیه رانندگان شرکت واحد کنند، اما متأسفانه از آن جایی که بیشترین فساد و رانت خواری در ادارات دولتی صورت می گیرد و عدم برخورد مناسب از طرف مسئولین با مدیران رشوه خوار باعث شده که دوباره این روند بی قانونی در ادارات کار استان تهران شکل بگیرد و با سفارش و ملاقاتی که مدیر عامل شرکت واحد با روسای ادارات کار و رئیس اداره کار استان تهران داشته، مجدداً روند قبلی را به جریان افتاده و بدون مدارک و مستندات و با پرونده سازی از سوی شوراهای اسلامی کار شرکت واحد، ادارت کار اقدام به صدور رای علیه رانندگان سندیکایی می کنند.

بطور مشخص می شود از حسن سعیدی و ناصر محرم زاده از رانندگان سامانه ۱۰ و وحید فریدونی از رانندگان سامانه یک نام برد که در ماه های

زیر مجموعه آن است. در نتیجه باید از امکانات و مزایای شهرداری بهره مند شوند. در همین رابطه فعالان کارگری در شرکت واحد طوماری را امضا کردند که با امضای چند هزار نفر از کارکنان این شرکت تسلیم مقامات شهرداری شد و در آن خواستار یکسان شدن حقوق و مزایای کارکنان شرکت واحد با سایر پرسنل شهرداری شدند. از جمله ده درصد افزایش دستمزد که بیش از سه سال است که کارکنان شهرداری از آن برخوردار شده اند. و حق مسکن چند صد هزار تومانی و پاداش آخر هر شش ماه می باشد. بارها با مسئولان شهرداری نامه نگاری شده است در حدود ده ماه پیگیری مستمر اعضای فعال سندیکا باعث شد شهرداری از اصول غیر قانونی خود عقب نشینی کند.

**\* آیا تجمع ۲۰۰ نفر هم در این رابطه بود؟**

- این تجمع مربوط به کل خواسته های کارگران شرکت واحد می شد. در تاریخ ۱۲ تیر ماه عده ای از رانندگان با تجمع در ساختمان ۱۸۸۸ خواهان پاسخ گویی مسئولان شرکت واحد به خواسته های خودشان بودند.  
**\* آینده سندیکای شرکت واحد را چگونه ارزیابی می کنید؟**

- سندیکا دیگر یک فرد یا چند نفر نیستند. بلکه خواسته های سندیکایی واحد در میان رانندگان همگانی شده است و بخش وسیعی از این کارگران با حقوق کارگری و قوانین کار آشنا هستند. چیزی که قبل از ایجاد سندیکا وجود نداشت. در نتیجه دیگر امروز نمی توان سندیکا را با دستگیری و یا اخراج چند نفر متوقف کرد.

امروزه دیگر نمی توان رانندگان واحد را مجبور کرد که به افراد خاصی برای نمایندگی شورا و غیره رای دهند. همه ی این ها کار سندیکا است. امروز سندیکا در شرکت واحد نهادینه شده است.

**\* به طور کلی چشم انداز زندگی کارگران و مطالبات آنان را چگونه می بینید؟**

- امروزه بسیاری از کارگران نسبت به گذشته آگاه شده اند. تعداد قابل توجهی از کارگران به حقوق صنفی و قانونی خود آشنا هستند و می توانند از حقوق خود دفاع کنند. در گذشته شوراهای اسلامی و حراست در تمام ارکان های دولتی و خصوصی به گونه ای رفتار می کردند که کارگران از آن ها وحشت داشتند. ولی امروزه در میان تعداد قابل توجهی از کارگران این ترس فرو ریخته است. شاید زمانی اگر کسی به حراست احضار می شد دیگران از او فاصله می گرفتند ولی امروز در میان کارگران چنین امری نیست کسی که به حراست احضار می شود شاید محبوب تر هم باشد. هر چند نمی توان منکر شده که هنوز اکثریت کارگران به دنبال همان افزایش حقوق و بهتر شدن وضع زندگی شان هستند و کمتر به مسایل صنفی و هم بستگی کارگری و ضرورت ایجاد تشکیلی مستقل می اندیشند. اما این افراد هر روز در حال کاهش هستند و بر عکس افراد آگاه در میان کارگران رو به افزایش هستند.

**\* به نظر شما چرا مسئولان در پاسخگویی به خواست کارگران اهمال می کنند و حاضر نیستند به خواسته های قانونی و حقوقی کارگران تن دهند.**

- در وهله ی اول منافع خودشان در خطر می افتد. لازم است یادآور شویم که اکثر مدیران و مسئولان در نوع مدیریت خود فقط تعدیل در هزینه ها را در نظر می گیرند و هیچ ارزشی برای نیروی انسانی قائل نیستند. چون یا اعتقادی به آن ندارند یا اصولاً دانش آن را ندارند.

دوم آن که پیروی از قانون، یعنی تشکیلی های مستقل و نظام مند شدن روابط کارگری و کارفرمایی، تا جایی که حداقل به اصول برابری بین کارگر و کارفرما برسیم، باید تداوم یابد. در صورتی که مسئولان خواهان نگاه از بالا به کارگر می باشند و کارگر را به مثابه برده می بینند. اینان همان سرمایه داران قرون گذشته اند که برده داری را رواج می دادند و امروز فقط لغت برده از بین رفته و لفظ کارگر را جانشین آن کرده اند.

برگرفته از: کانون مدافعان حقوق کارگر

\*

## اعتصاب غذای ۱۰ زندانی سیاسی در حمایت از حقوق کارگران ایران



**ما زندانیان سیاسی امضاکننده‌ی این بیانیه، در راستای همراهی با کارگران عزیز ایران زمین روز ۲۸ بهمن ۱۳۹۱ در اعتصاب غذایی سیاسی خواهیم بود**

دوستان و هموطنان کارگر، درود و سلام گرم ما جمعی از زندانیان سیاسی زندان رجائی‌شهر را بپذیرا باشید. خبر طومار ۳۰ هزار نفری شما کارگران زحمتکش ایران‌زمین در استفاده از حقوق قانونی و مسلم در برگزاری مسالمت‌آمیز تظاهرات سراسری برای احقاق مطالبات صنفی و قانونی کارگران در شرایط کنونی کشور مایه‌ی مباهات و سرافرازی است.

در تمام دنیا، حق اعتصاب و تشکل قانونی و تظاهرات کارگری از حقوق مسلم محسوب می‌شود، اما در شرایط و خفقان و سرکوب ولایت فقیه این امر قانونی کاملاً نادیده گرفته شده است. در شرایطی که کارگران ایران قشر وسیعی از مولدان صنعت ملی از قبیل قسمت‌های صنعت، معدن، خدمات، کشاورزی، نفت، گاز، پتروشیمی و ماشین‌سازی به نام خصوصی‌سازی یک چهارم دستمزد خط فقر را تشکیل می‌دهند، فعالین کارگری در عرصه‌های تشکل و سندیکا بازداشت، زندان، اخراج و شلاق می‌خورند و امنیت شغلی از طریق قراردادهای موقت و سفید امضا ناپود شده است، در کشوری که درمان، آموزش و تحصیل، خدمات عمومی و امکانات رفاهی و ورزشی در تصرف حکومت‌گران است و ثروت‌های ملی صرف گروه‌های تروریست در لبنان، سوریه، عراق و افغانستان میشود و هم‌وطنان عزیزمان مورد تعرض وحشیانه و اعدام‌های فله‌ای آنچه که در تهران، خوزستان، کردستان، سیستان و بلوچستان و آذربایجان قرار می‌گیرند و تعدادی از هموطنان عزیز را در لیبرتی مستقیم یا غیرمستقیم می‌کشند.

طومار ۳۰ هزار نفری شما در این حکومت قبرستانی مایه‌ی امیدواری مردم ستم‌دیده برای تجدید مبارزه علیه استبداد و حاکمان ظالم است.

### دوستان و هموطنان کارگر :

حکومت ولایت فقیه به عنوان عضو سازمان جهانی کار، به ابتدایی‌ترین اصول این سازمان یعنی حق داشتن تشکل و حق داشتن اعتراض و اعتصاب پایبند نیست و حقوق مسلم و قانونی کارگران را نادیده می‌گیرد، چرا که دزدان ۳ هزار میلیاردی، ۶۰٪ از ثروت ملی را خرج کرده و برادران لاریجانی با در اختیار داشتن دو قوه، زمین‌خواری، دزدی از ثروت‌های ملی و چپاول را در دستور کار خود قرار داده‌اند و از طرفی بی‌کاری، گرسنگی و تورم افسار گسیخته، تحریم‌های فلج‌کننده، فحشا و خانه به دوشی مردم عزیز و محرومین تمام زوایای اجتماعی ایران زمین را در بر گرفته و قشر وسیعی از مردم به نان شب نیازمند و محتاجند.

با اطمینان اعلام می‌کنیم که وزارت کشور با درخواست شما موافقت نخواهد کرد. ما زندانیان سیاسی امضاکننده‌ی این بیانیه در راستای همراهی با کارگران عزیز ایران زمین روز ۲۸ بهمن ۱۳۹۱ در اعتصاب غذای سیاسی خواهیم بود، باشد که کارگران برای اعتصاب قانونی و حقوقی مشروع خود که همانا آزادی، نان و عدالت می‌باشد زندانی و شکنجه نشوند.

### زندانیان سیاسی زندان رجائی‌شهر کرج :

۱- افشین اسانلو ۲- افشین حیرتیان ۳- خالد حردانی ۴- زانیار مرادی ۵- شاهرخ زمانی ۶- صالح کهندل ۷- عباس بادفر ۸- علی جباری ۹- لقمان مرادی ۱۰- محمد بن‌زاده امیر خیز،

گرفته شده از سایت: کردپا، آژانس خبر رسانی کردستان ۱۳۹۱/۱۱/۲۴

✱

گذشته از کار خود اخراج شده اند. البته تعدادی دیگر هم هستند که خواسته اند نام آنها را نبریم. لازم به توضیح است که آقایان حسن سعیدی و وحید فریدونی از رانندگان آگاهی هستند که نه تنها در ادارات کار از حقوق همکارانشان دفاع می‌کنند، بلکه طرح شکایت موضوع ماده ۲۲ ( رسیدگی به عملکرد شوراهای اسلامی کار شرکت واحد) را در اداره کار غرب تهران به جریان انداختند. در مورخ ۹۱/۱۰/۱۷ هیات رسیدگی به موضوع ماده ۲۲ تشکیل شد و حدود ۷۰ نفر از نمایندگان سندیکائی با حضور خود در اداره کار شمال غرب تهران از این نمایندگان سندیکائی حمایت کردند. مدارک ارائه شده از طرف نمایندگان سندیکائی آنقدر مشخص و روشن بود که ۷ نفر از اعضای شورای سامانه یک به این هیات رسیدگی احضار شدند و در مقابل کارگران و نمایندگان آنها ملزم به پاسخگویی شدند. این اولین مرتبه ای بود که اعضای شورای اسلامی کار شرکت واحد به خاطر کوتاهی در وظایف مجبور به پاسخگویی شدند.

یکی از نمایندگان شورا (که باید از او به عنوان فردی آگاه و شجاع نام برد) لب به سخن گشود و بخشی از اعمال فشار مدیریت و حراست شرکت واحد را برای اخراج کارگران و رانندگان افساء کرد و گفت که ما دائماً جهت اینکه به خواست مدیریت جهت فشار بر رانندگان تحت فشار هستیم و در حضور تمام رانندگان اعلام کرد در مدت این یک سالی که در شورا هستم بیشترین فشار روحی را داشتم زیرا مجبور بودم در مقابل تضییع حقوق همکارانم سکوت کنم، در صورتی که دوست داشتم از حقوق همکارانم دفاع کنم، به همین دلیل از این نمایندگی که چیزی جزء ابزاری در دست کارفرما نیست استعفاء می‌دهم تا بیش از این باعث بی عدالتی و از بین رفتن حقوق کارگران و رانندگان شرکت واحد نباشم. لازم به توضیح است که شوراهای اسلامی کار شرکت واحد در پی حمایت ها و دخالت های نیروی های امنیتی و کارفرما ماهیت اصلی خود شان را از دست داده و تبدیل به ابزاری در دست کارفرما و عوامل حراست در جهت منافع کارفرما شده اند.

برخوردهای امنیتی با کارگران زندانی شدن کارگران و محکومیت های سنگینی که علیه کارگران حق خواه از سوی دادگاه های انقلاب با هماهنگی عوامل اطلاعاتی صورت می‌گیرد. بطور مشخص دهها نفر از اعضای سندیکای شرکت واحد در دادگاههای انقلاب محکوم و حبس های طولانی کشیده اند، مانند منصور اسانلو و ابراهیم مددی. رضا شهبانی که هم اکنون نزدیک به سه سال است در زندان به سر می‌برد. با توجه به اینکه دادستانی به خاطر مشکلات جسمی و جراحی سنگین مهر ه های گردن با مرخصی پزشکی نامحدود شهبانی موافقت کرده و خانواده نامبرده عروژ است وثیقه برایش گذاشته اند اما هنوز به مرخصی نیامده و تا امروز ۲۳ روز است که با این حال وخیم در اعتصاب غذا ی تر بسر می‌برد. از دیگر کارگران زندانی هم می‌توان از شاهرخ زمانی، محمد جراحی، بهنام ابراهیم زاده و..... نام برد.

البته این تاثیرات نتوانسته مبارزات کارگران را متوقف کند هر چند به ظاهر و به طور موقت از شکل گیری دیگر تشکل های مستقل کارگری جلوگیری کرده است. در شرایطی که فاصله طبقاتی در جامعه افزایش یافته به طوری که یک نفر به نان شب محتاج است و دیگری اتومبیل ۵۰۰ میلیونی سوار می‌شود، نبود تشکل های کارگری مستقل چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این فاصله طبقاتی خود دلیلی بر افزایش فقر ناهنجاری های اجتماعی، افزایش طلاق، گسترش اعتیاد، رانت خواری، رشوه خواری و در کل بی تفاوتی مردم نسبت به اتفاقات و مشکلات جامعه می‌شود. به طوری که شاهد هستیم در روز روشن در تهران در مقابل چشمان رهگذران سارقان اقدام به زور گیری و دزدی می‌کنند.

بهترین راه برون رفت از این گسترش فقر در جامعه، آزادی ایجاد تشکل های کارگری و ایجاد نهادهای مدنی و مردمی مستقل و آزادی احزاب می‌باشد. لذا مردم بهترین و مطمئن ترین ناظرین بر جامعه و کشورشان خواهند بود. بدون آزادی، عدالت اجتماعی توهمی بیش نخواهد بود.

✱ بر گرفته از: کانون مدافعان حقوق کارگر

✱